

تورانیان



از پگاه تاریخ تا پذیرش
اسلام

تألیف ندریات

باییشگفتار

دکتر محمد جواد مشکور

استاد دانشگاه

تورانیاں

از پگاہ تاریخ تا پذیرش اسلام

«شناخت اقوام صحراگرد ایرانی زبان استپهای آسیای مرکزی در عهد باستان، چگونگی ارتباط آنها با قبایل ترک زبان، و بررسی پیامدهای قومی آنها در سده های میانه تا سده دوازدهم میلادی یا ششم هجری قمری»

تالیف: نادریات

باییشگفتار

دکتر محمد جواد مشکور

استاد دانشگاه

نام کتاب: تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام

مؤلف: نادر بیات

چاپ: تابش

نوبت: چاپ اول پاییز سال ۱۳۶۷

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

ناشر: نشر ایران شهر تلفن ۶۲۵۲۰۵

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۷	اشعار بایاتی در وصف افراسیاب تورانی
۹	پیشگفتار
۱۷	سرآغاز
۲۳	مقدمه مولف

فصل اول

۲۷	سیر تمدن و شناخت تورانیان در عهد باستان
۲۹	مدنیت مینوسینسک
۳۳	هنر و صنعت در آلتایی قبل از دوران ترکها
۳۴	زبان تورانیان
۳۶	مباحثی از مقدمهٔ فقه اللغه ایرانی
۴۵	مباحثی از زبان ترکی
۵۰	اشاره به توران زمین در سنگ نبشته های ترکان عهد باستان

فصل دوم

۵۵	تاریخ اقوام ایرانی زبان آسیای مرکزی در سده های باستان
۵۷	حقایق تاریخی دربارهٔ اقوام اسکیت و سرمت و اقوام یوئه—چی
۶۱	هنر و صنعت و آداب و رسوم
۶۳	سارمات ها (سرمت ها)

۶۴	مقاطع تاریخی اقوام سرمت
۶۶	اقوام یوئه—چی
۷۲	هزیمت یوچه ها از کانسو
	حمله یوچه ها به دشت توران (ماوراءالنهر زمان اعراب)
۷۴	و تأسیس حکومت تخارها و کوشانها
۷۹	جنگهای ایران و توران
۸۱	رویدادهای عهد عتیق
۸۱	اقوام «یاجوج و ماجوج»

فصل سوم

۸۵	منشاء نژادی هونها و گزیده هایی از تاریخ هونها و تورانیان
۸۷	منشاء نژادی هونها
۹۳	گزیده هایی از تاریخ هونها و تورانیان
۹۵	آتیلا، فاتح غرب
۹۹	حدود و ثغور جغرافیایی «کنگ دژ»

فصل چهارم

۱۰۳	منشاء و نام تور—کیوت ها (ترکان)
۱۰۵	توران زمین در کرانه های رودخانه ینی—سئی
۱۰۷	رابطه اقوام آریماسپ با دودمان کیانیان
۱۰۹	نظرات وگیگر درباره ایرانیان شرقی سده های باستان
۱۱۴	پاسخ به یک پرسش: ترکمان یا ترکمانان از کدامین اقوام بودند؟
۱۱۹	اتحادیه توقوزاغوز و رستاخیز سلجوقیان
۱۲۷	بیات قبیله ای از اغوز
۱۲۷	قبایل ترک زبان کیماک و قیچاق در استپهای خوارزم
۱۳۰	قرایات قبیله ای از کیماک ها
۱۳۹	کتابنامه
۱۴۷	فهرست اعلام

تقدیم به شاعر و حماسه سرای بزرگ توس
استاد ابوالقاسم فردوسی

اشعار بایاتی در وصف افراسیاب تورانی

«مرثیه افراسیاب به شکل دوبیتی های هفت هجائی (بایاتی):»

۱

... ..
... ..

ترجمه: آلب ارتونقا (افراسیاب) مرد / دنیای فانی ماند / زمان انتقامش را گرفت / حالا دل
پاره پاره می شود.

۲

... ..
... ..

ترجمه: مردان مانند گرگها زوزه می کشند / یقه پاره می کنند و فریاد می کشند/ با تمام قوت
فریاد می کشند / آنقدر گریه می کنند تا چشمانشان بسته شود.

۳

... ..
... ..

ترجمه: نور دیده ام رفت / با او روحم رفت / حالا او کجاست / حالا او مرا بیدار می کند.»^۱

* — جهت انتساب اشعار و موسیقی بایاتی به قبیله بیات رجوع کنید به بایاتیلاره، به کوشش م.ع. فرزانه، تهران، ۱۳۵۷ و ۱۳۶۲، صفحه ۶. در اینجا «بایاتی» به معنای همان «بیاتی» یا «بیات» آمده است.
(۱) سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی، دکتر جواد هیئت، نشر نو، تهران، ۱۳۶۵، صفحات ۵۸، ۵۹ و ۶۰ به آثار ادبی ترکی آسیای میانه (ترکی خاقانی) اشاره کرده است. اشعار فوق، نمونه ای از اشعاری است که از دیوان کاشغری (تکمیل شده در تاریخ ۴۶۶ق) انتخاب شده است.

کتابخانه ج نجفی

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ آریاهای ایرانی پیش از اینکه بر اثر فشار اقوام آلتایی به فلات ایران مهاجرت کنند با هندی‌های قدیم در سرزمینی به نام «آریاورته» Ariavarta یعنی چراگاه آریاها می‌زیستند و به شبانی روزگاری می‌گذرانیدند.

کتاب «ریگ‌ودا» که قدیمترین قسمت‌های چهارگانه وداست از این همزیستی یاد کرده است. سپس در حدود سه هزار سال قبل از میلاد بعلت تنگی جا و با اختلافات قبیله‌ای طوایفی از ایشان جدا شده و راه جنوب یعنی هند را پیش گرفتند و از رود سند گذشته بنام هندی یا سندی معروف شدند.

اما دیگر قبایل آریایی راه خود را بطرف مغرب ادامه داده در محلی به نام «آئریانا و ئه‌جا» Airyana Vaeja که محل آن مانند «آریاورته» بر ما معلوم نیست و فقط نامی از آنجا در کتاب اوستا رفته است به فلات ایران درآمدند و آن سرزمین را به نام خود «آئریانا» Airyana یعنی کشور آریاها نام نهادند که بعدها به کلمه ایران تبدیل گشت.

آریاها در هنگام ورود به ایران به دو دسته عمده تقسیم شدند دسته‌ای که ایرانیان باشند شهرنشینی را برگزیده و به کشاورزی پرداختند، طایفه دیگر که هم نژادان تورانی ایشان بودند در ماوراء رود جیحون و سیحون و شمال دریای خزر نشین گرفته و به گله‌چرانی و بیابان‌گردی ادامه دادند و با هم نژادان ایرانی خود به دشمنی پرداختند و سرزمین خود را به نام «توئیریانا» Tuiryana یعنی توران خواندند. محل تورانیان در کتاب اوستا در حوالی «کنگها» Kangha (کنگ دن) آمده که آن محل را دانشمندان در ماوراء رود جیحون دانسته‌اند. استاد مارکوارت آلمانی معتقد است که کنگ دژ در حوالی سمرقند و بخارا بوده است و گوید چینی‌ها سمرقند را «کهنگ» Khang نامیده‌اند. این مسلم است که تورانیان قدیم در عصر اوستایی و در روزگار خاندان ایرانی

«آسپه» (Aspa) می زیستند و مسلم است که آنان ترک نبودند ولی چون ایرانیان از ناحیه این هم نژادان تورانی خود که سکایی بودند صدماتی متحمل میشدند و خاطره این مهاجرت‌های قدیم در ذهن آنان باقی بود، بعدها که اقوام «خیونی» و ترک نژاد که پس از مهاجرت تورانیان به داخل فلات ایران و جاهای دیگر جای ایشان را گرفتند آنان را نیز تورانی پنداشتند و نام تورانیان قدیم را بر این ترکان تازه وارد اطلاق کردند. چنانکه از اوستا برمیآید سبب دشمنی این دو قوم برادرآریایی یعنی ایرانیان و تورانیان اختلاف در دین بود زیرا آریاهای ایرانی دین زرتشت را پذیرفته به آیین «مزدیسنی» و به خدای یگانه‌ای به نام اهورامزدا یعنی دانای توانا قائل شدند ولی هم نژادان تورانی ایشان به همان آیین «دیویسنی» یعنی شرک و چندخدایی باقی ماندند این دشمنی بدانجا رسید که سرانجام زرتشت پیامبر یکتاپرست ایران در جنگی که آرجه تاسپه Arjataspa (صاحب اسب باارج و باارزش) علیه ایرانیان مزدآپرست به راه انداخت به دست یکی از تورانیان به نام «توری براتروخش» کشته شد و دشمنی این دو برادرآریایی بالا گرفت و گشتاسب (ویشتاسپ) دارنده اسبهای فراوان که پادشاه کیانی بود و حامی زرتشت و به دین او درآمده بود پسرش «اسپتوداته» (اسفندیار) را که پهلوانی روین تن و مروج دین زرتشت بود به خونخواهی پیامبر خود فرستاد و انتقام او را از ارجاسب گرفت.

در اوستا و شاهنامه فردوسی آمده که فریدون پیشدادی سه پسر داشت: ایرج و سلم و توره، وی که بر «خونیرث» (ممالک مرکزی آریایی) پادشاهی می‌کرد آن کشورها را بین سه پسرش تقسیم کرد ایران، را به ایرج و توران را به تور و روم را به سلم داد، سلم و تور بر برادر کهنتر خود ایرج رشک بردند و او را به نامردی کشتند. این بود داستان ایرانیان و تورانیان قدیم. اما ترکان که به زبان چینی نام ایشان «توکیو» Tukieu و «توچوئه» Tu—Chueh آمده است تیره‌ای از قوم «آسنا» Assena بودند که شاخه‌ای از هیوانگ‌نوها (هون‌ها) بشمار می‌رفتند این قوم که در منطقه آلتایی «امیرنشین قلیچ» در سیبری مسکن داشتند در سال ۴۳۳ میلادی بر اثر فشار سومین امپراطوری سلسله‌ی «توبا» ی چین Toba با پانصد خانوار مهاجرت کردند. به نزد «ژوان ژوان»‌ها که قبیله‌ای از نژاد زرد آسیای مرکزی و مغولستان بودند رفتند و مطیع آنان شدند و نام خود را از کوهی از جبال آلتایی که به شکل کلاه خود بود و در پای آن کوه مسکن داشتند گرفته، به ترک مشهور شدند. زیرا به زبان ترکی کلاه خود را «دورکو» Durku می‌گفتند. بعضی آنان را توروک Türuk به معنی قوی خوانده‌اند. این قوم در میان ژوان ژوان‌ها به پیشه آهنگری و مسگری می‌پرداختند، بعدها با ژوان ژوان‌ها اختلاف پیدا کرده آنان را از میان بردند. امیر ترکی که با ژوان ژوان‌ها در ۵۲۲ میلادی در افتاد و آنان را مغلوب و به سوی غرب

گبریزان ساخت تومن Tumen نام داشت که بعداً لقب خاقان گرفت این خاقان
امپراطوری بزرگی تشکیل داد که از مغولستان تا کوههای اورال بسط یافت.

پس از «تومن» امپراطوری ترک به دوبخش شد و هر کدام یکی از دوپسرش رسید:
یکی امپراطوری ترکان شرقی که موهان Muhun یا موگان نام داشت و پسر تومن در ۵۵۳
میلادی در مغولستان اساس آنرا گذاشت، دیگر امپراطوری ترکان غربی بود که
«ایستامی» برادر کوچک او در ۵۵۲ میلادی تأسیس کرد. قلمرو حکومت ایستامی از
دریاچه «بالخاش» تا حدود فلات پامیر بسط یافت. و از طرف مغرب با کشوریفتالیان
(هیاطله) همسایه شد. ترکان شرقی عنوان خاقان داشتند. امیر ترکان غربی را «یبغو»
می‌گفتند ایستامی که او را «سین یبغو» Sinyabghu یعنی پادشاه چین می‌خواندند
مورخان بیزانس او را «سین جیبو» Sinjibu یا «سیلیزبول» Silzibul گفته‌اند. طبری در
تاریخ خود او را «سنجی بو» یاد کرده است این امیر ترک با خسرو انوشیروان متحد شده
دولت هفتالیان یا «هیاطله» را در سال ۵۶۶ میلادی برانداختند و کشور هیاطله بین
ایرانیان و ترکان تقسیم شد.

بعدها طایفه ای از ترکان در «طخارستان» و صفحات شمالی هندوکش دولتی تشکیل
دادند و «قندوز» را مرکز خود ساختند. پس زآن ترکان از طخارستان گذشته به طرف
جنوب نفوذ خود را توسعه دادند و دولتی تشکیل دادند که مرکز آن در کاپیادرافغانستان
کنونی بود، سپس به طرف شرق رفته ناحیه «آغمان» و جلال‌آباد و تاکزیلا را اشغال
نمودند.

از اواخر عهد ساسانی نام ترک بر همه زردپوستانی که از این پس در ماوراءالنهر
پدیدار شدند، اطلاق گردید و برای تمام اقوام زردپوست که لهجه ای مشترک و متفاوت به
یک دیگر داشتند لفظ ترک به کار می‌رفت و پنج قوم که زبان واحد داشتند بنام ترک یاد
کرده‌اند و آنان عبارتند از تُغزُغز (نوغوزاوغوز)، خرخیز «قرقیز»، کیماک، غز (اوغوز)،
خرلیخ (قرلق - خُلُخ).

ترکان غز: در ۵۸۲ میلادی به دودسته ترکان شرقی و غربی تقسیم شدند مرکز اداری
ترکان شرقی در ناحیه ای به نام «اورخون» در سرزمین مغولستان مرکز اداری ترکان غربی
در «سیمرچی» واقع بود. هر دو مملکت شرقی و غربی ترک، برتری و سیادت فغفوران
چین را بر خود پذیرفتند. در سال ۷۴۲ میلادی اتحادیه او یغورها که از قرقلق (خُلُخ) و بسمیل
Basmil تشکیل شده بود دولت ترکان شرقی را منقرض ساختند و در سال ۷۴۵ او یغورها
بر شهر اورخون تسلط یافتند ولی سلطنت خاقان‌های اصلی تو—چوئه که همان «توروک»
به تلفظ چینی است تا سال ۶۵۷ میلادی بطول انجامید.

از سال ۶۸۵ تا ۶۸۸ سرزمین های توجوئه های غربی دائماً در معرض حملات خاقان های شرقی بود. زوال حکومت توجوئه های غربی با ظهور قوم ترک نژاد «تورگیش» Turgish ارتباط پیدا می کند در سال ۷۱۶ میلادی ترکان غربی از زیر اطاعت ترکان شرقی خارج شده و رئیس قبیله تورگیش که «سولو» Sulu خوانده می شد یک دولت نیرومند ترک را در آسیای مرکزی تأسیس کرد. امیران این قبیله ترک تا آخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم تا سال ۷۳۹ میلادی سلطنت کردند. تورگیش ها از طرف غرب و جنوب مورد حمله و فشار سپاهیان عرب و چینی قرار گرفتند. در سال ۷۵۱ چینیان در نزدیکی ولایت «تلس» Talas از لشکر عرب شکست یافتند. در نتیجه در سال ۷۶۶ قرقل ها دژه های چو، وتلس را اشغال کردند و هم ایشان بودند که در آن سال سویاب suyab پایتخت تورگیش ها بهرا به تصرف خود درآوردند و این سرانجام امپراطوری توجوئه بود.

اما ایغورها تا سال ۸۴۰ در اورخون ماندند و در آن تاریخ در مقابل حملات قوم قرقیز (خرخیز) از پای درآمدند بقایای آنان پراکنده شدند و گروه بسیاری از آنان به «کانسو» رفتند و در آنجا حکومت جدیدی تشکیل دادند این دولت، تا دوران تسلط «تنگوت ها» Tangut یعنی ۱۰۲۰ میلادی ادامه داشت. در حوالی ۸۶۰ میلادی ایغورها دولت تازه خود را در مشرق کوه تیان شان شرقی تشکیل دادند که تا دوره مغول در آن نواحی با استقلال تمام حکومت می کردند. در قرن هشتم میلادی در قسمت سفلی سیردریا (رود سیحون) اوغوزها حکومتی تشکیل دادند و ایشان با توغوز اوغوز که از ترکان شرقی بشمار می رفتند از یک اصل و قبیله بودند این اوغوزها طایفه ای از ترکان غربی بودند که بعد از مرگ «سلو» رئیس قبیله تورگیش پراکنده شدند. این چادرنشین های ترک به لشکرکشی های منظم نمی پرداختند و فقط به جنگ های چریکی و حملات نابهنگام به شهرهای ماوراءالنهر ادامه می دادند. مردم ماوراءالنهر برای اینکه خود را در برابر حملات ایشان حفظ کنند دیوارهای عظیمی که مانند سد بود در «ژاشت» جایی در حوالی بخارا و در شاش (چاچ) بنیاد گذارده بودند.

دکتر هامیلتن Hamilton ترک شناس معروف در مقاله ای که تحت عنوان «توقوز اوغوز» و «اون اویغور» در روزنامه آسیایی نوشته است، می نویسد که این اصطلاح در اوایل قرن هفتم میلادی در میان قبایل ترک شرقی که «تیئه-لو» Tielo خوانده می شدند معروف بوده، و به معنی نه طایفه هم پیمان به کار می رفته است. این طوایف نه گانه ترک سپس علیه ترکان غربی قیام کردند و امپراطوری عظیمی تشکیل دادند که در تواریخ نام قدیم ایشان «اویغور» آمده است و قرن دهم میلادی دوران عظمت ایشان است پس از آن طوایفی از این جماعت به طرف مغرب گسترش یافتند و پیوند خود را با

نظام هم‌پیمان نه‌گانه مزبور قطع کردند و به سرزمینهای تازه‌ای روی آوردند و با قبایل ترک دیگری خویشاوندی پیدا نمودند. اینان همان قبایلی هستند که بدون توجه به اتحادیه‌نگانه قدیمشان، نام آنان در کتب عربی و تواریخ اسلامی (عُز) و در منابع رومی «اوزوئی» Uzoi آمده است اصطلاح تُغزُغز Toghuz—ghuz که در منابع اسلامی دیده میشود بیشتر مربوط به دوره سلطنت «ایغورها» در تیان‌شان شرقی می‌باشد. در کتیبه‌های تاریخی اورخون که از خاقان‌های ترک شرقی باقی مانده اصطلاح «توقوز—اوغوز» مشاهده می‌شود که معادل کلمه ترک به کار رفته است.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در کتاب جامع‌التواریخ غازانی در ذکر انساب ترک و مغول از دو اصطلاح ترکی «اون اوغور» و «توقوز اوغور» یاد کرده است وی می‌نویسد که: «چنان آورده‌اند که در ولایت اوغورستان دو کوه به غایت بزرگ است... و کوه «قراقوروم» در میان این دوکوه افتاده و شهری که قآن بنا کرده به نام آن کوه می‌خوانند در جنب آن دو کوه، کوهی است که «قوت‌طاق» خوانند و در حوالی آن کوهها در موضعی ده رودخانه هست و در موضعی نه رودخانه و در قدیم الایام مقام «اوغور» در آن دورودخانه بوده، آنچه در آن ده رودخانه بوده‌اند ایشان را «اون اوغور» خوانند و آنچه در نه رودخان «توقوز— اوغور» و آن ده رودخانه را «اورقون» نیز می‌خوانند.

مارکوارت خاورشناس معروف آلمانی طرفدار یکی بودن اوغورها با تُغزغزها است ولی خاورشناس معروف روسی بارتولد معتقد است که باید بین تُغزغزهای اصلی و اوغورها فرق گذاشت. وی می‌گوید اطلاق اصطلاح «توقوزاوقوز» بر اوغورهای سلسله جبال «تیان‌شان» از مردم قبلی این سرزمین گرفته شده است که «شا—تو» یعنی بیابانی خوانده می‌شدند. این مردم که از قوم «توچونه» یعنی ترک غربی جدا شده بودند، در قرن هفتم میلادی نزدیک دریاچه «بارکول» می‌زیستند که در منتهای الیه شرقی تیان‌شان واقع است و سپس در سال ۷۱۲ میلادی به «په‌ای—تینگ» Pei—ting (بیش بالیق) آمدند و در ۸۰۸ م تبتی‌ها ایشان را از آنجا براندند. گریگوریو دانشمند ترک‌شناس معتقد بود کلمه تُغزُغز از ادغام دو لفظ «تغوز— اوغور» ترکیب شده است و از اینجهت آن اصطلاح را باید «تغزُغر» خواند نه «تغزُغز». این عقیده مدتی دراز مقبول بسیاری از علمای خاورشناس اروپایی واقع شد. ولی بعداً ثابت گشت که «تغزُغر» با حرف «ز» در آخر صحیح است نه «تغزُغر». زیرا با کنکاش دقیق در کتب قدیم پهلوی و تواریخ و کتابهای جغرافیای اسلامی معلوم می‌شود که این اصطلاح «تغزُغر» است و نظریه گریگوریو درست نیست.

از اواسط قرن سوم هجری (نهم میلادی) جغرافی‌نویسان عرب از غزان یاد کرده‌اند

در قرن چهارم هجری از ترکان عُز، سرزمینهایی را که از جنوب به دریاچه آرال و بستر سفلی سیردریا و از مغرب به رود اورال یا ولگای سفلا و دریای خزر و از شمال شرقی به بستر علیای رود «ایرتیش» محدود می شد، در تصرف داشتند.

مساکن غزان از سواحل شرقی بحر خزر و شمال گرگان تا حدود پاراب (فاریاب) و ناحیه دستگند اسپجانب در سواحل غربی رود سیحون امتداد می یافت و از این حدود مرزهای خُر و خُولخ با هم درمی آمیخت تا اواخر قرن چهارم هجری در بعضی از مرزهای خوارزم و ماوراءالنهر دیوارها و سدهایی در برابر ترکان وجود داشت که بی شباهت به دیوار چین در برابر قبایل زردپوست مغول نبود ولی با تمام این احتیاط ترکان عُز از این موانع گذشته و در چند بار چون سیلی به خراسان سرازیر شدند و مردم بسیاری را بکشتند و آبادیها را ویران کردند که داستان ایشان در تواریخ غزنویان و سلجوقیان مسطور است.

این نوشتار را که در حقیقت مقدمه ای بر کتاب تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام تألیف فاضل محترم آقای نادر بیات است به این دو بیت انوری ابیوردی که خود شاهد فتنه ترکان غز بوده است خاتمه می دهیم:

خبرت هست کز این زیروزبرشوم غزان
نیست یک پی ز خراسان که نشد زیروزبر
خطبه خواندند به هر خطه بنام غز از آنک
در خراسان نه خطیب است کنون نه منبر

تهران آذرماه ۱۳۶۶

دکتر محمد جواد مشکور

ای نام تو بهترین سرآغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز

سرآغاز

شاهنامه فردوسی که تاریخ چند هزار ساله ایران باستان را در بر می‌گیرد، در شکل شعرو حماسه، بیانگر رویدادها و وقایع آن ادوار کهن است که از جمله می‌توان از اشارات صریحی که درباره مهاجرت اولیه اقوام آریایی دارد، نام برد.

نهفته چوبیرون کشید از نهان	به سه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین	سیم دشت گردان و ایران زمین
نخستین به سلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور مرا و سزید
دگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین
از ایشان چونوبت به ایرج رسید	مرا و را پدر شاه ایران برگزید

*) در حقیقت فریدون که جهان را میان سه پسر خویش تقسیم کرد، شخص واحدی نیست، بلکه او، نماینده دورانی از مهاجرت‌های اولیه اقوام آریایی به شمار می‌رود نام فریدون به زبان اوستا Thraetaona خوانده می‌شود که از دو بهر تشکیل شده است. قسمت اول Thritha است به معنی عدد سه، و قسمت دوم Uetavanat ائتونت است که در زبان پهلوی «ایتون» و به زبان فارسی «ایدون» به معنی «چنین» تلفظ می‌شود. پس معنی فریدون در اصل «سه ایدون» یا «سه این چنین» است.

*) در دوران فریدون، اقوام آریایی زبان به سه شاخه تقسیم شده بودند. شاخه تور، شاخه سلم و شاخه ایرج. شاخه مورد بحث کتاب حاضر گروه تور است که اقوام آریایی نژاد

ایرانی زبان آسیای مرکزی^(۱) را در بر می‌گیرد.

گروه تور در پگاه تاریخ به سوی خاوران رهسپار شد و با تشکیل دو شاخه فرعی، به سوی اقصی نقاط شرق مهاجرت و پیشروی را آغاز کرد.

یک شاخه فرعی تا سبیری و شرق آلتایی کوچ کرد و در مجاورت اقوام زردپوست ساکن مغولستان که تاریخ قدیم چین از آنها بنام «هو» یاد می‌کند، قرار گرفت و شاخه فرعی دیگر تا ماوراء استپهای رود سیحون به پیش رفت و با گذشتن از پامیر و دیگر گذرگاهها، در مرزهای شمالی تبت و ایالت سینکیانگ امروزی چین در جستجوی چراگاههای جدید پراکنده شد. پاره‌ای از اقوام و قبایل وابسته به دو شاخه فرعی از گروه تور به واسطه رویدادهای قومی و جنگهای منطقه‌ای، با اقوام زردپوست مجاور، امکان آمیزش یافتند و بسیاری از آداب و رسوم آنها را برگزیدند. شاهنامه در این باب می‌گوید:

بگفتا که از مام خاتونیم ز سوی پدر آفریدونیم
گروه‌های مهاجر به شرق در مبارزه با اقوام گوناگون و طبیعت سخت، دچار مشکلاتی شدند و گمان می‌رود که قرن‌ها بعد، به واسطه اختلالات جوی و خشکسالی‌های پیاپی و احتمالاً بروز سرمای شدید در پاره‌ای از نقاط مجدداً به طرف استپهای جنوبی ترو آسیای^(۲) میانه مهاجرت را آغاز کرده باشند. در فاصله زمانی این رویدادها، میان سه شاخه اصلی آریایی اختلافات عمیقی از لحاظ رسوم و آداب زندگی بوجود آمده بود. گروه تور بیشتر در حالت کوچ‌نشینی و بیابانگردی و دام‌داری به سر می‌برد و تا حدودی آداب زندگی اولیه قومی خود را حفظ کرده بود. اما گروه دیگری شاخه ایرج، در ناف جهان یعنی «ایران و بیج» کشور اولیه ساکن بماند و به تدریج به برزگری و تمدن شهرنشینی دست یافت و به مرور بر وسعت خاک خود افزود. با ظهور زرتشت پیامبر در شرق ایران، اختلافات دو گروه تور و ایرج رو به تزاید نهاد و موجب آغاز جنگهای «ایران و توران» گردید. تورانیان که اینک گروه مستقلی از نژاد آریا و گاه غیر آریا را تشکیل می‌دادند، در

(۱) آسیای مرکزی (Central Asia) متشکل از کوهها و جلگه‌های مرتفع و دشتهای همواری است که بر رویهم سرزمینهای سبیری و چین را در بر می‌گیرد و ارتفاعات تبت، دره دونگاری و کاشغر در ایالت سینکیانگ چین را نیز شامل می‌شود.

(۲) آسیای میانه (Middle Asia) شامل جلگه توران (جنوب و شرق دریاچه اورال) پامیر و تین شان است.

«بازگشت» و در مهاجرت‌ها و مهاجمات خود به سرزمینهای جنوبی و غربی و آسیای میانه و ایران، آداب، رسوم و سننی را به همراه می‌آوردند که برخاسته از فرهنگ قومی صحرانوردی و سوارکاری و جنگاوری بود. بدینسان، با تشکل اتحادیه‌های گوناگون صحرانوردان، امپراتوری‌هایی پای می‌گرفتند که با همان سرعتی که صعود می‌کردند، سرنگون می‌شدند.

مهاجرت‌ها و مهاجمات و به تعبیر دیگر «بازگشت» تورانیان به آسیای میانه و ایران یکباره انجام نمی‌گرفت، بلکه در طول قرن‌ها صورت می‌پذیرفت، و هر بار امواجی از فرزندان صحرا با نام‌های گوناگون در قلمرو ایران متمدن ظاهر می‌گشتند و پس از زمانی کوتاه، در فرهنگ‌جوشان موطن اصلی خود ذوب می‌شدند و در لایه‌های قومی و قبیله‌ای ایران زمین به صورتی خالص (از نظر زبان فارسی) و گاه ناخالص (از نظر زبان ترکی) رسوب می‌کردند.

این مهاجمات به تدریج به امواجی سهمگین مبدل گردیدند تا آنکه طومار زندگی بازماندگان اقوام آریایی عهد باستان به یکباره توسط چنگیزخان مغول بسته شد و مغولان آنچه را که تمدن‌های انسانی در طول هزاران سال پدید آورده بودند، یکباره ریشه کن کردند، و کشتند و بردند و سوزاندند. هر چند بسیاری از مورخین تسلط اقوام ترک زبان بر اقوام ایرانی زبان را پایان کار قومی آریایی‌ها در آسیای میانه ذکر کرده‌اند، اما به عقیده مؤلف، این نظریه چندان صحیح به نظر نمی‌رسد— گواه بر این ادعا مطالبی است که در کتاب حاضر پیش روی دارید، حال قضاوت آن با شما است.

انگیزه مؤلف در تهیه این دفتر یافتن پیوندهای دیرینه نام بیات با اقوام تاریخی ترک زبان است که هنوز ارتباطی ناگسسته از زبان و آداب و رسوم در میان آنها به چشم می‌خورد. اینکه اصولاً چه روابطی می‌تواند بین گذشته و حال در میان اقوام جامعه ما مطرح باشد، سؤالات گوناگونی را در زمینه‌های متفاوت مطرح می‌سازد. از جمله مهمترین این زمینه‌ها، شناخت فرهنگ و تمدن قومی و قبیله‌ای است که نه تنها طیفی وسیع از تاریخ را دربر می‌گیرد، بلکه به یگانگی و برادری و همزیستی در جامعه نیز منجر می‌گردد، زیرا هر یک از اقوام و قبایل جهت دستیابی به پیمان برادری در جامعه امروز، نقش‌های سازنده‌ای را در جامعه دیروز بر عهده داشته‌اند.

مؤلف متأسفانه با زبان ترکی هیچگونه آشنایی ندارد، اما نیک آگاه است که پدر بزرگ و نیاکانش در فارس (شیراز) به زبان ترکی تکلم می‌کرده‌اند. این ترکان از کدام قوم و قبیله بوده‌اند و چگونه و از کجا به سرزمین ایران، مهد آریا، راه پیدا کرده‌اند؟ چگونه می‌توان

گذشته این اقوام را که حتی پاره‌ای از آنها ظاهراً تا دو قرن پیش به زندگی صحراگردی و کوچ‌نشینی اشتغال داشتند، باز شناخت؟ آیا این مردم دارای چنان فرهنگی بوده‌اند که تاریخ بتواند از آنها یاد کند؟ پاسخ به این پرسشها مستلزم کاویدن دل تاریخ است.

حاصل مطالعات اینک به صورت کتابی است که در دو مجلد تقدیم می‌شود. مجلد حاضر متضمن اشاره‌هایی به گوشه‌هایی از قلمرو فرهنگی و تاریخی ایران است که در ارتباط با کوچ‌نشینان آسیای مرکزی و میانه قرار دارد و استپهای ماوراء سیحون و «توران» زمین را در سیبری مرکزی در برمی‌گیرد. مجلد دوم در دست تهیه است که به یاری پروردگار به زودی تقدیم می‌شود. امید است هرگونه لغزش و خطایی که در این کتاب بر شما آشکار می‌شود، از ضعف کار اینجانب بدانید و با لطف خود آگاهم سازید.

مؤلف وظیفه خود می‌داند از دوست و نویسنده گرامی آقای مهدی افشار به خاطر رهنمودهای علمی و همچنین از آقای مهدی چاووشی به خاطر فراهم آوردن زمینه‌آشنائی مؤلف با آقای نیکخواه تشکر و سپاسگزاری کند.

تیرماه ۱۳۶۶

نادریات

مقدمه مؤلف

تاکنون کتابها و مقاله‌های پژوهشی بسیاری درباره ملل هند و اروپایی و بویژه اقوام آریایی نگارش یافته است و بسیاری از محققین و مورخین شرق‌شناس در این راه آثاری از خود به جای گذاشته‌اند. در سایه کوشش اینان است که نام اقوام و قبایل آریایی و تورانی از زیر غبار زمان سر برمی‌آورد، پرده‌های ابهام کم رنگ‌تر و بی رنگ‌تر می‌شوند، حماسه‌های ملی جان می‌گیرند، و سنن و آداب و رسوم پایه و مایه‌ای تاریخی می‌یابند.

تاریخ قوم آریا و بطور کلی اقوام آسیای میانه نه تنها در انحصار ما ایرانیان نیست، که متعلق به همه دنیا است. استپهای گسترده توران و کاشغر میان ایران و چین، درازمنه باستان، همواره گهواره‌ی اقوام صحراگردی بوده است که به نام‌های سیت و سرمت و غیره ظهور کردند و با نفوذ به تمدنهای کشورهای آسیایی و اروپایی، بسیاری از آثار قومی خود را بر فرهنگ آن جوامع به یادگار گذاشتند. در این کتاب سعی بر آن شده است که با استفاده از پژوهشهای مورخین، چگونگی ارتباط میان اقوام آریایی و تورانیان آلتایی — اورال آریایی و غیرآریایی شناسایی و عرضه شود.



فصل اول
سیر تمدن و شناخت
تورانیاں در عهد باستان

مدنیت مینوسینسک (*)

آثار باستانی، بهر نوع و شکل، گویای احوال مردمی هستند که در مقطعی از زمان، نشانه‌ها و علایمی از فرهنگ و تمدن خود را به یادگار گذاشته و رفته‌اند. این آثار، هر چند جزئی، پیامهایی هستند از زمانهای دور و بیانگر حقایقی که می‌توانند با معیارهای تاریخی سنجیده و مورد مطالعه قرار گیرند. دستیابی همگانی به چنین آثاری بس دشوار و تقریباً محال است. از اینرو، تنها به یاری گزارشهای باستانشناسان نامی است که می‌توان پایه و اساس حقایق تاریخی را بنا نهاد، و با توجه به رویدادها و سنجشها به قضاوت نشست.

یکی از مناطق باستانی مورد بحث این کتاب ناحیه‌ای به نام مینوسینسک در سیبری مرکزی واقع در خاک شوروی است که آثار مکشوفه آن، سیر تمدن بعضی اقوام و ملل مانند سیت‌ها و سارمات‌ها را که ایرانی الاصل بوده‌اند، بر ما معلوم می‌دارد. پاره‌ای از این اقوام در منظومه‌ها و حماسه‌های ایرانی به نام تورانیان^(۱) معروفند. از گزارشهای گوناگون باستان‌شناسان^(**) چنین بر می‌آید که استپهای شمالی، نخستین راه‌هایی هستند که ما را به اورازی (اروپا - آسیا) پیش از تاریخ و عصر حجر و همچنین به دورانی مقارن با دوازده

* - مینوسینسک (Minoussinsk) فعلی شهری است واقع در سیبری که در محل التقای شط یینی سنی و رودخانه‌ای به نام همان شهر قرار دارد.

** - بخش مدنیت و هنر و صنعت مینوسینسک در این مقاله تلخیص مطالبی است از کتاب «امپراطوری صحرانوردان» که از گزارش‌های باستان‌شناسان سودجسته است.

(۱) یسنا (جلد اول)، جزوی از نامه مینوی اوستا، گزارش پورداود، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۶، توران، صفحات ۷۴-۵۳. انتساب اقوام ساکا (سیت‌ها) به تورانیان در کلیه تواریخ معتبر تأیید شده است.

هزار سال پیش از میلاد می‌رسانند.

در این عصر، انسان به تدریج با سنگ چخماق آشنا شد و از قطعات استخوان به ساختن لوازم و آلات اولیه پرداخت. «ونوس آغاز تاریخ» مجسمه‌ای است که در آنکارای علیا، در نزدیکی ایرکوتسک بدست آمده است و یادگاری از آن دوران به شمار می‌رود.

پس از پایان عصر حجر، مسیری از میان استپها در سیبری پیدا شد که شاهد عصر سفال گردید. «در دوران بعدی یعنی در ابتدای دو هزارمین سال قبل از میلاد چنین بنظر می‌آید که از همین راه سیبری به ظروف سفالین زیبای «اوکرانی» که رنگ آمیزی شده و با نوارهای پیچ و خم دارزینت یافته به چین رفته است.»^(۱)

عصر مفرغ در سیبری غربی حدود سال ۱۵۰۰ قبل از میلاد و در مینوسینسک یعنی در سیبری مرکزی سیصدسال بعد، مقارن ۱۲۰۰ قبل از میلاد شروع شد. چنین حدس زده می‌شود که فن مفرغ‌سازی را چینیان به سیبری در حدود ۱۴۰۰ قبل از میلاد آموخته باشند که این خود نشانه‌ای از ارتباط میان قبایل دو ناحیه چین و مینوسینسک است.

بزرگترین واقعه استپ‌ها پیدایش هنر ساختن مجسمه‌های کوچک حیوانات و ترسیم شکل جانوران بود. حدود سالهای هزارق. م مدنیتهی حقیر از اشیای مسی و مفرغی پدیدار گشت که دامنه آن تا مینوسینسک نیز رسید. بین سالهای ۱۰۰۰ الی ۵۰۰ قبل از میلاد، بنا به گفته تالگرن، دومین عصر مفرغ در ناحیه مینوسینسک آغاز شد. مثلاً تبر ماسوره‌دار را با دو سوراخ کوچک می‌ساختند، تزئینات تبر هندسی و گاه دارای اشکال حیوانی است. قبوری متعلق به سیت‌ها در روسیه کشف شده که تاریخ آنها به سنوات ۱۲۰۰ الی ۷۰۰ قبل از میلاد باز می‌گردد و برای اولین بار نشانه‌هایی از این قوم ایرانی شمالی به دست می‌دهد.

(به شهادت مورخین، سیت‌ها از ترکستان و سیبری غربی آمده‌اند و همان اقوامی هستند که آشوریان آنها را اشکوزای^(۲) و پارس‌ها، ساکا، و هندیان، چاکا می‌شناختند. این سیت‌ها، به تصدیق علم نام‌شناسی، از نژادهای ایرانی بوده‌اند.) در فهرست نامهای هخامنشی می‌خوانیم که «ساکاهوماوارکا» Saka Haumavark که ساکهای خالص

(۱) رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵، صفحات ۲۷ و ۲۸.

(۲) در تورات: اشکوزای (Ishkuzai)

حدود فرغانه و کاشغر بودند، «ساکاتیگراخود» Saka Tigrakhauda که در اطراف آرال و سیردریا سکونت داشتند، و «ساکاتارادرایا» Saka Taradraya که سیت‌های ماوراء دریا بودند و در روسیه جنوبی سکونت داشتند.

سیت‌ها مانند سارمات‌های هم‌نژاد خود از عقاید مزدیسنا و زرتشتی به دور ماندند. قبایل سیت با اینکه از زمره اقوام ایرانی محسوب می‌شدند و از خانواده ملل هند و اروپایی و گروه هند و ایرانی یا آریایی بودند، زندگیشان تقریباً شبیه و به سبک زندگی هون‌ها بود که در آن سوی استپها یعنی نزدیک سرحدات «چین» به سر می‌بردند.

سیت‌ها^(۱) صرف‌نظر از «ساختمان بدنی و زبانی»، از لحاظ زندگی، هسیونگ-نوها^(۲) و توکیوها (تورکیوت‌ها) رابه خاطر می‌آورند. پاره‌ای از آداب و رسوم بین این دو گروه مشترک بود: مثلاً پوشیدن شلوار و موزه بجای لباس بلند، و یا مراسم قربانی و عزاداری؛ و بهمین دلیل است که اختلاط قومی بین دو گروه به واسطه رویدادهای تاریخی امری نامتنجانس و غیرطبیعی به نظر نمی‌رسید.

هنرمندان استپ‌ها، چه سیت‌ها و چه هونها، در آثار هنری خود تصاویری از جانوران و از مناظر کارزار ترسیم کرده‌اند. مثلاً پیکراسبی که زیر چنگال حیوانی درنده چون خرس قرار گرفته، یا گوزن و آهویی که زیر چنگال سگ و یوزی است. ناحیه مینوسینسک از سده ششم تا سوم قبل از میلاد مرکز مهم فلزسازی آلتایی عصر مفرغ بوده است، اما در مقام مقایسه، در مرحله‌ای بمراتب پایین‌تر از هنر سیت که از آشور مایه گرفته، قرار دارد.

(سارمات‌ها در نیمه دوم سده سوم قبل از میلاد پا به صحنه گذاشتند و جای سیت‌ها را اشغال کردند.)

(سارمات‌ها نیز مانند سیت‌ها (سکاها) بهمان گروه ایرانی صحرانورد شمالی تعلق داشتند،) اما بطور بارزی از اسلاف سیت خود متمایز بودند. سیت‌ها کماندار و اسب‌سوار با کلاه‌های نوک‌تیز ملبس به لباسهایی فراخ بودند. سارمات‌ها سوارانی صاحب نیزه با

• Hsiung—nu اتحادیه قبایل ترک زبان عهد باستان در مغوستان.

(۱) — با کشفیاتی که مقامات شوروی اخیراً کرده‌اند، «مجموعه‌های انسانی» در «اوگلاکتی» [Oglakty] نزدیک «مینوسینسک» که در سیبری مرکزی واقع است بدست آمده که متعلق بهمان دوران [قرن سوم و دوم قبل از میلاد] میباشد، هیچ‌گونه تعلق بی‌عوامل ترک و مغول ندارد و بیشتر آنها را منسوب و مربوط به ملل و قبایل هند و اروپائی می‌توان نمود که با سیت‌ها و سارمات‌ها و چاکا در تماس بوده‌اند. — «رنه گروسه»، امپراطوری...، ص ۵۱.

کلاه‌های خود مخروطی شکل بجای لباس فراخ، زره برتن داشتند. هنر آنها بر همان اساس هنر ترسیم جانوری بود. هنر سارمات‌ها در میان قبایل گوت که دسته‌ای دیگر از آریایی‌ها بودند، اشاعه یافت، و قبایل گوت نیز آن را به ژرمن‌ها رساندند.

هنر و صنعت در آلتایی قبل از دوران ترکها

مینوسینسک که مرکز فلزکاری درینی سنی علیا به شمار می‌رفت، از آغاز سده پنجم قبل از میلاد دورانی را می‌گذراند که به نام دوران مفرغ سوم یا مفرغ کامل معروف است. از ویژگی‌های این دوران، فراوانی نقش و نگار جانوران و گوزنهای خوابیده و ایستاده، یا حیواناتی است که گرداگرد آنها را با رشته‌هایی زینت داده‌اند. بین سالهای ۵۰۰ الی ۳۰۰ قبل از میلاد، ساخت کاردهای مفرغی سبیری از مینوسینسک به اردوس اشاعه یافت و در دوران هسیونگ - نوها بطور چشمگیری فراگیر شد. کاردهای مینوسینسک که دسته آنها غالباً با کله حیوانی از نوع آهو و گوزن بسیار ظریف ساخته می‌شد، کم‌کم در تمام مغولستان رواج یافت.

عصر آهن در مینوسینسک بین سالهای سیصد تا دویست قبل از میلاد پا گرفت. در این عصر تبرهای نیمه مفرغی و نیمه آهنین پدیدار گشت. انواع مفرغی که در مینوسینسک در طول سده‌های دوم و اول قبل از میلاد برای تزئین ساخته می‌شدند، به شکل گاونر^(۵) یا اسبان جنگی هستند که روبروی هم ایستاده‌اند. در دو سده اول میلادی، باز در اطراف مینوسینسک هنر و تمدنی گذرا و واسط پدیدار شد که آن را هنر و صنعت تاجیک نام نهاده‌اند.

چنین به نظر می‌رسد که کمی بعد، این کانونهای هنر و صنعت آلتایی و مینوسینسک که با صنعت و هنر سیت و سارمات رابطه و تماس نزدیکی داشتند، خاموش شده و به عبارت دیگر، تغییر شکل داده‌اند. منطقه مینوسینسک، در آغاز سده هفتم میلادی، آلات وزیب و زیوری عرضه داشته است که تاریخ، آنها را از مسکوکات چینی ابتدای سلطنت تانگ می‌داند. معلوم می‌شود که آن سرزمین را قبایلی از ترکان تصرف و اشغال کرده‌اند که اجداد قرقیزها به شمار می‌روند. محتمل است که در آن زمان، اهالی بومی و قبایل اشغالگر با یکدیگر بسیار در آمیخته باشند، چه، گردیزی می‌گویند: «در آن ایام قرقیزها روی سفید و

۵- یادآوری می‌شود که گاو در مذهب آریایی‌ها محترم شمرده می‌شد.

مویی سرخ‌رنگ داشته‌اند»^(۱).

بهرحال، این تغییر و تحول در ناحیه مینوسینسک در سده سوم میلادی رخ داد و قرقیزها جای اقوام هند و اروپایی‌ویرانی را گرفتند. اما قبل از آنکه سارمات‌ها از بین بروند، مرکز مدنیت مینوسینسک در انتقال هنر حیوان‌نگاری ظریف سیت‌ها و سارمات‌ها به ملل هون در مغولستان نقشی اساسی و بسیار مهم و عظیم ایفا کرد.

زبان تورانیان

هر چند که این عنوان در طبقه‌بندی زبان‌ها جای خاصی را اشغال نمی‌کند، اما از آن به جهت هماهنگی با مندرجات این کتاب و توجیه زبان تورانیان و نیز نمایاندن زبان اقوام مورد بحث استفاده شده است.

زبان اقوام تورانی آریایی نژاد بطور کلی در گروه زبان‌های هند و اروپایی قرار دارد. زبان‌های هند و آریایی^(۲) و زبان‌های ایرانی به اتفاق گروه زبان‌های هند و ایرانی را تشکیل می‌دهند که مهمترین شاخه از خانواده زبان‌های شرقی هند و اروپایی است. زبان‌های گوناگون ایرانی^(۳) در سه گروه قرار می‌گیرند:

(۱) زبان‌های کهن.

(۲) زبان‌های میانه، یعنی زبان‌های دوره بین عصر باستان و دوره جدید.

(۳) زبان‌های جدید

از گروه زبان‌های کهن ایرانی، متونی از دوزبان اوستا و پارسی کهن باقیمانده است. می‌توان گفت که قدیمی‌ترین متن اوستا یعنی گاتها Gatha به سده ششم قبل از میلاد می‌رسد. با زبان اوستا در شمال شرقی ایران صحبت می‌شده و زبان پارسی کهن در جنوب غربی ایران باستان بکار می‌رفته است. زبان‌های باستانی ایرانی دیگری نیز وجود داشته‌اند که هرودت به پاره‌ای از آنها اشاره دارد. این زبان‌ها که درازمنه باستان به کار می‌رفته و از دوره زبان‌های میانی شناخته شده‌اند، در حقیقت از پیشرفت چندانی برخوردار نبوده‌اند. بعنوان مثال دیاکونوف، نویسنده «تاریخ ماد»، درباره ۲۸ سال فرمانروایی

(۱) در «رنه گروسه»، امپراطوری...، صفحه ۵۵، پاورقی ۲. از این گذشته، قرقیزهای ساکن سواحل ینی سنی در اصل ملتی ترک‌زبان نبودند. نگارنده.

(۲) بریتانیکا، شماره ۹ سال ۱۹۸۴، زبان‌های هند و ایرانی، ص ۴۳۸.

(۳) همان کتاب زبان‌های ایرانی، صفحات ۴۵۰ و ۴۵۱.

اسکیتها (سیتها^(*)) بر مادها که با سالهای ۶۵۲ تا ۶۲۵ قبل از میلاد مطابقت می‌کند، می‌نویسد: «...حاکمیت اسکیت‌ها به تدوین یک زبان بین القبایل، که نه تنها در قلمرو خاص پادشاهی ماد بلکه در سراسر خاک کشور بسط یافت، کمک کرد. زبان ایرانی مادیها به قدری به زبان ایرانی اسکیتها نزدیک بود که تفاهم میان ساکنان پادشاهیهای اسکیت و ماد را مقدور می‌ساخت.»^(۱)

زبانهای ایرانی میانه در سه 'قسم شناخته شده‌اند که با یک دیگر کاملاً متجانس نیستند. این زبانها عبارتند از نوشته‌های پارسی میانه، پهلوی (که اغلب پهلوی نامه خوانده می‌شوند)، و فارسی میانه مانوی^(۲)

پارسی میانه متعلق به دوره ۳۰۰ سال قبل از میلاد تا ۹۵۰ سال بعد از میلاد است و مانند زبان پارسی کهن از زبان‌های جنوب غربی ایران بوده است. در شمال شرقی و شمال غربی ایران زبان پارتی صحبت می‌شده است که از متون‌های گوناگون، منجمله از متون مانوی تشخیص داده شده است. زبان‌های پارسی میانه و پارتی بدون شک به لحاظ مفهوم دارای وجوه مشترک بوده‌اند، اما با گروه زبانهای شرقی ایرانی میانه که به زبانهای خارجی شبیه‌اند، تفاوت‌هایی داشته‌اند.

مهمترین زبان‌های گروه شرقی، زبانهای خوارزمی، سغدی و سکایی بوده‌اند. درباره زبان اُستیک کهن Old Ossetic یا زبان سیتو و سارماتی و زبان باکتریایی اندک اطلاعاتی بیش در دسترس نیست. به نظر می‌رسد که این زبانها در یک حد متمایز و مشخص بوده‌اند. چنین حدس زده می‌شود که هر یک از زبانهای متعلق به گروه شرقی بیش از یک لهجه داشته است، به ویژه زبان ساکا که تا کنون دو لهجه آن شناخته شده است. لهجه اصلی زبان ساکا، ختنی Khotanese نامیده می‌شود و آنچه که تا کنون از این زبان باقیمانده، در لهجه‌ای خاص بنام تومشاق Tumshuq نهفته است که سابقاً آنرا مارالباشی Maralbashi می‌گفتند.

در آسیای مرکزی به همه زبانهای ایرانی شرقی مربوط به دوره فارسی میانه، صحبت

* - سیت کلمه فرانسوی شده اسکیت (Seythians) و اسکیت به معنای پتاله یا جام است. «فرهنگ فرانسه - فارسی سعید نفیسی، اسکیت‌ها (سکاها، یاجوج و ماجوج)».

(۱) م. ا. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، انتشارات پیام، تهران، ۲۵۳۷، ص ۲۶۶.

(۲) مانی پیامبر ایرانی (از ۲۱۶ تا ۲۷۶ میلادی) که عقاید اثنویت زرتشت و معتقدات مسیحی را با هم درآمیخته بود.

می‌کرده‌اند. زبان باکتریایی در شمال افغانستان و در نواحی مجاور آن که امروزه آسیای مرکزی شوروی خوانده می‌شود، تکلم می‌شده است. خوارزمی، زبان خوارزم (خیوه امروزی) بوده که اکنون استان خودمختار شوروی در ازبکستان غربی است. خوارزم سابقاً وسعت بیشتری داشته است. زبان سفدی، احتمالاً در بیشتر نقاط آسیای مرکزی، بخصوص در شرق ازبکستان، تاجیکستان، و قرقیزستان غربی و همچنین در مسیر جاده ابریشم به چین صحبت می‌شده است. لهجه‌های ساکا، ختنی و تومشاق در ترکستان چین، یا ایالت سینکیانگ امروزی رایج بوده‌اند. تومشاق نام قریه کوچکی است که در منتهی الیه غرب سینکیانگ قرار دارد. زبان ختنی در ختن Khotan نزدیک شهر جدید ختن (به زبان چینی Ho-t'ien) در مسیر جنوبی صحرای تا کلامکان و حدود ۱۶۰ کیلومتری شمال و شرق ختن در جایی که نوشته‌هایی پیدا کرده‌اند، مرسوم بوده است. این نوشته‌ها در حوالی اماکنی که قبلاً زیارتگاه بوده‌اند، یافت شده‌اند.

از دیگر زبانهای مهم ایرانی میانه زبان تخاری Tokhari یا Tocharian است. زبان تخاری را یک زبان مستقل هند و اروپایی شمرده‌اند اما در این زمینه اقوال گوناگون است. به اعتبار نظر مورخین یونانی^(۱) و منابع لاتینی، تخارهای ساکن علیای رودخانه آمودر سده دوم قبل از میلاد ایرانی بوده‌اند. زبان تخاری در شمال ترکستان^(۲) چین (حوضه تاریم) صحبت می‌شده و آن را در شرق به لهجه نواحی تورفان و در غرب به لهجه کوچا تکلم می‌کرده‌اند.

مبحثی از مقدمه فقه اللغة ایرانی.

در باره زبانها و لهجه‌های متعدد باستانی و کنونی ایرانی، کتاب «مقدمه فقه اللغة ایرانی»^(۳) به بررسی‌های بسیار سودمندی دست یازیده است. نگارنده جهت آشنایی بیشتر خوانندگان، مطالبی از این کتاب را که همسوبا یافته‌های کتاب حاضر است، استخراج و

(۱) بریتانیکا، شماره ۱۸، ص ۴۶۸، و همچنین دیاکونوف، در تاریخ ایران باستان، صفحه ۲۷۶، تخارها را از نظر نژادی مورد بحث قرار داده‌اند.

(۲) ج.ج. ساندرز تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱ در صفحه ۲۵ می‌نویسد «زبان ایرانی... زمانی تا شرق واحه‌های حوضه تاریم و لوپ‌نور و شاید حتی در کانسو بدان گفتگومی کردند. همچنین سفدی و طخاری...»

(۳) ای. م. آرانسکی، مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۸.

عیناً نقل می‌کند:

«قدیمی‌ترین سرزمینی که مقرر مردم ایرانی زبان بوده و علم از آن خبر دارد آسیای میانه و نواحی مجاور آن می‌باشد. آسیای میانه سرزمینی پهناور است که بخش اعظم آن در پیرامون مسیر دو رود بزرگ آمودریا (Oxus یونانیان و جیحون تازیان) و سیردریا (یا کسارت یونانیان و سیحون تازیان) قرار دارد»^(۱) «... آسیای میانه بری، گرم و خشک است. باران کم و تقریباً جز در موسم پاییز و زمستان نمی‌بارد.

شرایط جغرافیای آسیای میانه، بویژه در عهد باستان، در زندگی مردم آن سرزمین نقش مهمی ایفا کرده است. نقاط مسکونی آدمیان در دره رودها و دامنه کوهها — آنجا که رودهای سیلابی کوهستانی وارد جلگه می‌شدند — در واحه‌ها تمرکز یافته بوده.

آسیای میانه به عقیده باستانشناسان، یکی از قدیمی‌ترین کانونهای سکونت آدمیان بدوی بوده است. کشفیات باستانشناسی که مربوط به چندین ده هزار سال می‌باشد (و از نازلترین درجه توحش تا دوران متأخر عصر جدید حجر (نئولیت) و انثولیت را در بر می‌گیرد) خود شاهد تکامل دائم مدنیت انسانی در ارض آسیای میانه می‌باشد.»^(۲)

«حفریاتی که در آناتو (نزدیک عشق‌آباد) و ناحیه خوارزم... به عمل آمده نشان می‌دهد که در آستانه هزاره چهارم و سوم قبل از میلاد در بعضی از نواحی آسیای میانه یک فرهنگ و مدنیت عالی و استوار و مردم اسکان یافته وجود داشته‌اند. با این حال کشفیات باستانشناسی مذکور... نمی‌تواند کوچکترین اطلاعی از لحاظ زبان مردم آن سامان به دست دهد...»

(عالم علم درباره زبان گذشته مردم آسیای میانه — تا آستانه هزاره سوم و دوم قبل از میلاد — هیچ اطلاع مثبتی در دست ندارد. تا اینکه از آن زمان (یعنی قریب دو هزار سال پیش از میلاد) وجود قبایل آریایی در آن سامان معلوم گردیده. قبایلی که باستانی‌ترین آثار زبانهای هندی یعنی ودا و قدیمی‌ترین السنه ایرانی یعنی سرودهای اوستا را پدید آوردند، خود خویشان را چنین می‌خواندند («آریایی» می‌خواندند)...)

(...متخصصان هندشناس تدوین قدیمترین مجموعه ودا یعنی ریگ ودا را به اواسط هزاره دوم قبل از میلاد و سرزمین هندوستان مربوط می‌دانند. تدوین و ترتیب نهایی و تحریر اوستا

(۱) همان کتاب، ص ۳۵.

(۲) همان کتاب، صفحات ۳۵ و ۳۶.

در زمانی متأخرتر — یعنی نخستین قرنهای بعد از میلاد — در سرزمین ایران صورت گرفت. (مع هذا از تجزیه و تحلیل قدیمترین بخشهای ریگ ودا و اوستا چنین معلوم می‌گردد که نیاکان قبایل ایرانی زبان — اوستا را پدید آوردند — و نیاکان قبایل هندو زبان — ودا را سرودند — در ازمنه بسیار قدیم یکجا و در سرزمینی واحد می‌زیسته‌اند و به لهجه‌های آریایی که از هر حیث به یکدیگر نزدیک و خویشاوند بوده‌اند سخن می‌گفته‌اند.)^(۱)

«فقه اللغه ایرانی» با بحث در پیرامون عصر اشتراک مسکن اولیه اقوام آریا و انشعاب گروه (خانواده) زبانهای ایرانی، مطلب را چنین ادامه می‌دهد:

«عصر اشتراک زندگی قبایل آریایی به عتیق‌ترین زمانها مربوط می‌گردد. هیچ ماخذ و منبع کتبی درباره آن عصر وجود ندارد.»^(۲)

«باستانی‌ترین سرزمین قبایل آریایی زبان — که تا این زمان به جهان دانش مکشوف گشته — آسیای میانه و نواحی مجاور آن بوده است. این نظر به بهترین وجهی نفوذ قبایل آریایی زبان را در دره سند و متعاقب آن، پراکنده شدن گروه دیگری از قبایل مزبور را در فلات ایران توجیه می‌کند.»^(۳)

«چون بخش مزبور قبایل آریایی زبان از قبایلی که در آسیای میانه باقی مانده بودند جدا شدند از آن زمان عصر تکامل مستقل دو گروه آریایی زبان — یکی گروه زبانهای هندی و دیگری گروه زبانهای ایرانی — آغاز گشت.»^(۴)

«فقه اللغه ایرانی» پس از تقسیم‌بندی زبانهای ایرانی به دوره‌های باستانی، میانه و جدید درباره اقوام ایرانی زبان به بحث می‌پردازد. و از جمله درباره قبایل سکایان (اسکیتها) می‌نویسد:

«گروه دیگری از قبایل ایرانی زبان که در نیمه نخست هزاره اول قبل از میلاد از حدود آسیای میانه تجاوز کرده و در نقاط دور پراکنده شدند — سکایان بودند.»^(۵)

«در قرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد بخشی از قبایل اسکیت از طریق قفقاز وارد آسیای مقدم گشتند. از اخبار مؤلفان باستانی و بویژه هرودوت و همچنین تورات چنین بر

(۱) همان کتاب، صفحات ۳۶ و ۳۷.

(۲) همان کتاب، ص ۴۳.

(۳) همان کتاب، ص ۴۴.

(۴) همان کتاب، ص ۴۵.

(۵) همان کتاب، ص ۶۰.

می آید که قبایل اسکیت به نواحی بین النهرین و سوریه و جنوب فلسطین کوچ کرده و حتی در فلسطین مستقر گشته مصر را مورد تهدید قرار دادند.»^(۱)

آثار اصلی از زبان اسکیتی در دست نیست. ولی در تألیفات مؤلفان باستانی و کتیبه های یونانی نواحی مجاور دریای سیاه و دریای آزوف تعدادی کلمات اسکیتی محفوظ مانده است که بیشتر آنها نام قبایل اسکیت و سرمت و اسامی خاص و غیره می باشند ...

«اسکیتها نیز مانند قبایل ایرانی زبان آسیای میانه و مادها و پارسیان خویشان را از قبایل آریایی دانسته به لهجه های مختلف مشتق از زبان اصلی ایران، سخن می گفتند. مثلاً نامهای زیر را که از آن قبایل اسکیت و سرمت است در نظر بگیرید: آرشی، آلان، آلانی ariyana، روکسولانوی Roksolanai که معنی تحت اللفظی آن «آلانهای سفید - یا روشن -» است (کلمه پارسی باستانی Rauxsna روخشنا که به معنی «روشن» است به اضافه آریانا ariyana) و غیره... آمیان مارتسلین که در دوران بالنسبه متاخرتری می زیسته (قرن چهارم میلادی) در تألیف خود از هجوم هونها سخن می گوید، آلانها و مساکتها را - بالصراحه - یکی می داند. به احتمال قوی آلانها یکی از قبایل سکایی (اسکیتی) بوده اند که در آغاز جزو اتحادیه مساکتها شمرده می شده و بعدها به مغرب کوچ کردند.»^(۲)

«قبایل ایرانی زبان اسکیت در اسامی اماکن اروپای شرقی و نواحی مجاور دریای سیاه - و آزوف و کریمه نیز اثری از خویش باقی گذارده اند. اسامی بسیاری از رودهای منطقه آزوف و دریای سیاه - از قبیل دن و دنتس و دنپرو و دونای (دانوب) و دنیستر ریشه ایرانی دارند (در نظر بگیرید دانو-ی Dānu اوستایی را که بمعنی «رود» است...).

«بنابراین قبایل و اقوام ایرانی زبان از قبیل خوارزمیان و سفدیان و سکایان (اسکیتها) و مادها و پارسیان و غیره در عصر باستانی تاریخ زبان ایرانی در سرزمین وسیعی که از سمت مغرب به دانوب و نواحی شمالی مجاور دریای سیاه و از سمت مشرق تا فرغانه و ترکستان شرقی (چین) و از شمال به سیردریا (سیحون) و از جنوب تا کرانه های خلیج فارس ممتد بود - پراکنده بودند.»^(۳)

۵- «یکی از ویژگی های زبان اسکیتی یا برخی از لهجه های آن زبان تبدیل صوت ry (ری) به «ل» d می باشد L <ry>»، همان کتاب، پانوشته ۲ از ص ۶۲.

(۱) همان کتاب، ص ۶۱.

(۲) همان کتاب، ص ۶۲.

(۳) همان کتاب، ص ۶۳.

«قبایل و اقوام ایرانی ربان مقیم شمال این خطه پهناور (و بخصوص قبایل اسکیت) — در بخش سفلی مسیر رود اورال و ولگا با قبایلی که به زبانهای اویغور و فنلاندی سخن می‌گفتند، تماس داشتند. شاهد وجود رابطه لسانی بین قبایل مزبور کلماتی است که متکلمان به زبانهای اویغور و فنلاندی از همسایگان جنوبی خویش (اسکیت‌های ایرانی زبان) به وام گرفته‌اند. مثلاً ... مورت murt به زبان «اودمورتی» که در زبان «کومی — زیربانی» مرت mart به معنی «مرد و آدمی» آمده... و مز Mez در «کومی — زیربانی» به معنی «گوسفند» (در زبان ایرانی قدیم — māēša و پارسی میانه مش mes و فارسی میش و افغانی مز maz) ... بیشتر کلماتی که مردم «اویغور و فنلاندی» از همسایگان ایرانی زبان خویش به وام گرفته‌اند مربوط به دامداری — که شغل اصلی قبایل ایرانی زبان عهد باستان بوده — می‌باشد...»^(۱)

«مردم واحه‌ها و ساکنان دره‌های رودها (خوارزم و سفد و باختر) با کتربا و مرغیان و غیره) که به شیوه زندگی پا برجا گراییده زراعت پیشه کرده بودند می‌بایست دائماً در مقابل مهاجمات و دستبردهای قبایل صحراگرد دشتها و بیابان (شمالی) آسیای میانه مبارزه کنند^۰ این پیکار در اوستا نیک مشاهده می‌گردد و پدید آورندگان آن کتاب قبایل صحرانشین شمالی را «ربایندگان اسبان» خوانده در شمار نیروهای انگره مئین یوه (اهریمن) — خدای بدی و شر — می‌شمرند.»^(۲)

«اوستا در تاریخ ادب فارسی مقام ارجمنندی دارد در اوستا اساطیر و افسانه‌ها و داستانهای مربوط به ایزدان و پهلوانان — بقایای آثار شفاهی مردم باستانی ایرانی زبان — محفوظ مانده است.»^(۳)

«بویژه تذکر این نکته مهم است که افسانه‌ها و داستانهای مزبور نخست در طی قرنهای متمادی در میان خلق زنده بوده و از سینه به سینه و از نسل به نسل منتقل می‌شده تا سرانجام در عهد عتیق در اوستا ثبت و مدون گشت.

* «اینها همان قبایلی بودند که در کتیبه‌های پارسی باستانی به نام «سکایان» خوانده شده‌اند، ظاهراً سیردریا (سیحون) از قدیمیترین ازمهٔ مرزی میان سرزمینهای کشاورزی از یک سو و قلمرو قبایل صحرانشین و جنگجواز دیگر سو بود. اراتوسفن (به نقل از استرابون ۸/۸/۱) سیردریا (سیحون) را مرز میان سفلیان و سکایان شمرده است.» همان کتاب، پانوشتهٔ ۲ از ص ۷۹.

(۱) همان کتاب، صفحات ۶۳ و ۶۴.

(۲) همان کتاب، صفحات ۷۹ و ۸۰.

(۳) همان کتاب، ص ۸۴.

...در اینکه موضوعها و تمثیل‌ها و تصویرهای ادبی اساطیر اوستائی در روایات شفاهی اقوام آسیای میانه و ایران محفوظ مانده بوده شکمی نیست و منابع تاریخی و حفاریات باستانشناسی این نظر را تأیید می‌کنند. بویژه نقشهای سفیدی که باستانشناسان شوروی در ویرانه‌های پنجی کنت باستانی (در کنار پنجی کنت کنونی... و در ۶۸ کیلومتری سمرقند...) کشف کرده‌اند از این لحاظ بسیار جالب و گیراست. بر دیوارهای یکی از ابنیه پنجی کنت باستانی که به ظن غالب مربوط به قرن هفتم بعد از میلاد است نقوشی کشف شده که برخی از محققان آن را صحنه‌ای از سوک سیاوش می‌دانند. افسانه کهن اوستائی درباره سوک سیاوش در بخارای قرون وسطی نیز بسیار شایع و مورد توجه بوده و نرشخی مورخ قرن دهم (میلادی) در کتاب مشهور تاریخ بخارا به این نکته اشاره می‌کند... به گفته اوستا (یشت نهم) سیاوش (سیاورشان اوستا) بدست افراسیاب تورانی (فرانگ راسیان اوستا) کشته شد... نرشخی می‌گوید که گویا بخارا مدفن سیاوش است و در آنجا مراسم خاصی توأم با سرود و سوک در عزای سیاوش برگزار می‌شود.^(۱)

«فقه اللغة ایرانی» با اشاره به جابجائی اقوام سکائی و تخاری و هیاتله و برپائی پادشاهی کوشانیان، پویائی مطلب را چنین پی می‌گیرد:

«قبایل طخاری و سکائی و هیونی (= خیونی. نگارنده) که از قرن دوم قبل از میلاد تا قرنهای چهارم و پنجم بعد از میلاد به اراضی آسیای میانه و افغانستان کنونی نفوذ کردند، ظاهراً فقط بخشی از ایران زبانانی را — که در دوران باستان واحه‌های ترکستان چین را اشغال کرده بودند — تشکیل می‌داده‌اند. بخش دیگر اینان که در حرکت قبایل ایرانی زبان به سوی غرب و جنوب غربی شرکت نجستند در دره — رود تارم (= نهر تاریم. نگارنده) باقی ماندند. متون بودائی که در ختن و مرال باشی* کشف شده آثار زبان مردم اخیرالذکر می‌باشد. و گواه بر آن است که حتی در پایان هزاره اول میلادی در واحه‌های ترکستان چین هنوز مردمی می‌زیستند که به یکی از زبانهای شرقی ایرانی متکلم بوده‌اند.

این که قبایل سکائی و طخاری و هیون — که از آغاز قرن دوم میلادی به آسیای میانه و افغانستان کنونی نفوذ کرده بودند — زبانشان ایرانی بود، بر اثر کشف تازه‌ای که در ظرف دهه‌های اخیر به دست آمده تأیید شده است.^(۲)

* «... واحه مرال باشی (ترکستان چین — بر سر راه یارکند و کاشغره به آق سو)، همان کتاب، ص ۲۰۶.

(۱) همان کتاب، صفحات ۸۴ — ۸۵.

(۲) همان کتاب، ص ۲۰۷.

«از میان قبایل طخاری و سکائی چندین سلالهٔ محلی و از آن جمله سلالهٔ مشهور کوشانیان که در رأس پادشاهی کوشانیان کبیر قرار گرفتند— برخاستند. در قرن اول و دوم میلادی پادشاهی مزبور شامل اراضی آسیای میانه و افغانستان کنونی و کشمیر و شمال غربی هندوستان می‌گردید.

... در طی قرنهای چهارم و پنجم بعد از میلاد پادشاهی کوشانیان در تحت فشار ساسانیان— از طرف مغرب— و قبایل هیاتله هیونیت (هپتالیان) از طرف مشرق— رو به انقراض نهاد. در اواسط قرن پنجم میلادی قبایل اخیرالذکر طخارستان و سغد و درهٔ کابل را که هنوز در آن اوان تحت سلطهٔ کوشانیان قرار داشتند تابع خویش ساختند. هیاتله در آسیای میانه مستقر گشته با موفقیت علیه ایران ساسانیان مبارزه می‌کردند و این مبارزه در پایان قرن پنجم به پیروزی هیاتله (هپتالیان) پایان یافت.

سلطه سیاسی هیاتله (هپتالیان— هیونیتها) در آسیای میانه اندکی پیش از یک قرن برقرار بود.»^(۱)

«... کوشانیان و هیاتله نوشتهٔ سکه‌های خویش را به الفبای یونانی الاصلی ضرب می‌کردند. در سنگ نبشته‌ها القاب Šaunānuša (شاهنشاه) و Sah (شاه) و... غیره به کار رفته و این خود می‌رساند که قبایل هیونی ایرانی زبان بوده‌اند.»^(۲) «در زمان سلطنت شاپور دوم شاه ساسانی (یعنی تا ۳۷۹ م.) هیونیتها سراسر باکتریا را تصرف کرده با ایران زمان ساسانی در حالت جنگ بودند. نام قبیله‌ای هیونتها (Xyon) در ادبیات پارس میانه آمده و در یادگار زریران و بوندهشن نیز دیده میشود. در اوستا هم این نام ذکر شده. F1967 «hyaona»—yt, F930, Yt و در بهمن‌یشت هم از ایشان یاد شده. (منتهی جزو ترکها). هیاتله فقط نام سلالهٔ سلطنتی است (؟) که از هیونتها برخاسته بودند. چنانکه در عهد عتیق این شیوه در موارد دیگر دیده می‌شده. اقوام مجاور، قبایل هیون را به نام خاندان سلطنتی ایشان «هیاتله» می‌خواندند.»^(۳)

«... در سالهای ۵۶۷—۵۶۳ میلادی دولت هیاتله توسط قبایل صحرائشین ترک زبان که در اراضی سیبری جنوبی و مغولستان و آسیای مرکزی اتحادیهٔ سیاسی عظیمی را به نام

(۱) همان کتاب، ص ۱۴۸.

(۲) همان کتاب، ص ۲۰۶.

(۳) همان کتاب، پانوشتهٔ ۱ از ص ۲۰۶.

خاقانات ترک تشکیل داده بودند تار و مار شد.»^(۱)

«...نفوذ قبایل ترکی زبان در آسیای میانه — که در نخستین قرنهای بعد از میلاد آغاز شده بود در عهد سلطنت خاقانات ترک (قرنهای ششم و هفتم) به مراتب شدیدتر شد و بعد از آن با سرعت روزافزونی جریان یافت.»^(۲)

بنا بر نوشته‌ی «فقه اللغه ایرانی»، یکی از نتایج حرکت و هجوم اقوام ترک زبان از اعماق صحاری ترکستان مرکزی و نفوذ آنها به آسیای میانه، اشاعه زبان ترکی در میان توده‌های مردم ایرانی زبان بود و بحث پیرامون این مطلب را چنین رایزنی می‌نماید:

«نخستین شواهد تاریخی اصیلی (کتیبه‌های هخامنشی و تألیفات مورخان یونانی) که درباره‌ی مردم آسیای میانه و ایران در دست است مربوط به هزاره‌ی اول قبل از میلاد می‌باشد. شواهد مزبور را مندرجات اوستا و دستور تطبیقی و تاریخی زبانهای ایرانی و هند و ایرانی تأیید می‌کنند و با مطالعه‌ی مجموع آنها به این نتیجه می‌رسیم که اکثریت قاطع ساکنان سرزمینهای مذکور در هزاره‌ی اول قبل از میلاد به زبانهای ایرانی سخن می‌گفته‌اند.

مدتی پس از تاریخ فوق متکلمان به زبانهای ترکی در آن نواحی پدید آمدند. در حدود مبدأ تاریخ میلادی از اعماق آسیای مرکزی و مرزهای چین حرکت توده‌های عظیم قبایل صحرائشین آغاز گشت و گاهی خفیف و زمانی شدید می‌شد و در طی چند قرن دوام داشت. یکی از نتایج این نقل و انتقالها همانا نفوذ تدریجی توده‌های مهمی از مردم ترکی زبان در آسیای میانه و سپس ایران بود.

قبایل ترکی زبان صحرائشین در طی حرکت و نقل و مکان خویش به سوی مغرب در نخستین قرنهای بعد از میلاد سرزمین ترکستان شرقی (ترکستان چین) را اشغال کردند. ناحیه‌ی مزبور از آن زمان به نام ایشان خوانده شد. در واحه‌های ترکستان شرقی، در آن عهد، قبایل ایرانی زبان سکائی — طخاری که به لهجه‌های گوناگون ایران شرقی سخن می‌گفتند زندگی می‌کرده‌اند. بخشی از قبایل ایرانی — زبان سکائی — طخاری مزبور در قرن دوم قبل از میلاد به نواحی باکتریای (باختر) باستانی و در نگیانه کوچ کرد و بخش دیگر که به نام هیونهای — ی هیاطله (هپتالی) معروف است در قرنهای چهارم و پنجم بعد از میلاد اراضی بین دورود آسیای میانه و طخارستان را تصرف کرد. با این حال عده‌ای از مردم ایرانی زبان که ظاهراً زندگی پا برجا داشتند کماکان در واحه‌های ترکستان شرقی باقی ماندند. این مردم

(۱) همان کتاب، صفحات ۱۴۸ و ۱۴۹.

(۲) همان کتاب، ص ۲۲۷.

متونی دینی (بودائی) به زبان مادری خویش داشتند و دلیل این مدعی آثاری است که در ختن و دیگر واحه‌های ترکستان شرقی به دست آمده است و مربوط به آن دوره می‌باشد. پس از آن زمان دیگر اثری از زبانهای ایرانی در سرزمین مزبور مشاهده نگشته و در نتیجه برخورد و اختلاط با زبانهای ترکی از پای درآمده بودند.

در دوران سیادت خاقانات ترک (در حدود سالهای ۵۷۰-۵۶۰ م.) و بویژه در زمان هجوم قبایل ترک زبان که تحت حکومت قراخانیان متحد شده بودند (پایان قرن دهم و نیمه اول قرن یازدهم میلادی) و سلجوقیان (از اواسط قرن یازدهم) عده مردم ترکی زبان میان دو رود آسیای میانه به مراتب افزایش یافت. بخشی از این صحرائنشینان زندگی پا برجا و غیر سیار برگزیدند و به زراعت مشغول شدند و با مردم ایرانی زبان محلی آمیختند. زبانها و لهجه‌های شرقی ایرانی در جریان برخورد و اختلاط با زبانهای ترکی در بسیاری از نواحی آسیای میانه مغلوب شدند. سفدیان در شهرکهای هفت آب و سفد و نواحی مجاور آن به تدریج به زبان ترکی متکلم گشتند. این جریان در طی قرنهای متمادی در قرغانه و شاش (چاچ) [= تاشکند حالیه نگارنده] و بعدها - علی الظاهر - در دره‌های زرافشان و کشکه - دریا ادامه داشت - و بالطبع در هفت آب شدت بیشتری داشت. زیرا شهرکهای زراعی و بازرگانی و پیشه‌وری ناحیه مزبور در واقع مانند جزایر کوچکی بودند میان دریائی از قبایل صحرائنشین ترکی زبان.

به طوری که همیشه و علی‌الرسم هنگام برخورد و اختلاط دو زبان روی می‌دهد سفدیان نیز نخست دوزبانی شدند به این معنی که به همراه زبان مادری خویش زبان ترکی را نیز فرا گرفته می‌دانستند و بعد کاملاً به زبان اخیر تکلم کردند. گواهی مؤلفی به نام محمود کاشغری که اصلاً ترک بوده ولی تألیفات وی به زبان عربی می‌باشد (نیمه دوم قرن یازدهم م.) در دست است که خصوصیات جریان اخیر الذکر را تا حدی بیان می‌سازد. به گفته وی در بلاساغون (هفت آب) قومی («اولوسی») از سفدیان («سغداک») می‌زیست که از سفد - کشوری «بین بخارا و سمرقند» - بودند. «آنان لباس و رسوم ترکان را پذیرفتند». ضمناً می‌نویسد که ساکنان بلاساغون «به ترکی و سفدی سخن می‌گویند» و زبان مردم تمام شهرها از بلاساغون تا اسپبجانب (در ناحیه چمکننت کنونی) مختلط است. علی‌الظاهر محمود کاشغری شاهد آخرین مرحله عقب‌نشینی سخن سفدی در نواحی مزبور بوده است.^(۱) مطالب فقه اللغة ایرانی را با پاراگراف زیر به پایان می‌بریم:

(۱) همان کتاب، صفحات ۲۳۸-۲۳۹.

«استاد آ.آ. سمیونوف مطلب جالبی که حاکی از رواج زبان فارسی در قرن دوازدهم بوده نقل می‌کند. تمام احکام و فرمانهای خوارزمشاه تکش (۱۲۰۰-۱۱۷۲م) و از آن جمله فرمانهایی که به نام مردم شهرهای مسیر سفلی سیردریا (سیحون) صادر شده به فارسی می‌باشد. و چون مفاد این فرمانها و احکام در میدانها و به وسیله جارچیان به سمع عامه می‌رسیده - شکی نیست که در قرن دوازدهم قسمتی از مردم ناحیه مزبور فارسی زبان بوده اند.»^(۱)

مبحثی از زبان ترکی

یادآوری این نکته نیز ضروری است که اقوام صحراگرد ایرانی استپهای شمال و شمال شرقی که ما آنها را اغلب تورانی می‌خوانیم، هرگز از لحاظ نژاد یکدست نبوده بلکه گاه با



سپاهیان سغد در سده‌های ششم تا هشتم میلادی*

۱- نقل از نقش دیواری ناحیه پنج کند

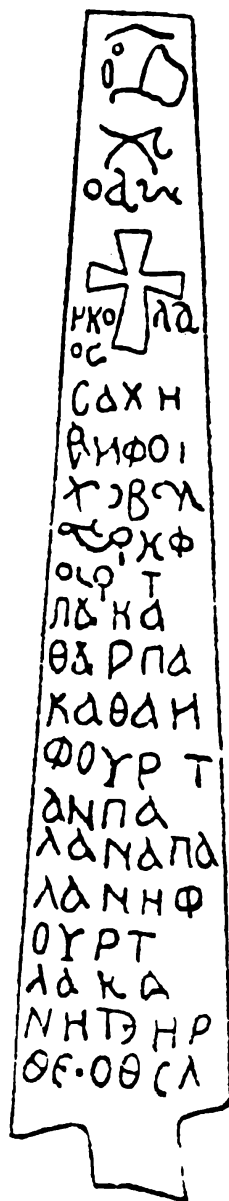
۲- نقل از ظرف نقره کوشانی.

*- عنایت‌الله رضاء، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵،



پوشاک قبایل ترک در سدهٔ دهم میلادی * *
 ۱- نقل از نقش دیواری خوجو

- 1 ~Σ
- 2 X-Σ
- 3 OΔ...Σ
- 4 NIKO ΛΛ
- 5 OΣ
- 6 ΣΑΝΗ
- 7 ΡΗΦΟΥ (ΡΤ)
- 8 X.....
- 9 ...ΡΗΦ
- 10 ΟΥΡΤ
- 11 ΠΑΚΑ
- 12 ΘΑΡΗΑ
- 13 ΚΑΘΑΗ
- 14 ΦΟΥΡΤ
- 15 ΔΝΠΑ
- 16 ΑΑΝΑΗΑ
- 17 ΔΑΝΗΦ
- 18 ΟΥΡΤ
- 19 ΑΑΚΑ
- 20 ΝΗΤΖΗΡ
- 21 ΘΕ·ΘΘΣΑ



نوشتهٔ زنجچوک - بزبان آسی *
 باستانی (آلانی)

*- ای. م. آرانسکی، همان کتاب، ص ۱۶۲.

**- عنایت الله رضا، همان کتاب، ص ۷۶.

عناصر دیگر نژادها آمیزش داشته‌اند. با توجه به رویدادهای تاریخی چنین به نظر می‌رسد که لسان ترکی از سده‌های قبل از میلاد در میان تورانیان آریایی نژاد زبانی آشنا بوده است — بخصوص در نزد تورانیانی که در مجاورت و نزدیکی مرزهای مغولستان می‌زیسته و با عشایر ترک زبان هسیونگ — نو و دیگر اقوام زردپوست آمیزش داشته‌اند.

تورانیان آلتایی اغلب با زبان ترکی^(۱) محاوره می‌کرده‌اند.

طبق گفته دانشمندان،^(۲) تا ششصد سال قبل از میلاد بین زبانهای ترکی و مغولی تفاوت چندانی وجود نداشته است. برای اولین بار^(۳)، در سده هیجدهم میلادی، یک افسر سوئدی زبانهای اورال — آلتائیک را که شامل ۳۲ زبان و لهجه‌های مختلف آنها بود، جمع‌آوری کرد و همه‌ی آنها را زبانهای تاتاری نامید. یکصد سال بعد، پس از وی، راسک زبانشناس دانمارکی با اضافه کردن زبانهای دیگر، این مجموعه را زبانهای اسکیت نامید، و پس از وی ماکس مولر آنها را تورانی خواند. و بالاخره در سده نوزدهم میلادی، کاسترن، دانشمند فنلاندی، زبانهای اورال آلتائیک را به ۵ گروه تقسیم کرد که پس از وی، اسکات با بررسی مقایسه‌ای این زبانها، ترجیح داد که آنها را به دو گروه مادر — اورالیک و آلتائیک — تقسیم کند.

در مورد اسامی زبان‌ها و لهجه‌ها و شیوه‌ی سخنوری، زبانشناسان با یکدیگر اختلاف نظر دارند. بعضی از دانشمندان، هر یک از لهجه‌های ترکی را یک زبان مستقل ترکی می‌دانند، و عده‌ای دیگر مانند زبانشناسان ترکیه، (جز یاقوت و چوواش) همه را لهجه و یا شیوه‌های مختلف سخنوری یک زبان می‌دانند.

بطور کلی، زبان ترکی و گروه زبانهای اورال — آلتائیک جزو زبانهای التصاقی محسوب می‌شوند. در این زبان لغات جدید را با چسباندن پسوند به ریشه کلمات می‌سازند. مراحل تاریخی زبان ترکی به این شرح تقسیم می‌شود:

۱ — دوران آلتایی: در این مرحله، زبان ترکی و زبان مغولی زبان مشترکی را تشکیل

(۱) توجه به این مطلب از دائرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، انتشارات فرانکلین، تهران، ۱۳۴۵، تحت عنوان «ترکها» بسیار ضروری است:

«ترکها، نامی که به اقوام مختلف ترک زبان اطلاق میشود. اصطلاح ترک فقط جنبه زبانی دارد، و از هر گونه معنای نژادی عاری است. و اصطلاح ترک نژاد را باید صرفاً از جنبه مجازی تلقی کرد».

(۲) دکتر جواد هیئت، تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۵، ص ۲۱.

(۳) همان کتاب، صفحات ۱۸، ۱۹ و ۲۵ و ۳۱.

می داده‌اند.

۲- دوران پروتوتورک: از این دوران اطلاعی در دست نیست.

۳- دوران ترکی اولیه (هون - بلغار - پچه‌نک و خزن): این دوران از قبل از میلاد تا تشکیل دولت گوک تورک [تورکیوت‌ها] که برابر سال ۵۵۲ میلادی است، ادامه داشته است.

۴- ترکی قدیم: این مرحله که شامل دوران گوک تورک و اویغورها می‌شود، از سده ششم تا دهم میلادی ادامه داشته است.

۵- ترکی میانه: از سده دهم تا شروع سده شانزدهم ادامه داشته و شامل ترکی مشترک آسیای میانه و ترکی غربی سلجوقی می‌شده است.

۶- دوره جدید از سده ۱۶ تا سده حاضر ادامه داشته و ترکی عثمانی، آذربایجانی چغتائی - اوزبکی و سایر لهجه‌های ترکی را در بر می‌گیرد.

اولین اثر از خطوط منظم زبان ترکی بصورت سنگ نبشته در سواحل رودخانه ارخون Orkhon در مغولستان و همچنین در سواحل رودخانه ینی سئی در ایالت آباکان و ایالت تووا پیدا شده است. این سنگ نبشته‌ها مربوط به سنگهای مزار پادشاهان و وزیران دوران حکومت تورکیوت‌ها است که به مدت دو قرن استپهای آسیای مرکزی و آسیای میانه را در زیر سم ستوران خود به لرزه در آورده بودند.

قبایل تورکیوت در ابتدا، تابع قبایل جوان - جوان Juan—Juan بودند. نام جوان - جوان‌ها در اصل Jou—Jan یا «Geougen»^(۱) جوج بوده است. در تورات و تواریخ قدیم، قبایل اسکیت را جوج می‌نامیدند. بعقیده نگارنده، قبایل جو - جوانها از بازماندگان اسکیت‌ها یا تورانیانی بوده‌اند که در دورانهای پس از میلاد در اختلاط با دیگر نژادها (احتمالاً هسیونگ - نوها) در سراسر صحرای گوبی تا نهر ایرتیش ظهور کرده‌اند. چینیان جهت تحقیر این قوم، آنها را به جانورانی که چون کرم در هم می‌لولند، تشبیه می‌کردند و آنها را جوان - جوان می‌نامیدند. گوتمسید، دانشمند آلمانی تبار، این قبایل را یوان - یوان نامیده و آنها را از گروه طخارها معرفی کرده است^(۲) پروفیسور کاهن استاد تاریخ اسلام در

(۱) بریتانیکا، شماره ۱۲، سال ۱۹۸۴، ص ۳۷۰.

(۲) آلفرد گوتمسید، تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، - ترجمه کیکاووس جهاننداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳۶، صفحات ۲۴۳ و ۲۴۴:

دانشگاه سوربن می نویسد: «کلمه خان یا خاقان بازمانده از فرهنگ اقوام تخار است»^(۱) به احتمال قوی منظور نامبرده قبایل جوان — جوان بوده است، زیرا برای اولین بار لقب خاقان و خان در فرهنگ این قوم پدیدار گشت. پاره‌ای دیگر از مورخین مانند رنه گروسه فرانسوی، و ج. ساندرز (احتمالاً استرالیایی) جوان — جوان‌ها را مغولی نژاد معرفی کرده‌اند و معتقدند که کلمه خان یا خاقان لقبی است مغولی.

قبایل تورکیوت که از آنها نام برده شد، تابع و زیر دست همین اقوام به اصطلاح جوان — جوان بودند، و رئیس آنها «بومن» نام داشت. در سال ۵۵۲ میلادی تورکیوت‌ها (ترکان)، به علت اختلافات قبیله‌ای، با رهبری بومن بر علیه جوان — جوان‌ها قیام کردند و پس از شکست خاقان جوان — جوان، دولت تورکیوت (ترکان) برای اولین بار در تاریخ پای گرفت و بومن لقب خاقان را به خود اختصاص داد.

پس از مرگ بومن (در همان سال تأسیس) امپراتوری تورکیوت‌ها به دو شاخه شرقی و غربی تقسیم شد. حکومت شاخه شرقی که مهمتر بود، به دست پسران بومن اداره می‌شد، و بر شاخه غربی برادر بومن^(۲)، یعنی ایستمی^(۳) با لقب بیغو حکومت می‌کرد. ایستمی با همکاری خسرو انوشیروان، پادشاه ساسانی، اقوام هیاطله را که میان ایران و چین مستقر بودند، شکست داد و مضمحل ساخت و یکی از دختران خود را به عقد خسرو انوشیروان درآورد — به این ترتیب، ترکان شاخه غربی با ایران عصر ساسانیان همجوار شدند (سده ششم میلادی).

«چنانکه بنظر می‌آید قدرت طخارها در حال افول بوده... در اینجا دیگر بقدرت طخاری‌ها توسط گروه جدیدی از همین قوم خاتمه داده شد... در این مقام بود که طخاری‌ها مورد حملات متوالی یوان — یوان قرار گرفتند...»

1 — CAHEN, Claude, Pre OTTOMAN TURKEY 1968.

(۲ و ۳) عنایت‌الله رضا، همان کتاب، در صفحه ۸۸ می‌نویسد: «در روزگار فرمانروایی بومین، برادر کوچکش ایستمی خان ماموریت حمله به غرب را یافت. بومین و ایستمی از اقوام اوگر (اوگر = اویغور نگارنده) بودند که جز از ترکان بشمار می‌آمدند.»

به نظر نگارنده، ریشه زبان اوگر یا اویغور همان زبان aset یا آستیان است که از اعقاب آنها بودند.

دائرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب در صفحه ۳۰۶ می‌نویسد:

اوگری یکی از زبانهای فینو — اویغوری است.

دائرة المعارف مذکور در صفحه ۱۱۶۶ جدول زبان‌ها، مقابل لهجه فینو — اویغوری می‌نویسد، «استیاک».

استیاک یا اُستیک همان زبان قدیم سیت‌ها و سرمت‌ها بوده است.

در امپراطوری تورکیوت ها، اوغوزها (دوقوز اوغوز = نه اوغوز) قسمت مهم جامعه ترک^(۱) و همچنین قسمت اعظم لشکریان ایستمی خان، یعنی خاقان دولت غربی تورکیوت ها را تشکیل می دادند (اون اوک). بنظر می رسد اوغوزهایی که در سده دهم میلادی در سواحل رود سیحون زندگی می کردند، اعقاب اوغوزهای اخیر باشند.

اولین نشانه های استقرار ترکان در ایران (آذربایجان)، در عصر انوشیروان پدیدار گشت. در زمان انوشیروان عده ای از اقوام ترک در آذربایجان اسکان داده شدند (طبری یادداشتهای انوشیروان)^(۲). گروهی از این ترکان (ده هزار خانوار) از بقایای ارتش ایستمی خان بودند که از ساسانیان شکست خورده بودند.

«در سال ۶۳۰ میلادی، شاخه شرقی به دست چین افتاد و بعدها قسمت غربی نیز تابع چین شد... در سال ۶۸۰ میلادی با قیام قوتلوق که از احفاد بومن بود ترکان دوباره استقلال خود را باز یافتند و به پاس این قهرمانی به او لقب ایلتیریش (جمع کننده ملت) داده شد. در سال ۶۹۱ میلادی قوتلوق درگذشت و به جای او برادرش قاپقان تا سال ۷۱۶ حکومت کرد. قاپقان به نشانه سپاسگزاری از برادرش آمده اونگین (مقبره تاریخی) ساخت... در زمان اوقیطایهای شرق و قرقیزهای بنی سئی و اویغور تابع او شدند و حکومت او تا قلب آسیای میانه پیشروی کرد. بعد از مرگ قاپقان دو فرزند قوتلوق به نامهای بیلگه خاقان و کول تگین حکومت کردند... سنگ قبر کول تگین بوسیله برادرش بیلگه خاقان ساخته شد و بیانگر قدرشناسی او در برابر خدمات برادرش بود... کتیبه یا سنگ قبر بیلگه خاقان در سال ۷۳۵ میلادی، یعنی یک سال بعد از مرگ او، بوسیله پسرش ساخته شد...»^(۳)

کتیبه های فوق الذکر را کتیبه های اورخون می نامند که نزدیک دشت اورخون در جنوب دریاچه بایکال پیدا شده اند.

اشاره به توران زمین در سنگ نبشته های ترکان عهد باستان.

«سنگ نبشته های ینی - سئی که نزدیک رود ینی سئی پیدا شده متعلق به دو قرن قبل از سنگ نوشته های اورخون، و مربوط به سنگ قبرهای ترکان قرقیز^(۴) است... و از دو

(۱) دکتر جواد هیئت، همان کتاب، صفحات ۱۱۳ و ۱۱۴.

(۲) همان کتاب، صفحات ۱۶۹ و ۱۷۰.

(۳) همان کتاب، ص ۳۴.

(۴) همان کتاب، ص ۳۳۹.



قسمت تشکیل شده است:

۱- سنگ نوشته های ایالت آباکان.

۲- سنگ نوشته های ایالت تووا

در یکی از سنگ نوشته های ینی سئی که مربوط به خان اوغوز است و در کنار رود بارلیق (وارلیق) که به رود کم می ریزد پیدا شده، چنین آمده است:

.....
.....

۲) اوزبیگن آلپ توران از ایل شش اوغوز در ۱۳ سالگی جدا شدم.»^(۱) ملاحظه می شود که کتیبه ینی سئی به صراحت به چند نکته بسیار مهم اشاره دارد:
نکته اول - آلپ در زبان ترکی به معنی قهرمان است. آلپ توران یعنی قهرمان توران. «سرزمین توران» در این دوران دقیقاً در محلی نزدیک مینوسینسک و پازیرک قرار دارد که زمانی پایگاه سیت ها (تورانیان) بوده است.

نکته دوم - این کتیبه از استقرار ایل شش اوغوز در سرزمین توران حکایت دارد، و ایل شش اوغوز بر اساس افسانه اغوزها در کتاب بزرگ «جامع التواریخ رشیدی» شش فرزند اوغوزخان بوده اند که از تبار آنها ۲۲ یا ۲۴ قبیله اوغوز پدیدار شده است.

«یکی از مهمترین آثار مکتوب ترکی او یغوری و همچنین داستانهای قدیمی ترکان داستان اوغوزخان (اوغوزخان داستانی) است که به نثر و نظم نوشته شده است. متن داستان به لهجه ترکی کاشغری نیز نزدیک است. قهرمان تاریخی این داستان مته خان خاقان هون است که در قرن دوم قبل از میلاد خاقان دولت هون بوده و بر قسمت مهمی از چین هم فرمانروایی می کرده است. این داستان از قرن دوم قبل از میلاد ساخته شده و دهان به دهان گشته و سینه به سینه حفظ شده و در قرن ۱۳ با خط او یغوری نوشته شده است.»^(۲)

از مکتوب فوق چنین استنباط می شود که اوغوزخان جز از مغولان و از نژادهون ها بوده که



«قرقیز بمعنی آدم قرمز، اوغوز قرمز (قیرغواوغوز)... اغلب قیرقیزها دارای موی زرد و چشمان آبی هستند.»
همچنین در این باره به Cahen همان کتاب، ص ۲ مراجعه کنید که می نویسد: «... از توصیفات که معاصرین در باره یکی از قبایل اوغوز یعنی «قرقیز»ها که امروز بدون شک ترک زبان هستند، می دهند، چنین بر می آید که اقوام قرقیز بیشتر به قبایل آریایی سیت ها (سکاها) تعلق داشته اند...»

(۱) همان کتاب، ص ۳۵.

(۲) دکتر جواد هیث، همان کتاب، ص ۶۹.

شاخه‌هایی از قبایل یوئه-چی Yüeh-Chih محسوب می‌شدند. محل استقرار اوغوزخان به طبیعت حال باید در سرزمین توران و در کنار ایل شش اوغوز بوده باشد - همان اوغوزانی که گفته شد «احتمالاً اوغوزان قرن دهم میلادی در کرانه‌های رود سیحون از اولاد آنها بوده‌اند.»

توسعه ادبیات ترکی، در آسیای داخلی و از سده نهم میلادی آغاز گردید. امپراتوری ترک اوغوزی در سال ۸۴۰ میلادی در مغولستان به توسط قرقیزها از هم فروپاشید و اقوام اوغوز به حوضه تاریخ کوچ کردند و تحت تأثیر ادیان مانوی و بودایی که ضمناً از غنای ادبی چشم‌گیری برخوردار بودند، قرار گرفتند. بدینسان، ادبیات ترکی اوغوزی متأثر از خط سفدی پا گرفت. ^(۱) مرحوم عباس اقبال در کتاب «تاریخ مغول» می‌نویسد:



عکس مجسمه کول‌نیکین که در سال ۱۹۵۸ در شمال مغولستان پیدا شده و نمونه‌ای از قیافه ترکان ق.بم را نشان می‌دهد.

(نورک دیناسی ال کتابی. از موزه اولان با طور مغولستان)*

۵- دکتر جواد هیئت، همان کتاب، ص ۴۳.

(۱) بریتانیکا، شماره ۱، سال ۱۹۸۴، ص ۶۳۸.

«... در نیمه قرن دوم جماعتی از ایشان (اویغورها، نگارنده) بحدود ترکستان هجرت کردند و در حوضه نهر تاریم و نواحی پرآب و خرم آن قرار گرفتند و آن نواحی را از دست تخارها که قومی آریایی نژاد بودند و تمدن و زبان مخصوص داشتند گرفتند... - از آثاری که این اواخر در شهرهای مختلف گئی و ترکستان شرقی مخصوصاً در تورفان بدست آمده ثابت شده است که تمدن قوم اویغور به کلی تمدن آریایی است و چندان اثری از تمدن چینی ها در آن مشهود نیست مخصوصاً وضع لباس و نقاشی و غیره از ایرانیها مقتبس است و همین نکته می فهماند که ارتباط اویغورها با همسایگان آریایی نژاد مغرب ممالکشان بیشتر بوده است تا با چینی ها. امر دیگری که نفوذ تمدن ایرانی را در میان قوم اویغور شدت داده معتقد شدن جماعتی از ایشان بوده است به مذهب مانی.»^(۱)

رنه گروسه در «امپراطوری صحرانوردان» می نویسد: خاقان اویغور بنام تنگ - لی - مئوید در سال ۷۶۲ میلادی «شهر لویانگ» را از متمردين پس گرفت... سلسله «تانگ» را از زوال نجات داد.»^(۲) توقف طولانی خاقان اویغور (که با القاب مختلف از قبیل الغ بیلگ و آلپ و غیره در کتیبه قرابلقاسون مربوط به سنه ۸۲۰ م. از او نام برده شده است) در شهر «لویانگ» منجر به روی آوردن خاقان به مذهب مانی گردید و بالاخره مذهب مانوی را مذهب رسمی دولت اویغوری اعلام نمود و «یکی از پیشوایان روحانی مانوی یکنفر موجو (تحریف شده چینی لغت مغک بزبان سغدی و مغ به پهلوی) بعنوان رئیس جدید مذهب رسمی دولتی منصوب گردید.»^(۳) «مواعظ و حکم مانویت با عوامل فلسفی مسیحی و مزدائی و عامل هنری ایرانی سبب گردید که اویغوری ها را سریعاً بمرحله تمدن برساند.»^(۴)

مینیاتورهای ایرانی کشف شده جملگی مویید این نکته اند که: در تورفان که از متصرفات اویغورها بود، چندین گروه مانوی فعالیت داشتند. در این مینیاتورها خان های اویغوری در کنار زاهدان مانوی که جملگی جامه ی سفید در بر دارند، به تصویر کشیده شده اند. «بلی از ایران است که دعا و وعاظ مانوی نه فقط کیش مانوی بلکه هنر صورتگری

(۱) عباس اقبال، تاریخ مغول، جلد اول، چاپ دوم، مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۱، ص ۱۶ و بعد از آن.

(۲) رنه گروسه، همان کتاب، ص ۲۱۷.

(۳) همان کتاب، صفحات ۲۱۸-۲۱۷.

(۴) همان کتاب، ص ۲۱۹.

و نقاشی مخصوص مینیاتور را بخارج بردند و بحق و صواب آنرا وسیله ای عالی برای تبلیغ و ترویج مذهب مانی تشخیص دادند.»^(۱)

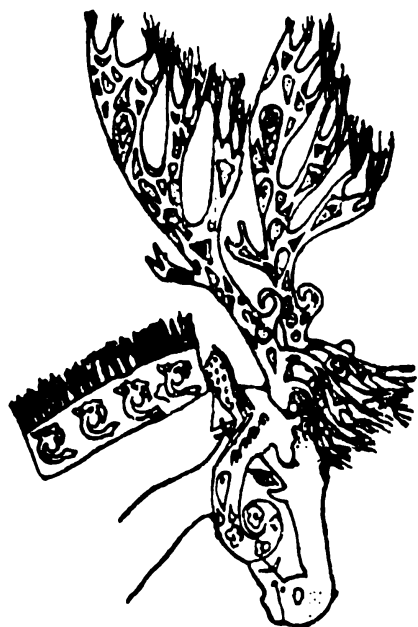
رنه گروسه می افزاید: «... استقرار اویغوری ها در سرزمین تورفان و کوچا که این کشورهای هند و اروپائی را بالملازمه ترکی نمود یکمرتبه صورت نگرفته بلکه بتدریج و با سیر مراحل واقع شده باشد. اختلاط و امتزاج اویغورها با اهالی بومی و اصلی آن ممالک باعث گردید که مردم آن سامان دارای دو زبان گردند. ... در موازات لهجه ترکی اهالی اویغوریه مدتها دارای زبان دیگری نیز بودند که با آن بین هم گفت و شنود می کردند.»^(۲)

اتحادیه ترکان اویغور از قبایل مختلفی بوجود آمده بود. مارکوارت خاورشناس معروف بر این نظر است که اویغورها با توقوز – اوغوزها اتحادیه ی واحدی را تشکیل می داده اند. از مورخین اسلامی، «مسعودی و گردیزی و یاقوت می گویند که «توقوز – اوغوزها» چندی مانوی مذهب بودند»^(۳)، اما بارتولد، مورخ روسی، معتقد است که باید بین توقوز – اوغوزها و اویغورها فرق نهاد. وی می گوید توقوز – اوغوزها با تورکیوت ها یکی بوده اند.

(۱) همان کتاب، ص ۲۲۰.

(۲) همان کتاب، ص ۲۲۳.

(۳) همان کتاب، پانوشته ۱ صفحه ۲۰۵.



فصل دوم
تاریخ اقوام
ایرانی زبان آسیای
مرکزی در سده‌های باستان

حقایق تاریخی درباره اقوام اسکیت و سرمت و اقوام یوئه - چی

درباره تاریخ اقوام اسکیت (Seythians) یا ساکا (Sakas) و اقوام سارمات (سرمت) (Sarmates) پژوهش‌هایی به توسط دائرةالمعارف بریتانیکا بعمل آمده است که حقایق تاریخی بیشتری از آداب و سنن این اقوام را که ما در کتاب حاضر آنها را تورانیان می‌خوانیم آشکار می‌سازد. با پدیدار شدن این اقوام در سده‌های قبل از میلاد، تناسب نیروها در آسیای میانه، ایران عصر مادها و آسیای مقدم دگرگون گردید. زمین زیر سم ستوران فرزندان صحرا بلرزه درآمد و تاریخ تورانیان پای گرفت:

ساکاها یا سکاها، و به تعبیر یونانیان سیت‌ها، اقوامی بودند که در طول سده‌های هشتم و هفتم قبل از میلاد از آسیای مرکزی به طرف استپهای جنوب روسیه به حرکت درآمدند و موفق به تشکیل امپراتوری گردیدند که در سده چهارم قبل از میلاد، به تدریج و به توسط اقوام بیابانگرد دیگری از نژاد ایرانی به نام سارمات‌ها مضمحل شدند.

اطلاعاتی که از این قوم ایرانی نژاد تا سده بیستم در دسترس بود، اغلب مبتنی بر تاریخ هرودوت، مورخ یونانی، بود. هرودوت اطلاعات خود را در دیداری از شهر باستانی یونانی اولبیا Olbia (که در سال ۶۴۵ پیش از میلاد بر پا شده بود)، بدست آورده و در کتاب چهارم تاریخ خود به آنها اشاره کرده است.

اطلاعاتی که تاریخ از سکاها به دست می‌دهد، فقط مربوط به سیت‌های استپهای جنوب روسیه می‌شود، اما در عصر حاضر به واسطه کار و کوشش باستان‌شناسان و محققان شوروی در سیبری اطلاعاتی درباره این اقوام به دست آمده است که نه تنها سیت‌های جنوب روسیه بلکه سیت‌ها یا سکا‌های باقیمانده از آن اقوام عظیم صحراگرد آسیای مرکزی را نیز شامل می‌شود. به واسطه کاوش‌های علمی که در منطقه پازیریک Pazyryk در



شمائی از آسیای مرکزی و آسیای میانه.

آلتایی انجام گرفته‌اند، ثابت شده است که فرهنگ، هنر و شیوه زندگی قبایلی که در سیبری غربی و آلتایی بسر می‌برده‌اند، با قبایلی که به استپهای جنوب روسیه و ایران مهاجرت کرده بودند، دقیقاً همه از یک خانواده‌ی ایرانی الاصل سرچشمه می‌گرفته است. زبان این قبایل از لهجه‌ی ایرانی و ختنی یا زبان ایرانی میانه بوده که از سوی قبایل سکا در ترکستان چین نیز صحبت می‌شده است^(۱). گریازنف Gryaznov و رُدنکو Rudenko ثابت کرده‌اند که این اقوام دارای یک زبان مشترک بین القبایل بوده‌اند^(۲) (دانشمندان، تمرکز قبایل سکا و وابستگان آنها در سده نهم قبل از میلاد را در قسمت شرق آلتایی می‌دانند.)

سکاها، در مجاورت اتحادیه عشایر ترک هسیونگ - نوبسرمی بردند. این عشایر آن گونه که تاریخ چین باستان حکایت دارد، همواره شمال سرزمین آفتاب تابان را مورد تاخت و تاز قرار می‌داده‌اند. از اینرو، فرمانده چینی، هسوان ونگ Hsuan-Wang (۷۸۱-۸۲۷ ق م)، مصمم شد که با اعزام ستونی از لشکریان چینی قوای هسیونگ - نوها را که در مرزهای غربی آن کشور به تاخت و تاز پرداخته بودند، گوشمالی دهد. حمله قوای چین به هسیونگ - نوها موجبات هیجان و بی‌قراری قبایل سکا را فراهم آورد.

(۱) بریتانیکا، فهرست VIII، سال ۱۹۸۴، ص ۸۰۰.

(۲) همان کتاب، شماره ۱۶، ص ۴۳۸.

عقب‌نشینی قوای عشایر هسیونگ — نوباعث شد که همسایه بلاواسطه آنها، یعنی سکاها، به حرکت درآیند و به قبایل همجوار خودی، مانند ماساژت‌ها که تا آن زمان حتی در مرزهای شمالی آمودریا سکنی داشتند، فشار آورند. خشکسالی‌های پی‌درپی و ضرورت دستیابی به چراگاه‌های سبزتر موجب شد که سکاها به جای ایستادن و جنگیدن با هسیونگ — نوها به مهاجرت به سوی سرزمینهای غرب دست بزنند. تحرک سواره نظام سکا و قابلیت هنر سوارکاری، از آنها نیرویی مهاجم و برتر پدید آورد. در نتیجه، بر اقوام کیمری یا سیمیری Cemmerians که خود عشایر صحراگرد دیگری از خانواده ایرانی بودند، غلبه یافتند. بعضی از دستجات سواره نظام سکاها، اقوام کیمری را تا ارمنستان تعقیب کردند، و دسته‌هایی دیگر از طریق گردنه در بند^(۱) به دریاچه ارومیه دست یافتند. این وقایع همزمان بود با عصر پادشاهی سارگون در آشور (۷۰۵ — ۷۲۲ ق.م).

در طول مدت ۳۰ سال جنگ، سکاها، اقوام کیمری را تا نزدیک مرزهای آشور تعقیب کردند. ابتدا با پادشاه آشور^(۲) قرارداد عدم تعرض بستند، اما خیلی زود معاهده خود را نادیده

(۱) پروکوپیوس، جنگهای ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۴۹: «در خارج از حدود ایبری معبر تنگ و باریکی وجود دارد... و انتهای آن به محلی اتصال می‌گردد که صخره‌های بلند آنرا احاطه کرده و عبور از میان آن محال است زیرا... دست طبیعت آنرا مانند بناهای انسانی احداث کرده است و به همین جهت هم از قدیم الایام به نام (دروازه خزر) موسوم شده است... اسکندر کبیر چون به اهمیت معبر مذکور پی برده بود، دروازه‌های محکمی در آنجا احداث نمود...»

دائرة المعارف فارسی (مصاحب) درباره گردنه در بند تحت عنوان «در بند» می‌نویسد: روسی (derbent)... در ایام باستانی تنگه خزر یا دروازه خزر نام داشته، گردنه در بند از ایام باستانی و هم در دوره اسلامی برای دفاع از حملات مهاجمین شمالی اهمیت بسیار داشته است. پس از تجدید بنا بدست قباد اول ساسانی و خسرو انوشیروان (قرن ۶ میلادی) در بند نام گرفت...

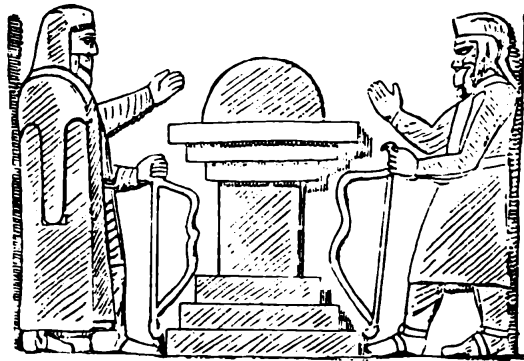
دائرة المعارف فارسی از این معبر تحت عنوان دروازه خزر چنین می‌نویسد: گذرگاه عمده سرزمین ماد به سرزمینهای پارت... دره‌ای عمیق بود، معذک فقط یک ارا به جنگی می‌توانست از آن بگذرد. ایرانیها در تنگترین قسمت آن دروازه‌های آهنین نصب کرده و پاسبانان بر آن گماشته بودند. داریوش هخامنشی، پس از شکست از اسکندر مقدونی، حرمخانه‌ی خود را با خزاین و نفایس سلطنتی باینجا فرستاد. اسکندر از آن عبور کرد...

به در بند یا دروازه خزر در قرآن مجید سوره کهف (آیات ۱۰۲ — ۸۳) بنام سد ذوالقرنین اشاره شده است. استاد علامه سید محمد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان جلد ۱۳ از صفحه ۶۳۹ الی ۶۶۵ شرحی مبسوط در این باره نوشته است.

(۲) نام پادشاه آشور Esarhaddon (۶۶۹ — ۶۸۰ ق.م) بوده است.

گرفتند و مجدداً به تعقیب کیمریها پرداختند تا آنکه آن قوم در حدود لیدیه و فریقیه بکلی نابود شدند.

این پیروزیها به رهبر سکاها به نام «پارتاتوا» Partatua و پسرش «مادیس» Madyes فرصت داد که به ایران غربی چنگ اندازد و بساط تخت پوست خود را تا هالیس یا قزل ایرماق پهن کند و پایتخت را در سقز Saqqez — که مأخوذ از واژه سکا است — بنا نهند. در جنگهای بعدی، این اقوام حتی تا مرزهای کشور مصر پیش تاختند. ^(۱) اقوام آریایی ماد که در این زمان بر ایران حکم می راندند و تحمل حضور قدرتی بیگانه را در خاک خود نداشتند، با تمهید، سران این قبایل را به قتل رساندند و افراد آنها را از خاک ایران بیرون



نقش برجسته بر مقبره صخره «قزاقبان». رسم گزنه‌وار شکل راست فریانی دهنده محتملاً کیا کسار (هوخستره) است. (۲).



مادیها (سمت چپ) در پیکار با اسکیتها (سمت راست). از روی تصویر مهر استوانه قرن ۵-۶

ق.م. (۳)

(۱) در دوران Psamtik (۶۱۰-۶۶۳ ق.م)

(۲) م.ا. دیاکونوف، همان کتاب، ص ۲۹۴.

(۳) همان کتاب، ص ۲۶۵.

رانند (۱). بخشی از این اقوام فراری سرانجام در میان دریای خزر و آرال به قبایل داهی Dahae (گروهی دیگر از ایرانیان صحراگرد) پیوستند که چند قرن بعد، بنام پارتها یا اشکانیان سرنوشت ایران را در دست گرفتند. دسته‌ای دیگر از سکاها در استپهای جنوب روسیه باقی ماندند (۲) که به نام سیت‌های رویال معروف شدند و به ثروت و قدرت دست یافتند و تا مجارستان و اطیش شرقی پیش رانند. در فاصله سده چهارم قبل از میلاد تا سده دوم بعد از میلاد، سیت‌ها به تدریج مقهور جانشینان خود یعنی سرمت‌ها گردیدند.

هنر و صنعت و آداب و رسوم

آثار بجای مانده از سیت‌های رویال که به دست باستانشناسان کشف و مطالعه شده، بسیاری از آداب و رسوم این اقوام را فاش می‌سازد: ارتش آنها یکسره از آزاد مردان قبیله تشکیل می‌شده است که بدون مزد، و تنها در ازای غذا و لباس در ارتش خدمت می‌کردند. جنگجویان سلحشور طبق سنت‌های جنگی قبایل آلتایی، از کاسه سردشمنان خود جام می‌ساختند. چندین جام از این نوع که با ظرافت طلاکاری شده، در چند قبر کشف شده است. کلاه خود جنگجویان از جنس مفرغ و سپر آنها دایره شکل و از چرم، چوب یا آهن بود. مرکز سپر با طلا به طرحی از یک جانور زینت می‌یافت. بعضی دیگر از قبایل از سپر گوشه‌دار یا چهارگوش استفاده می‌کردند. سوارکاران با کمانهای «مضاعف قوسی» از روی شانه چپ اسب تیراندازی می‌کردند. پیکان‌کمانها، برحسب زمان ساخت از استخوان، مفرغ یا آهن بود، و تیردان یا گوری‌تس Gorytos از سمت چپ کمر بند آویخته می‌شد. شمشیرهای نوع ایرانی که به شکل قلب یا زاویه دار ساخته می‌شدند، اغلب منقوش و برحسب زمان ساخت، دارای تیغه‌ای از جنس مفرغ یا آهن بودند. خنجر تیز به اشکال

(۱) هوخستره پادشاه ماد مبادرت به این عمل کرد.

(۲) مشیرالدوله پیرنیا، تاریخ ایران باستان، (جلد یک، سازمان کتابهای جیبی، چاپ سوم: «... در توره سکاها را ماجوج نامیده و از اعقاب یافث بن نوح دانسته‌اند... سارماتها و سکنه سکائیة قدیم، یعنی فلاحین سکایی، آریایی بوده‌اند، ولی سکاها پادشاهی که بعدتر به این سرزمین آمده و بر سکاها قدیم مسلط شده‌اند، از نژاد تورانی آلتایی بشمار می‌آیند. بقراط راجع به سکاها می‌گوید، که اینها بجز خودشان به مردمی شباهت ندارند، رنگ پوستشان زرد و تنشان ثمین است و چون ریش ندارند مردانشان شبیه زنان‌اند... اینان دشمنان یونانیها بودند...».

لازم به توضیح است که بقراط، طبیب یونانی و پدر طب، در حدود ۴۴۰-۳۷۰ قبل از میلاد در یونان می‌زیسته است (نگارنده).

مختلف و گاه مانند خنجر چینی که دارای قوس و انحناء بود، ساخته می شد. هر فرد سکایی حداقل یک اسب اخته برای سواری در اختیار داشت، و بهترین نژاد اسبان را نژاد فرغانه تشکیل می داد، اما اغلب اسبها، از نژاد مغولی بودند. سیت ها، بیشتر اوقات خود را در تربیت و نگهداری اسب یا تزیین یراقهای اسب می گذرانند. هر چند این اقوام با رکاب آهنین آشنایی نداشتند، اما به نظر می رسد که پاهای خود را در نوعی رکاب چرمی نگه می داشتند. زنان و کودکان در ارابه های مسقف مسافرت می کردند. این ارابه ها دارای چرخهای یکپارچه بودند و بوسیله قاطریا دو گاو نر کشیده می شدند.

منطقه «پازیریک» در آلتایی گنجینه ای از آثار دست نخورده و یخ زده، از متعلقات سکاها است. لباسهای برش دار با طرحهای یراق دوزی، و حتی جسد مردی با خالکوبیهایی به شکل حیوانات موهوم یافت شده است. نمد و قالیچه های پشم بافت ایرانی از سده پنجم قبل از میلاد به یادگار مانده است. تشکها و بالشتهای نمدی، میزهای چوبی کنده کاری شده با پایه های منحنی قابل تفکیک در اندازه های مختلف در مقابر سیت ها یافت شده است.

سکاها به طور کلی اقوامی شکارچی و ماهیگیر بودند، و اگر در جایی مستقر می شدند، برزگرانی قابل به شمار می رفتند. آنها فاقد خط بودند، و در معاملات خود، تا مدتها پس از استقرار، از مسکوکات استفاده نمی کردند. اما علایمی از معاملات تجاری و پایاپای آنها با یونانیها در دسترس است: مثلاً پوست را در مقابل متاع سرامیک عرضه می کردند. سکاها هر چند که عناصر طبیعت را مورد ستایش قرار می دادند، اما آنچنان پای بند دین نبودند که از این رهگذر برای خود معابدی بنا کنند. خدایان آنها عبارت بودند از: خدای آتش و حیوانات، زئوس یا خدای آسمان، خدای زمین، خدای آفتاب، خدای ماه، خدای آب و در زمان جنگ، خدایان جنگ. در این اقوام طبقه خاصی با عنوان روحانی گزارش نشده است، اما طبقاتی از جادوگران و ساحران وجود داشتند که مانند زنان لباس می پوشیدند.

سکاها به قبور اجداد خود احترام می گذاشتند، اما متحمل کار و مخارج زیاد برای ساختن مقبره نمی شدند، بلکه این قبور گاه با هزینه سنگین جان انسانها و حیوانات بر پا می شدند. در منطقه آلتایی، دفن مردگان فقط در هفته های پائیز و بهار انجام می گرفت، و بدینجهت، مومیایی کردن میت از واجبات به شمار می رفت. عزاداران در مراسم عزاداری، موی خود را به نشانه تأثر و اندوه می چیدند، شیون سر می دادند، لباسهای خود را به تن پاره پاره می کردند، و در پایان، میت را به مدت چهل روز در زمینهایی که متعلق به او بود،

می‌گردانند و اگر فاقد زمین بود، جسد را به نزد اقوام و دوستانش می‌بردند. در روز چهارم، مراسم خاک سپاری انجام می‌گرفت و در همان روز یکی از چند همسر و یکی از خدمه و چند اسب او را نیز می‌کشتند و در قبرهای جداگانه به خاک می‌سپردند. جنازه با بهترین لباس و جواهرات شخصی و اسباب و ادوات جنگی و وسایل ضروری، برای حیات دیگر، به خاک سپرده می‌شد. همچنین اسب‌ها با بهترین یراق مدفون می‌شدند. در پازیریک قبوری متعلق به این اسبان کشف شده که با بهترین یراق و ماسک‌هایی از چرم و تزئینات طلایی بامیت دفن شده‌اند.

طبق گفته هروودت در اولین سالگرد مرگ رئیس قبیله، تعداد پنجاه نفر از محافظین سابق او را پس از کشتن، بر روی جسد اسب‌هایشان استوار می‌کردند و دایره‌وار در مقبره رئیس قبیله به خاک می‌سپردند، تا این محافظین وفادار! از قبر رئیس خود محافظت کنند و از کشف محل قبر جلوگیری نمایند.

صنایع هنری عصر سیت‌ها، در تجسم حیوانات و ساخت اشیاء به بهترین نحو ممکن صورت گرفته است، و هر چند که پاره‌ای از اشیاء، از نقوش هندسی برخوردارند، می‌توان گفت که به عنوان معجزه یا سمبل بکار می‌رفته‌اند. بهر حال این دوره از هنر سیت‌ها متعلق به عصر «هنر جانوری» است. صحنه‌های نبرد جانوران و پیکر تنهای حیوان و گاه جانوری موهوم و خیالی و نقوشی از این نوع فراوان به چشم می‌خورد. این اشیاء چون به عشایری تعلق داشتند که دائماً در حرکت بودند، لذا از نظر اندازه در قطعات کوچک ساخته می‌شدند. در مجارستان و آلمان شرقی بقایایی از قبور سیت‌ها کشف شده که حاوی پیکره‌های طلایی ماهی و غیره بوده‌اند.

سارمات‌ها (سرمت‌ها)

برخی از محققان، «سلم» پسر فریدون را که گاه در اشعار فردوسی به نام او اشاره شده، مأخوذ از قوم سرمت دانسته‌اند.

در مورد اقوام سارمات، فرهنگ دهخدا می‌نویسد: «قبایل مختلف چادرنشینی بودند که در سرزمینی بنام سارماتیه^(۱) می‌زیستند. هروودت و هیپوکرات از مورخان قدیم تاریخ آنان

(۱) «ناحیه وسیعی از اروپای شرقی که در قدیم مسکن قوم سارمات بود. بعقیده هروودت از رود دون بسوی مشرق سارمات‌ها سکنی دارند. ولی از قرن دوم میلادی به بعد جغرافی نویسان بجای سکائیه لفظ سارماتیه را استعمال می‌کنند»
«از فرهنگ دهخدا»

را از قرن پنجم قبل از میلاد می دانند. قومی بودند کوتاه قد و فربه و سیاه چرده و با خلق و خوئی ملایم. در لشکرکشی داریوش بزرگ به سرزمین سکاها سال ۵۱۴ قبل از میلاد سارماتها با سکاها ضد داریوش اتحاد کردند و بعد با مهرداد اشکانی متحد گردیدند... یکی از تیره های آنان بنام رکسلان و دیگری پازیگ نام دارند... مشیرالدوله در ایران باستان گوید: ظن قوی این است که سارماتها و سکنه سکائیه قدیم یعنی، کشاورزان سکائی آریائی بوده اند...» سارمات ها در بریتانیکا چنین توصیف شده اند:

(«سارماتها اقوامی بودند که در طول سده چهارم قبل از میلاد الی سده چهارم بعد از میلاد قسمت اعظم جنوب روسیه اروپایی را اشغال و به ماوراء بالکان شرقی نیز نفوذ کردند.)
تا اوایل قرن بیستم آگاهی های چندانی از این اقوام در دست نبود. اما با کشفیات باستانشناسان دولت جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۰، اطلاعات مبسوطی از این اقوام بدست آمد. اطلاعات اولیه درباره سارمات ها یا سورومات ها بر مبنای اظهارات هرودوت و دیگر مورخین یونانی پایه گذاری شده بود. سارمات ها، مانند سکاها، عشایری چادرنشین و سوارکارانی متبحر بودند که در زمان جنگ، سلحشورانی مهیب به شمار می رفتند. این اقوام دارای طبیعی سیاست پیشه بودند و مجریانی مسلط بر امور خوانده می شدند، به طوری که پس از فتح استپهای یوراشیا توانستند به خوبی خواسته های سیاسی خود را بر منطقه ای که اکنون جنوب روسیه اروپایی خوانده می شود، تحمیل کنند، آنها توانستند قبایل متعددی را به سرعت به خود وابسته سازند یا با خود متحد نمایند، و این قبایل گِرد هسته اصلی سرمتها حلقه زدند که به عنوان مثال، می توان از قبایل آلانی Alani و رکسلانی Roxolani نام برد.

مقاطع تاریخی اقوام سرمت

تاریخ قومی چنین می نمایاند که آنها اقوامی مهاجر بوده اند که از آسیای مرکزی به قصد تسخیر و فتح سرزمین سکاها به طرف افق غرب به راه افتاده بودند. «دیودوروس سیکولوس» Dio Dorus Siculus (کتاب دوم ۴۳۲) چنین توصیف کرده که این اقوام از میان اجتماعات سکاها سربلند نموده و قیام کرده اند - اما این مطلب درست نیست. تاریخ سرمتها را می توان به چهار دوره ی مشخص تقسیم کرد:

۱- دوره ای که از سده ششم تا سده چهارم قبل از میلاد ادامه می یابد. در این دوره، آنها از آسیای مرکزی به مناطق غربی ترو تپه مهورهای اورال نفوذ کردند. در پایان این دوره، روکسلانها به طرف رودخانه ولگا فشار آوردند و آلانها در دره قوبان مستقر شدند. سارمات ها به آرامی قدم در استپهای فوق نهادند و در سده پنجم قبل از میلاد از صاحبان

بلامنازع استپهای ممتد بین اورال و رودخانهٔ دون Don گردیدند. این فتوحات به سرمتها جسارت بیشتری بخشید و موجب شد که در سدهٔ چهارم به سیت‌ها فشار بیاورند. این زمان مصادف است با عصر تضعیف قدرت سکاها که ممکن است با مرگ رهبر آنان، آتیس Ateas بی ارتباط نباشد.

۲- دورهٔ دوم، از سدهٔ چهارم تا سدهٔ دوم قبل از میلاد به طول انجامید و به دورهٔ پروخوروف Prokhorov معروف است. در این دوره، سرمت‌ها به تدریج بر سکاها غلبه یافتند و فرمانروای قسمت اعظم جنوب روسیه شدند. در این دوره، قبایل روکسلانی با هم پیمانی سارمات‌ها از طرف جنوب به سیت‌ها حمله ور گردیدند. در پایان این دوره، هنگامی که سرمت‌ها بر سیت‌های رویال تفوق جستند، روکسلانها تغییر جهت دادند و با سیت‌ها در حمله به شهرهای کرانهٔ دریای سیاه هم‌پیمان گردیدند.

۳- در دورهٔ سوم، از سدهٔ اول قبل از میلاد تا سدهٔ اول بعد از میلاد، سارمات‌ها بر تمامی قبایل سیت، بجز سیت‌های کریمه، فایق آمدند و حمله به شهرهای یونانی کرانه‌های دریای سیاه را پایان دادند. این سارمات‌ها سپس به بلغارستان سفلی هجوم بردند و در پایان، با اتحاد با سایر قبایل ژرمانیک به روم غربی حمله ور شدند که این حملات از سوی ژنرال رومی، پلاتیوس سیلوانوس Plautius Silvanus دفع شد. (۶۳ - ۶۲ بعد از میلاد).

۴- در دورهٔ چهارم، بین سدهٔ دوم و چهارم بعد از میلاد، سارمات‌ها و قبایل متحد آنها، یعنی ژرمنها، وارد رومانی شدند و به کرانه‌های سفلی دانوب حمله کردند. اما در سدهٔ سوم میلادی، قبایل گوتیک Gothic به حملات آنها خاتمه دادند و بالاخره آنها را به زیر سلطهٔ خود کشیدند.

هر چند سارمات‌ها و سکاها دارای سنتها و آداب اجتماعی یکسانی بودند که خاص اصالت نواحی آسیای مرکزی به شمار می‌رفت، اما چند خصیصه و اختلاف اساسی میان آنان مشاهده می‌شد. مثلاً سیت‌ها الوهیت و خدایی طبیعت را می‌پرستیدند، اما سرمت‌ها آتش پرست بودند و اسبهای خود را قربانی خدایان می‌کردند. زنهای ساکایی در حالتی نیمه انزوا به سر می‌بردند، اما از زنهای دوره‌های حداقل اولیهٔ سرمتها انتظار می‌رفت که در جنگها شرکت کنند و دشمن را از پا درآورند. داستانهای یونانی دربارهٔ زنان آمازون که هرودوت نیز به آنها اشاره دارد، ممکن است مربوط به تاریخ اولیهٔ این اقوام باشد، چه جسد بسیاری از این زنان با سلاحشان در قبور مختلف کشف شده است. شاید قدرت تهاجم این اقوام و تشکیل اولین سواره نظام سنگین اسلحه مردان مربوط به دوره‌ای باشد که احیاناً آنها

موفق به اختراع رکاب اسب گردیدند.

سرمت‌ها صنعت‌گرانی بسیار ماهر بودند، اما شاید از نظر خلاقیت از هنر و صنعت سیتی ضعیف‌تر بودند. همچنین می‌توان آنها را آهن‌گرانی خوب توصیف کرد. سرمت‌ها نیز مانند سیت‌ها می‌توانستند به معاملات پایاپای خود با یونانیها در مورد پوست غلات، عسل و ماهی به توافق برسند. سارمات‌ها برخلاف سیتها کمانداران خوبی نبودند، اما در عوض سوارانی صاحب‌نیزه با شمشیرهایی نوک تیز به شمار می‌رفتند. این اقوام در پایان دوران حیات قومی خود، در هونها مستحیل شدند.^(۱)

اقوام یوئه - چی Yüeh Chih

در عرصه تاریخ، اولین نشانه‌های زبان ترکی در میان تورانیان (تورانیان بطور اعم) زمانی پدیدار گشت که اسکندر مقدونی (سده چهارم قبل از میلاد) در ادامه فتوحاتش در ایران، کرانه‌های رود سیحون را درنوردید و در ضمن بر پا ساختن شهر اسکندریه اقصی - خجند امروز -^(۲) بر روی این رود با سکاها یا سکیت‌ها^(۳) به نبرد پرداخت. مراد از این جنگ، برقراری امنیت در نقاط مرزی ایران بوده است که مورد تاخت و تاز اقوام چادرنشین ساکن صحرای مجاور رود سیحون، یعنی تورانیان^(۴) و به تعبیر دیگر قبایل سکایی یا سیت و به مفهوم چینی قبایل یوئه - چی قرار می‌گرفتند. دیاکونوف می‌نویسد:^(۵)

«... هرودوت اقوام ماساژت را آخرین دشمنان کورش می‌داند و محل اقامت این قوم را ماوراء سیحون ذکر می‌کند. طبق گفته استرابن، ماساژت‌ها مانند ساک‌ها در قسمت‌های شرقی صحراهای آسیای میانه می‌زیستند. هرودوت می‌نویسد: از لحاظ لباس و طرز زندگی، ماساژت‌ها شبیه به سکائیان هستند. با تیرو کمان و نیزه می‌جنگند و به تبرزین مسلح‌اند. تمام اشیاء و ادوات آنها از طلا و مس است». دیاکونوف در مورد این اقوام و در شرح تاریخ پارتها و سقوط باکتريا (بلخ) به دست کوچ‌نشینان اشاره‌هایی دارد و می‌افزاید:

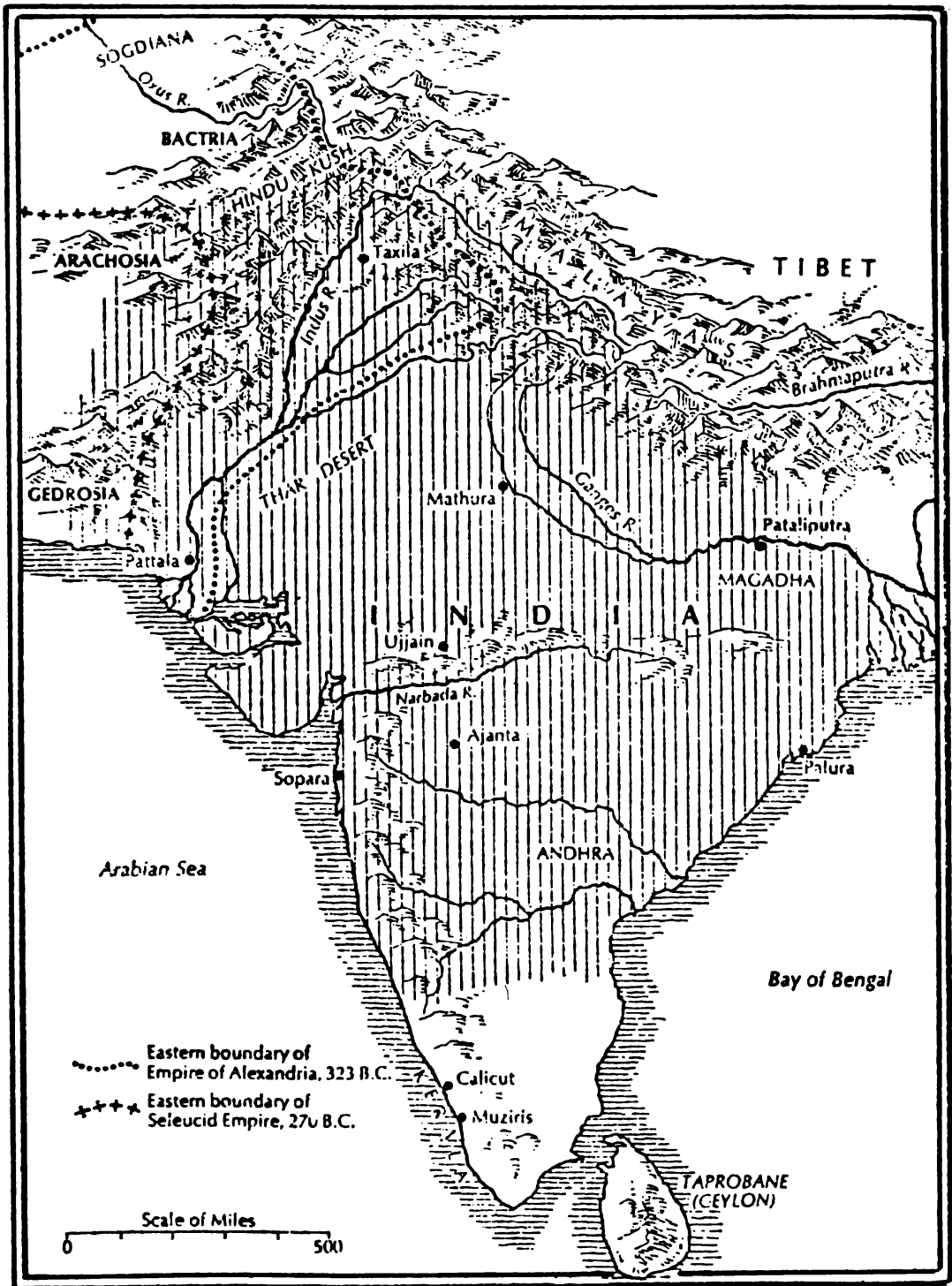
(۱) بریتانیکا، سال ۱۹۸۴، عنوان «سرمت‌ها»

(۲) ر. گیرشمن، تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۲۴۷.

(۳) الفرد. فن. گوتمید، همان کتاب، ص ۲۶.

(۴) همان کتاب، ص ۲۷.

(۵) م. م. دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی اربابی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶، صفحات ۱۱۳ و ۱۱۴.



مرزهای شرقی فتوحات اسکندر کبیر...

«... از مولفین باستانی فقط استرابن و پومپی تروگ بتقریر ژوستین در این زمینه سخن می‌گویند. مولف اولی اسیان‌ها، پاسیان‌ها، توخارها و سکارائوک را نام می‌برد و مولف دومی، سارااوکها و اسیان‌ها را ذکر می‌کند و آنها را جزو قبایل سکائیان می‌داند. ژوستین در اینجا در باره توخارها چیزی نمی‌گوید ولی در جای دیگر اسیان‌ها را بنام «پادشاهان توخارها» مینامد. منابع چینی فاتحین باکتریا رایوئه—چژی (شکل باستانی آن «گوت‌بی») مینامند و آنها را با توخارها مقایسه می‌کنند (در قرن نوزدهم ا. ریختگوفن و آ. گوتشمید و در عصر ما ا. هرتسفلد و ک. ترورون. دیووویز همین نظر را داشته و دارند). و. تارن عقیده دارد که یوئه چژی همان آسی—آسیان‌ها هستند و توخارها فقط قبایل مختلفی هستند که جزیی از آنها به آسیانها—یوئه—چژی تسلیم شده‌اند. س—پ—تولستوف به اتکای عقیده کلاپروت و آبل رمیوزا که در اوایل قرن نوزدهم بیان داشته و اخیراً به وسیله ا. فرانکه تأیید گردیده چنین توجیه می‌کند که یوئه—چژی‌ها همان ماساژتها هستند...

ساکاراوک‌ها، توخارها، پاسیان از یوئه—چژی مجزا و جدا نیستند و مانند اسیان از عناصر اتحادیه قبایل ماساژتها یا (یوئه—چژی)ها می‌باشند.»^(۱)

بعضی از قبایل یاد شده ماوراء سیحون در زمان حمله اسکندر تحت سرپرستی «کارتاسیس» برادر پادشاه به سر می‌بردند و با ایرانیان خصومت می‌ورزیدند. گوتشمید در این مورد توضیحی دارد که می‌گوید:

«... ممکن است مراد از کارتاسیس همان قارداش ترکی یعنی برادر باشد.»^(۲)

بعضی از اقوام سیت‌های هم‌نژاد ایرانی، مانند یوچه‌ها یا یوئه—چی‌ها که در ماوراء سیحون به سر می‌بردند، در سده سوم قبل از میلاد برای چینی‌ها شناخته شده بودند. یوچه‌ها به واسطه زندگی همسان کوچ‌نشینی و صحراگردی در مجاورت با ترکان التایی اتحادیه عشایر هسیونگ—نو^(۳) و دیگر قبایل زردپوست چینی و مغولی، بسیاری از خصوصیات نژادی و آداب اجتماعی آنها را کسب کردند. بطوری که بعضی از محققین^(۴) به خطا آنها

(۱) همان کتاب، ص ۲۷۶

(۲) گوتشمید، همان کتاب، ص ۲۷.

(۳) همان کتاب، ص ۱۰۵: یوچه‌ها «مانند همه قبایل همسایه خود در سال ۱۷۷ مطیع و منقاد قوم ترک نژاد هسیونگ—نوشدند.»

(۴) حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، تاریخ ایران باستان، کتاب هشتم، سلوکها، در صفحه ۲۲۵۵ یوئه چیها را از نژاد مغول و در صفحه ۲۲۶۰ همان کتاب آنها را زردپوست معرفی کرده است.

را از نژاد مغول و زردپوست دانسته اند.

برای شناخت نژاد اقوام یوئه - چی لازم است به منابع دیگری توسل جوئیم. ابتدا بریتانیکا، چاپ سال ۱۹۸۴، فهرست X، صفحه ۸۴۲ را مرور می‌کنیم:

«Yüeh-Chih»: یوئه - چی ها اقوام باستانی و از نژاد و جنس ایرانی، ^(۱) به شمار می‌رفتند. برای اولین بار تاریخ چین در شروع قرن دوم قبل از میلاد از آنها به عنوان عشایر مستقر در غرب ایالت کان - سو واقع در شمال غرب چین نام برده است. Yüeh به معنای ماه (Moon) است. اقوام یوئه - چی مورد حمله و تجاوز بربرهای هسیونگ - نو قرار گرفته و...»

جهت توضیح بیشتر یادآوری می‌شود که ایالت کان - سو مطابق اطلس جغرافیا در شمال غرب چین واقع است و از طرف مغرب با ایالت سینکیانگ و از شمال شرق و شمال با مغولستان داخلی و مغولستان هم مرز است. ایالت سینکیانگ طبق تعریف «دائرة المعارف فارسی»، معروف به ترکستان چین یا ترکستان شرقی است. کرسی ایالت مزبور ارومچی و شهرهای عمده آن یارکند، کاشغر، ختن و تورفان است. دائرة المعارف فارسی در مورد محل اقامت سکاها یا سکه‌های ماوراء سیحون می‌نویسد: سکاها نام قوم قدیم ایرانی نژاد آسیای مرکزی است... بین سالهای ۷۵۰ و ۷۰۰ قبل از میلاد قسمتی از سکاها بناحیه‌ای در روسیه جنوبی... مهاجرت کردند ولی بیشتر سکاها در اطراف تین شان (در فرغانه و کاشغرستان) باقی ماندند.

در حقیقت سکاها یا یوئه - چی ها از کرانه‌های شرقی سیحون الی اقصی نقاط ترکستان چین یعنی تا حدود مرزهای مغولستان داخلی و مغولستان را اشغال کرده بودند. یوئه - چی هایی که در مجاورت مرزهای مغولستان یا حتی در داخل خاک مغولستان به سر می‌بردند، در مقایسه با سکاها، قسمت‌های غربی تر، یعنی در جهت فرغانه و کاشغر زودتر و بیشتر آداب و عادات عشایر ترک هسیونگ - نو و مغولها را پذیرا شدند.

دیگر منابعی که یوئه - چی ها را به ما معرفی می‌کنند، کتاب امپراطوری صحرانوردان تألیف رنه گروسه است. وی در این مورد می‌نویسد:

«... در لغت چینی فعلی «یوچه» یک تلفظ قدیمی زگوجا Zgudja نهفته است و آن همان اسم «سیت» می‌باشد.» ^(۲) «مورخین یونانی این یوچه‌ها را با تخارها و سیت

(۱) بریتانیکا، جلد ۹، ۱۹۸۴ ص ۵۹۷: (مساکنین اولیه شرقی آسیای داخلی).

(۲) رنه گروسه، همان کتاب، پانوشته ۵ از ص ۶۹.

(سکاها) یکی می دانند...»^(۱) و در صفحاتی دیگر می افزاید:

«چنین بنظر میرسد که قبائل و مللی هندو اروپایی در طلیعه تاریخ بطرف خاوران روانه شده و بطرف شرق اقصی پیشروی های بسیاری کرده اند. آنچه این فرضیه را بیشتر قابل قبول مینماید این است که در سیبری غربی شاید تا ناحیه مینوسینسک قبایل و مللی قبل از میلاد می زیسته اند که جملگی منشعب از نژاد سیت ها و سارمات ها بوده اند. و در دو دامنه تین شان از طرف فرغانه و کاشغر در دوران هخامنشی چاکا اقامت داشتند و زبان آنها زبان ایران شرقی بود. ساکنین قسمت مهمی از ترکستان شرقی فعلی از هند و اروپائی ها بوده اند که از لحاظ نژاد یا در زمره ایرانیان شرقی، محسوب میشوند که در حدود کاشغر می زیستند یا از تخارها می باشند که از کوچا Koutcha تا ناحیه کان سو^(۲) Kan—Sou اقامتگاه آنها بوده است. بهر حال یوچه ها شاخه ای از این درخت و فرعی از این اصل بوده اند.»^(۳)

این توضیحات کاملاً روشن می سازد که یوچه ها یا یوئه — چی ها (به مفهوم چینی) یا سیت های کان — سو قرابتی با شاخه ایرانی خود در کاشغر داشته اند و می توان جملگی آنها را از ملت بزرگ سکائیه یا سکا شمرد.

از دیگر مراجع معتبر که در وصف یوچه ها سخن گفته اند، می توان از لغت نامه دهخدا نام برد که یوئه — چی ها را ساکنان مغولستان دانسته که به توسط خان هون — نو (۱۷۴ — ۲۰۹ قبل از میلاد) پراکنده شده اند. و سپس می افزاید: «یوئه ئی چی یا یوئتی^(۴) نامی است که چینی ها نژاد اصلی ترک را بدان می شناسند و می نامند.» لغت نامه دهخدا در مورد اقوام کوشانیان می نویسد:

«قندهار و پنجاب بدست یک سلسله از طایفه یوه چی افتاد که آنها را از نژاد «سک ها»

(۱) همان کتاب، ص ۶۹.

(۲) «چینیان اقوام سکا را بنام سو sseu و با نام قدیمی تر سوک sseuk میخواندند» (از صفحه ۷۳ امپراطوری صحرائوردان).

رنه گروسه می نویسد: «مورخین یونانی این «یوچه ها» Yeu - Tche را با تخارها و سیت ها (سکا) ها یکی می دانند... این نکته نیز مؤید این نام و نسب آنها می شود که در منطقه چینی فعلی «کان — سو» ی غربی که به شهادت مورخین چینی در قرن دوم قبل از میلاد موطن «یوچه» ها بوده است...» (رنه گروسه، همان کتاب، ص ۶۹).

(۳) همان کتاب، ص ۷۱ — ۷۰.

(۴) یوئتی همان ye — tai یا یه ته است که ظاهراً از خانواده سلطنتی هفتا یا هپتا آمده است. به صفحات ۸۹ و ۹۳ کتاب حاضر رجوع شود.

می دانند.»

در پایان بحث، در مورد منشاء ایرانی اقوام یوئه—چی مجدداً به بریتانیکا، شماره ۹، سال ۱۹۸۴، صفحه ۸۴۰ تحت عنوان «جابه جایی اقوام ایرانی» اشاره می شود:
«اقوام ایرانی یوئه—چی در سال ۱۳۰ ق.م با کتیریا راتسخیر کردند...»

هزیمت یوچه ها از کان—سو:

در نیمه اول سده دوم قبل از میلاد، عشایر ترک هسیونگ—نوشکستی سخت بر یوچه ها وارد ساختند و پادشاه ترکان لائو—شانگ Lao—Chang (۱۶۱ تا ۱۷۴ ق.م) از کاسه سر^(۱) پادشاه^(۲) یوچه جام ساخت.

به نظر گوئشمید قبایل چادر نشین یوچه در سال ۱۷۷ قبل از میلاد مانند همه قبایل همسایه مطیع و منقاد قوم ترک نژاد هسیونگ—نوشدند و تا قبل از آن زمان یوچه ها بین تون—هوانگ Tun-Hwang^(۳) (مقصود «شا—چو») Sha-Tsheu و کی—لین—شان Ki-Lien-Shan می زیستند.^(۴)

مدتی پس از این شکست، اقوام یوچه به سرزمینهای غرب فرار کردند. بخش قلیلی از یوچه ها در میان تبتیان پناه گرفتند که به نام «یوچه های صغیر» معروف گشتند. اما اکثریت این قبایل از شمال صحرای گوبی گریختند و به طرف دره ایللی و حوضه «ایسی کول» مهاجرت کردند. تاریخ از این قوم به نام یوچه های کبیر یاد می کند.

یوچه ها در دره ایللی با مقاومت شدید قبایل ووسون Wu-Souen یا Wou-Soun روبرو شدند. مورخین، مردم این قبایل را کبود چشم و سرخ ریش معرفی می کنند. گوئشمید از این مردم با نام اوزون Usun یاد کرده است و می نویسد یوتشی ها که هنوز در مقرر جدید مستقر نشده بودند، مورد حمله، اقوام اوزون قرار گرفتند. کن—مو Kun-Mo پادشاه

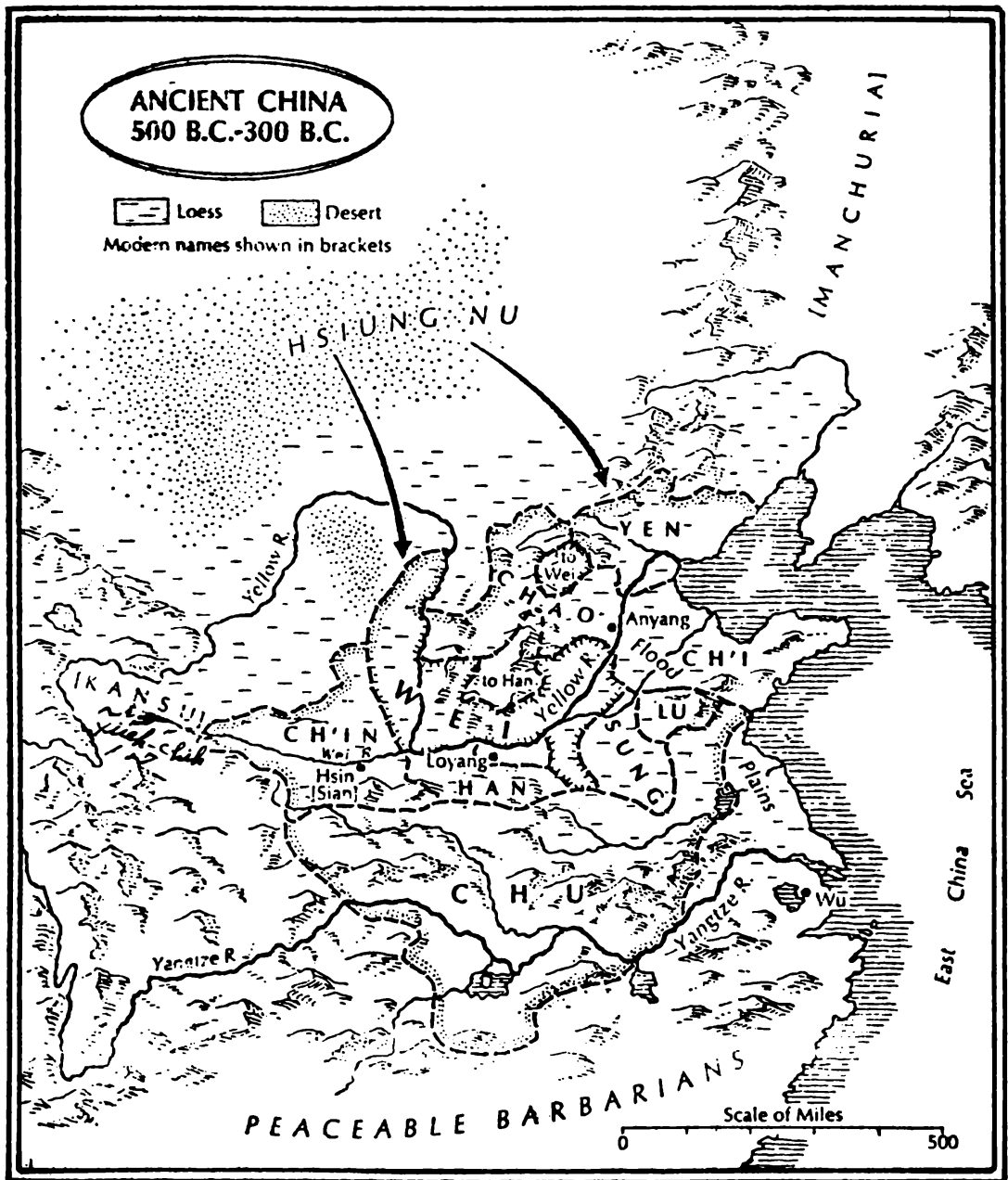
(۱) عملی که قرنها بعد، شاه اسمعیل اول صفوی (قرن دهم هجری) با دشمن خود شییک خان ازبک انجام داد و از کاسه سر او جام شراب ساخت و به میگساری مشغول شد.

(۲) اسم پادشاه یوچه ها تسانگ—لون Tshang-Lun بود، گوئشمید، همان کتاب، ص ۱۰۵.

3— National Geogrophy Atlas of the World, 4th ed., D صفحه ۱۴۰—۲

Tunhuang یا Tunhwang نزدیک مرز شرقی ایالت سینکیانگ، در شمال غرب ایالت کان—سودر منتهی الیه شمال غرب دیوار چین واقع شده است. نگارنده.

(۴) گوئشمید، همان کتاب، ص ۱۰۵.



Yüeh Chih به اصل نقشه اضافه شده است.

اوزون‌ها، یوچه‌ها را درهم شکست و آنان را مجبور کرد که باز هم به طرف مغرب کوچ کنند — و این زمان مطابق با ۱۳۸-۱۲۹ قبل از میلاد است^(۱). اوزون‌ها که تا آن زمان در مغرب قوم هسیونگ — نومی زیستند، هنگام مرگ شن — یو Shen-Yu سرکرده قبیله هسیونگ — نوقیام کردند و کن — موسرکرده اوزون‌ها از اطاعت هسیونگ — نوها سرپیچید.^(۲)

پژوهشگری چون ژارل شارپانتیه (Jarl Charpentier) نام «ووسوئن» را با لغات «آسیائی» (Asiaoi) یا «آسیوی»^(۳) نزدیک می‌کند و چون این دو لغت نام دیگری از ملت سارمات از نژاد «الن‌ها» است، بدین جهت «ووسوئن‌ها» را پدر و مادریا اجداد و بستگان «آلن‌ها» می‌دانند.

در شاهنامه فردوسی از آلن‌ها با نام آلان یاد شده و در جنگ میان خسرو نوشیروان با آلن‌ها چنین آمده است.

سپاه الانی شدند انجمن بزرگان فرزانه و رایزن
سپاهی که شان تاختن پیشه بود وز آزادمردی کم اندیشه بود
جالب است که کلمه آسیوی (Asioi) در تلفظ و در زبان ترکی و مغولی به لغت آلن نزدیک می‌شود.^(۴) (آز ریشه کلمه است. جمع آن به مغولی آزادی است). شارپانتیه نتیجه می‌گیرد که اوسون‌ها یا ووسون‌ها اجداد^(۵) ملت سارمات (یعنی ایرانیان شمالی) و آلن‌ها هستند.

حمله یوچه‌ها به دشت توران (ماوراءالنهر زمان اعراب) و تأسیس حکومت تخارها و کوشانها

یوچه‌ها به واسطه مقاومت و وسوئن‌ها به طرف سرزمینهای غربی و ماوراءالنهر^(۶) رانده شدند. بنا به گفته مورخین، منطقه تاشکند (چاچ)، فرغانه یا وان بزرگ و کاشغر مسکن ملتی

(۱) همان کتاب، ص ۱۰۷.

(۲) همان کتاب، صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸.

(۳) اشاره می‌شود که «اسی‌ها» یکی از اقوام یوچه بوده‌اند. نگارنده.

(۴) رنه گروسه، همان کتاب، پانوشته ۱۳ از ص ۷۴.

(۵) احتمالاً از اجداد اقوام آلن بشمار می‌رفتند — نگارنده.

(۶) به کار بردن نام «ماوراءالنهر» در این مقطع از تاریخ صحیح نیست، اما فقط به جهت اصطلاح رایج ذکر شده است. نگارنده.

بوده است که چینیان آنها را سو (Sseu) و پارسیان و هندیان آنها را چاکایاساکا و یونانیان آنها را به نام سکه Sakai می‌شناخته‌اند. این ملت که به نام سیت آسیایی در این منطقه سکنی داشته است، شاخه‌ای از خانوادهٔ عظیم سکاها یا به عبارت دیگر، از خانوادهٔ ایرانی استپهای شمال محسوب می‌شود.

گوتشمید می‌گوید «قبایل وان بزرگ (فرغانه)، تا — هیا (باختر) و آن — سی (پارت) از اقوام مستقر و بزرگ‌شمار بودند. همهٔ این قبیله‌ها از وان بزرگ گرفته تا آن — سی دارای چشمانی فرورفته و ریش و سیبلی پر پشت بوده‌اند، به لهجه‌های گوناگون صحبت می‌کرده‌اند، اما تنها خودشان زبان یکدیگر را می‌فهمیده‌اند (ایرانیها به لهجه‌های زبان زند سخن می‌گفته‌اند).^(۱) آداب و عادات آنها نیز شباهت بسیار به یکدیگر داشته، بزنان احترام بسیار می‌گذاشته‌اند، چندانکه مرد مطیع ارادهٔ زنش بوده است... وضع پارتی‌ها کاملاً برعکس این بود، زیرا در مستورنگاهداشتن زنان که از رسوم شرقی است افراط می‌کردند. افراد این سه قبیله همه معامله گرانی زیرک و کارآمد بودند و از راز ساختن ابریشم و رنگ آگاهی داشتند، اما از ذوب فلزات چیزی نمی‌دانستند... وان بزرگ* که محتمل است همان اوارنوی بطلمیوس و ورنه مذکور در وندیداد باشد، دولتی بود مستقل که جمعیت آن در قرن اول قبل از میلاد مسیح به سیصد هزار تن برآورده شده بود و هفتاد شهر از آن تبعیت می‌کرد.»^(۲)

رنه گروسه می‌نویسد: «بازگشت» یوچه‌ها، بین ملل چاکا وحشت و هراسی عظیم برانگیخت. بنا به گفته استرابون، قبایلی که به حرکت درآمدند و سغد و باختر را متصرف شدند، عبارت بودند از: «آزیوی» (Asioi)، «پازیانوی» (Pasianoï) «تخاروی» (Tokharoi) و «ساکارولی» (Sakaraulai) — و تمام این قبایل از شمال رودخانهٔ «یاگزارتس» یا سیحون به آنجا آمده بودند.

همانطور که قبلاً اشاره شد، ژارل شار پانتیه در لغت «آزی اوآ» (Asioi)، و تروگ پومیه Trogue-Pompee در لغت «آزیانوآ» (Asianoï) همان ملت «یوسون»^(۳)ها را می‌شناسند که در ایلی می‌زیستند و در مقابل یوچه‌ها قد علم می‌کردند.

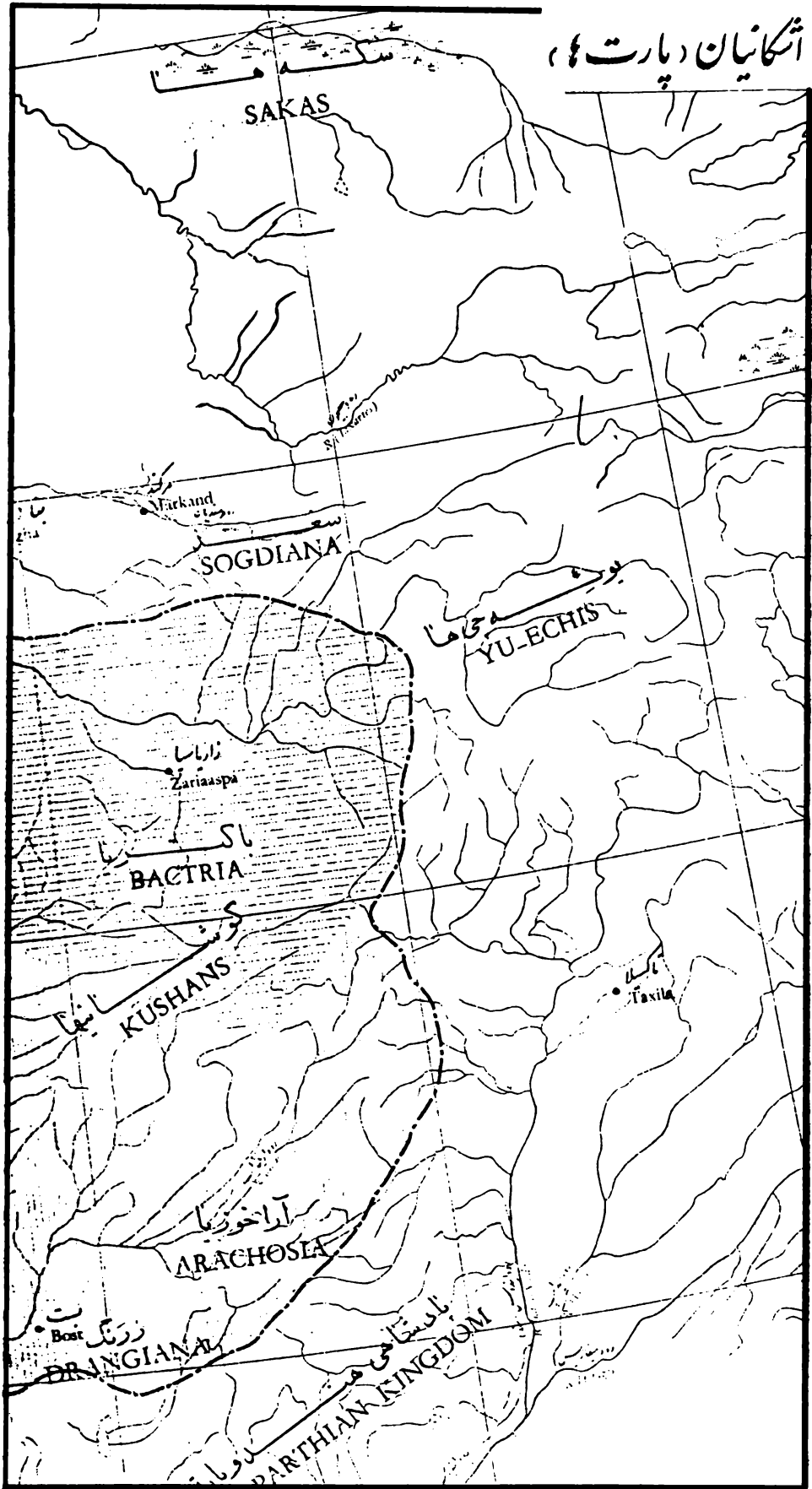
در این حمله بزرگ، قوم تخار هستهٔ مرکزی ملت یوچه به شمار می‌رفت. بنا بر روایت مورخ چینی سو — ماتسین وقتی که سفیر چین به نام چانگ کین در سال ۱۲۸ قبل از میلاد به

(۱) به رنه گروسه، همان کتاب، ص ۷۴.

(۲) گوتشمید، همان کتاب، صفحات ۱۰۹ و ۱۱۰.

* یا «فرغانه» که نام امروز آن «خفند» است. نگارنده.

آشکانیان (پارت) ۱



سفارت نزد یوچه‌ها آمد، تمام ناحیهٔ سغد، یعنی شمال جیحون، به تصرف آن اقوام درآمده بود و سمرقند* را پایتخت خود قرار داده بودند.^(۱)

قبلاً اشاره شد که «ووسون»ها از نژادهٔ اجداد آلن‌ها محسوب می‌شدند، و باز توجه شد که در حملهٔ یوچه‌ها به ماوراءالنهر، اقوام «آزی‌اوا» یا «آزیانوا» همان قوم و ووسون بودند. رنه گروسه در زیرنویس صفحهٔ هفتاد و دو می‌افزاید:

«... چنین بنظر می‌آید که قبایل «ووسون» نیز به منطقهٔ Illi ایلی مهاجرت نموده‌اند و آنها نیز مانند یوچه‌ها زیر فشار هسیونگ‌نوها از سرحدات شمال غربی چین مثلاً منطقه «سوبونور» و... گریخته و به ایلی آمده‌اند. آلبر هرمان [نیز] همین نظر را دارد...»

لذا ملاحظه می‌شود که یوئه-چی‌ها و ووسون‌ها، هر دو قوم از یک منطقه، یعنی از سرحدات شمال چین و تحت فشار ترکان هسیونگ-نو گریختند و ابتدا به ایلی رفتند و سپس در جریان رویدادهای بعدی (سدهٔ دوم قبل از میلاد) ضمن فشردن دست اتحاد، به باختران حمله کردند. هر دو قوم از نژاد سیت و ماسازت، یعنی از خانوادهٔ بزرگ سکاها هستند.

همانطور که در ابتدای این نوشتار شرح داده شد، اگر احتمال دهیم که «کارتاسیس» همان کلمهٔ قارداش به زبان ترکی بوده باشد که در نبرد اسکندر کبیر بر سیحون به گوشها نشست، می‌توانیم ادعا کنیم که زبان ترکی لااقل در سدهٔ چهارم قبل از میلاد در میان بعضی قبایل یوچه و آلن یا سیت‌ها و سارمات‌ها و ماسازت‌ها به عبارت دیگر، میان بعضی از اقوام تورانیان استپهای شمال، زبان آشنایی بوده، بخصوص میان سکائیانی که در مجاورت با اقوام آلتایی ترک هسیونگ-نوبه سر می‌برده و مدتی را نیز تحت انقیاد آن عشایر ترک روزگاری گذرانده‌اند. باید توجه داشت که قدمت عشایر ترک هسیونگ-نو^(۳) به قرن‌ها قبل از آن وقایع می‌رسد، به

* نام قدیم این شهر «مرکند» بوده است به نقشه صفحه ۷۶ رجوع فرمایید.

(۱) Sse-Ki اثر Sse-ma-t sien (صد سال قبل از مسیح) ترجمهٔ بروسه Brosset در مجلهٔ جدید آسیائی

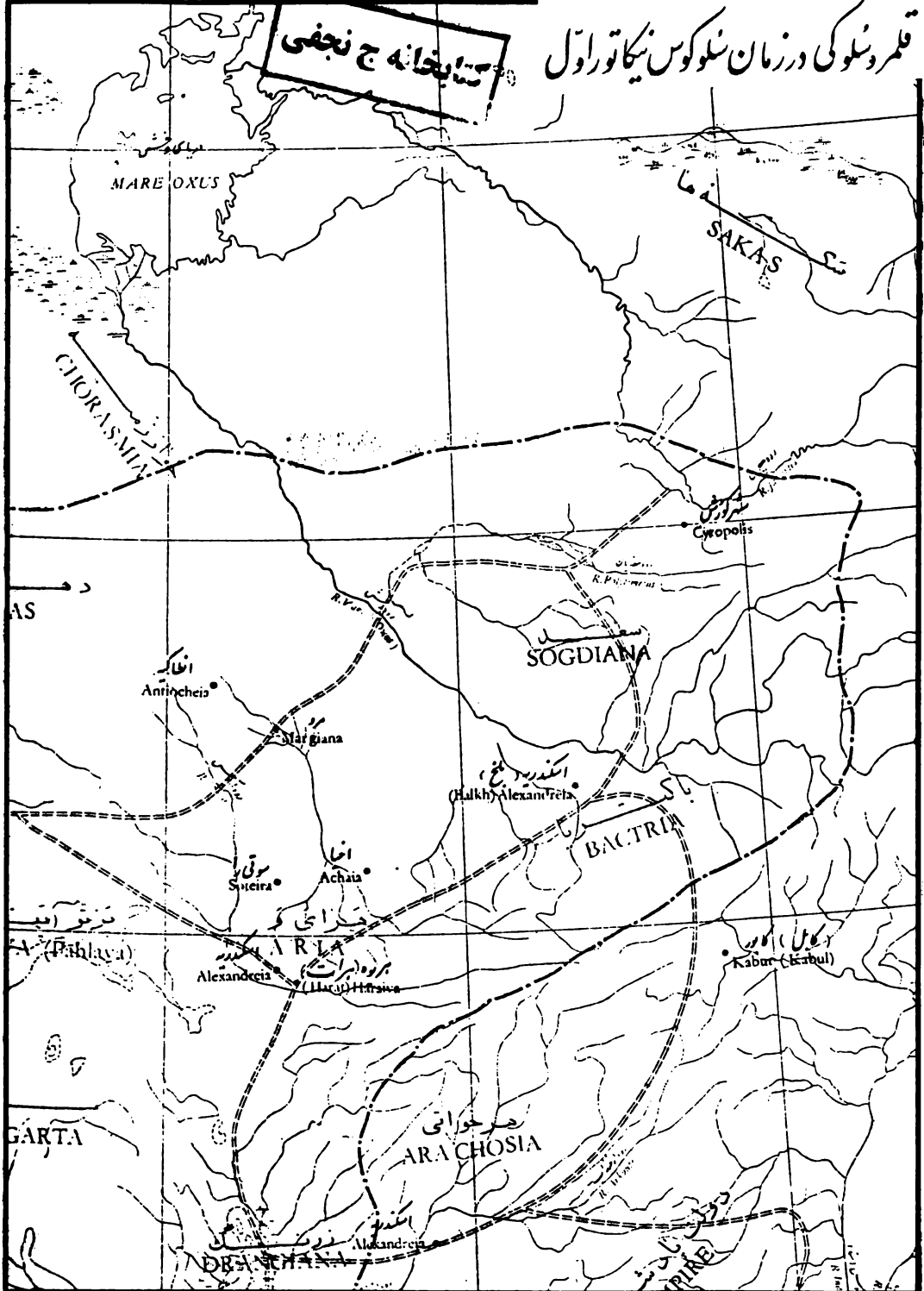
(Nouv. Journ. Asiat. II) صفحهٔ ۴۱۸ به بعد، به نقل از گوتشمید، همان کتاب، ص ۱۰۵.

(۲) نولدکه در مقدمه کتاب تاریخ ایران...، تالیف گوتشمید صفحه ۲۳ شرح می‌دهد که وی زمان به این عقیده پای‌بند بود که کارتاسیس معادل قارداش به زبان ترکی است و به این علت نخستین اثر از ظهور قوم ترک نژاد در میان سکاها را وی حدس زده و به گوتشمید یادآوری نموده است و می‌افزاید که دیگر وی (نولدکه) چندان به این عقیده اعتقادی ندارد، اما در اینکه کارتاسیس معادل واژه ترکی یعنی برادرش می‌باشد، صریحاً مورد نفی نولدکه نمی‌باشد و آن را مردود ندانسته است.

(۳) جهت اطلاع بیشتر از این قوم به کتاب امپراطوری صحرانوردان نوشته رنه گروسه مراجعه شود.

قلمرو سلوکی در زمان سلوکوس نیکاتور اول

استانخانه ج نجفی



طوری که تاریخ قدیم چین از آنها به نام هون—نو و درازمنه بسیار دورتر، یعنی ۹۰۰ قبل از میلاد، از آنها به نام «هو» یاد کرده است.

اشاره شد که طخارها در حمله به ماوراءالنهر هسته‌ی اصلی و مرکزی اقوام یوچه بودند، و بعدها نتیجه این حمله بزرگ، ایجاد تمدنهایی گردید که تاریخ از آنها به نامهای تمدن طخاری و کوشانی یاد می‌کند. به گفته‌ی مورخین، زبان آنها زبان ایران شرقی بوده و به ادیان بودایی و نستوری و مانوی تمایل نشان می‌داده‌اند.

جنگهای ایران و توران:

دائرة المعارف فارسی، تورانیان را از اقوام ماساگت یا ماساژت معرفی کرده یعنی همان اقوامی که آنها را در این کتاب، به نقل از دیاکونوف، با یوچه‌ها برابر دانسته است. گوتشمید، ماساگت‌ها را یکی از اقوام باستانی چادرنشین از تیره ایرانی یاد کرده و نوشته است که ایرانیان شرقی در برابر فاتح بیگانه، یعنی اسکندر، با سرسختی از خود دفاع کردند—بخصوص ایرانیان باختر و سغد که در نبردهای مداوم با تورانیان ورزیده و آبدیده شده بودند و تعصبی بیشتر از پارسیان ناز پرورده داشتند. آنها به راحتی می‌توانستند با قبایل چادرنشین بیابانگرد که از قدیم با هم دشمنی داشتند، متحد شوند—از اینرو است که می‌بینیم اسپیتامن* به ماساگت‌ها پناه می‌برد. (۱)

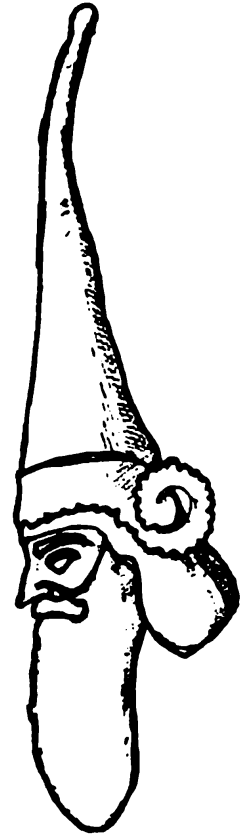
از ماساگت‌ها «... در کتیبه داریوش واقع در بیستون بعنوان «سکه‌های تیز خود» یاد شده. بنا به اظهار هرودوت کوروش کبیر با ملکه این قوم بنام Tomyris (۵۹۲ قبل از میلاد) وارد جنگ شد و در این جنگ کشته شد. داریوش کبیر در سال ۵۲۰ قبل از میلاد بر پادشاه آنها بنام Skuncha پیروز گردید.» (۲)

زنه گروسه درباره ماساژت‌ها می‌نویسد: «... ماساژت‌ها Masagetes که در جنوب شرقی دریایچه ارال سکونت داشته هرودوت (مجلد اول فصل ۲۰۱) آنها را در زمره سیت‌ها محسوب می‌دارد و نام آنها بایرانی «ماسایاگاتا» می‌باشد که بمعنای ماهیگیر

* سردار سپاه سغد— «و سرانجام سکاها سر اسپه تا مین را بریده» و برای اسکندر فرستادند. رجوع کنید به دکتر محمدجواد مشکور، ایران در عهد باستان، چاپ چهارم، سازمان انتشارات شرق، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۹۶.

(۱) گوتشمید، همان کتاب، ص ۳۹.

(۲) مترجم تاریخ ایران، اثر گوتشمید در پانوشته ۴، صفحه ۳۹ به نقل از دائرة المعارف بزرگ بروکهایس، چاپ



سکونخا پیشوای سکا‌یان (اسکیتها، ماساگتها؟).
پایان قرن ششم قبل از میلاد. نقش گزته ماندی از
تصویر برجسته صخره بیستون (۱).

است... بعضی از نویسندگان قدیم مانند دیون کاسیوس Dion Cassius و آرین Arrien
ماساژت‌ها را اجداد اقوام سارمات^(۲) Sarmate و الن Alain می‌دانند.^(۳)
بهرحال، زمان حمله یوچه‌ها و ماساژت‌ها و بطور کلی اقوام ساکا به بلخ و مرو مصادف
است با اوج حملات حماسی و جنگهای ایران و توران.
بسیاری از قهرمانان حماسی شاهنامه، از این زمان به بعد و تادوران ساسانیان جنبه‌های
واقعی تری می‌یابند. می‌توان گفت که این قهرمانان یا «پهلوانان» در حقیقت از زمره شاهان
و شاهزادگان و سرکرده‌های پارتها و سکاها و یا سکیت‌ها شمرده می‌شده‌اند.

(۱) ا. م. دیاکونوف، همان کتاب، ص ۲۳۲.

(۲) به نقل از کتاب «ایران و ترکان در روزگار ساسانیان» تألیف عنایت‌الله رضا — چاپ ۱۳۶۵ صفحه ۵۸:
«... می‌دانیم که بنا بر اسطوره‌ی ایرانی فریدون سه پسر به نامهای ایرج و سلم و تور داشت... نام سلم در
نوشته‌های باستان به صورت «سرم» آمده است. طبری نیز نام این فرزند فریدون را به صورت «سرم» آورده است...
کشور سرم در اوستا سئیریم آمده است.

اقوام این سرزمین در تاریخ «سرمت» شناخته شده‌اند...»

(۳) رنه گروسه، همان کتاب، پانوشته ۱ از ص ۳۷.

رویدادهای عهد عتیق:

اقوام «یاجوج و ماجوج»

سابقه تاریخی اقوام سکیت یا سکاها به قرن‌ها قبل از این وقایع مربوط می‌شود. بسیاری از مورخین و محققین ردپای این اقوام را از زمان امپراطوری مادها در ایران دنبال کرده‌اند، منجمله سر جهانگیر کورجی کویاجی Sir Jahangir Cuverjee Coyajee از پارسیان هند که می‌توان او را از جمله محققین کتب تاریخی و حماسی ایران علی‌الخصوص درباره‌ی شاهنامه محسوب داشت، در مورد اقوام سکیت در ادوار حکومت مادها می‌نویسد:

«... می‌توان گفت که بیشتر آشفستگیها و هول و هراسهای دوران دهاک بر اثر اعمال ویرانگرانه مهاجمان سکیت پدید آمده بود که نه تنها ایران بلکه آشور و سوریه و فلسطین را نیز مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند و به دلایل تاریخی، فرمانروایان ماد در فراهم ساختن زمینه تهاجم سکیتها دست داشته‌اند...»^(۱)

مؤلف مزبور در ادامه مطلب می‌افزاید:

«... در عهد عتیق نیز نوحه‌های (ارمیا) و کتابهای (حزقیال) و (حقوق) شاهدهی است بر خاطرات وحشتناک قوم یهود از رویدادهای آن روزگاران. در داستان «جوج و ماجوج» که حزقیال نقل کرده است، آشکارا می‌توان چهره اقوام سکیت را باز شناخت همچنین است داستان اقوام (یاجوج و ماجوج) در روایتهای اسلامی که پایان کار جهان، بدانها نسبت داده شده است... و می‌توان با می‌یر Meyer همداستان بود که تهاجم سکیتها از هر جهتی نتیجه سیاست و روش پادشاهان ماد در قبال این اقوام بوده است، زیرا فرمانروایان ماد سعی داشتند که قبایل ماد را با کیمریها و سکیتها متحد سازند تا بهتر بتوانند در برابر آشوریها ایستادگی کنند. اما سکیتها ناگهان به عنوان متحد مادیها به ایران هجوم بردند^(۲) و همه کارها را بسود خویش پایان بخشیدند...»^(۳)

دیاکونوف محقق و آکادمیسین معروف روسیه شوروی در تألیف تاریخ ماد می‌نویسد:

«... از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد — چه از روی اصطلاحات جغرافیایی و چه اسامی

(۱) کتاب آئینها و افسانه‌های ایران و چین باستان. تألیف سر جهانگیر کورجی کویاجی ترجمه جلیل دوستخواه. سازمان کتابهای جیبی صفحه ۱۷۶.

(۲) در اینمورد مراجعه کنید به ا.م دیاکونوف، همان کتاب صفحه ۲۶۵ «۲۸» سال حکمرانی اسکیتها (بر مادها) با سالهای ۶۵۲ تا ۶۲۵ قبل از میلاد مطابقت دارد».

(۳) سر جهانگیر کورجی کویاجی همان کتاب، ص ۱۹۰.

خاص — پیشرفت عنصر لسانی ایرانی از مشرق به طرف غرب آشکارا مشهود می باشد. با در نظر گرفتن رابطه زبان ماد با زبانهای آسیای میانه^(۱)، شکی نمی توان داشت که منشاء قومی «آریاییها» از آسیای میانه بوده است»^(۲).

بزعم دیاکونوف، اتحادیه ماد از شش قبیله بوسیایان Bousai پارتاکنیان Paretakenoi استروختیان Stroukhates اریزانتیان Arizantoi و مغها Magoi و بودیان تشکیل شده بود که «فقط نام آریزانتیان اشتقاق روشن از ریشه ایرانی دارد. و ظاهراً باید کلمه ایرانی آریا-زنتو» (Arya-Zantu) یا «قبیله آریاییها» باشد»^(۳) دیاکونوف در ادامه مطلب می افزاید «تنها مورد استعمال مجاز اصطلاح آریایی... درباره اقوامی است که در ازمنه باستانی خود خویشتن را آریا می نامیدند. هندیان و ایرانیان (پارسیان) و مادها و اسکیثها و آلانها و اقوام ایرانی زبان آسیای میانه خود را آریا می خواندند...»^(۴) دیاکونوف قبایل کیمری و اسیکتها را هم عصر^(۵) توصیف می کند و می نویسد: «می توانیم کیمریان قرن هفتم ق.م. را قبیله ای ایرانی بشناسیم»^(۶)، و در مورد اسکیثها می نویسد: «قبیله ای که به آسیای مقدم هجوم کرد خویشتن را (اشکیدا) مینامد»^(۷)، و سپس می افزاید: «بنظر ما «اشکیدا» نام یکی از قبایل ایرانی زبان بود— که از روی آثار باستانشناسی «ماقبل اسکیت» شمرده می شود— و در قرن هفتم ق.م در قفقاز شمالی می زیسته و به قفقاز جنوبی نفوذ کرده است و بعدها یونانیان به طور عموم تمام صحرائشینان شمالی را به نام آن قبیله خواندند.»^(۸) دیاکونوف درباره ۲۸ سال فرمانروایی اسکیثها بر مادها می نویسد «... فرمانروایی اسکیثها از بعضی جهات برای مادیها واجد اهمیت بود. از یک سو با فن و تاکتیک سواری و تیراندازی اسکیثها آشنا شدند... از دیگر سو حاکمیت اسکیثها^(۹) به

(۱) آسیای میانه شامل جلگه توران — پامیر و تیان شان است. (نگارنده).

(۲) ا. م. دیاکونوف، همان کتاب، صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶.

(۳) همان کتاب، ص ۱۴۲.

(۴) همان کتاب، ص ۱۴۳.

(۵) همان کتاب، ص ۲۲۳.

(۶) همان کتاب، ص ۲۲۵.

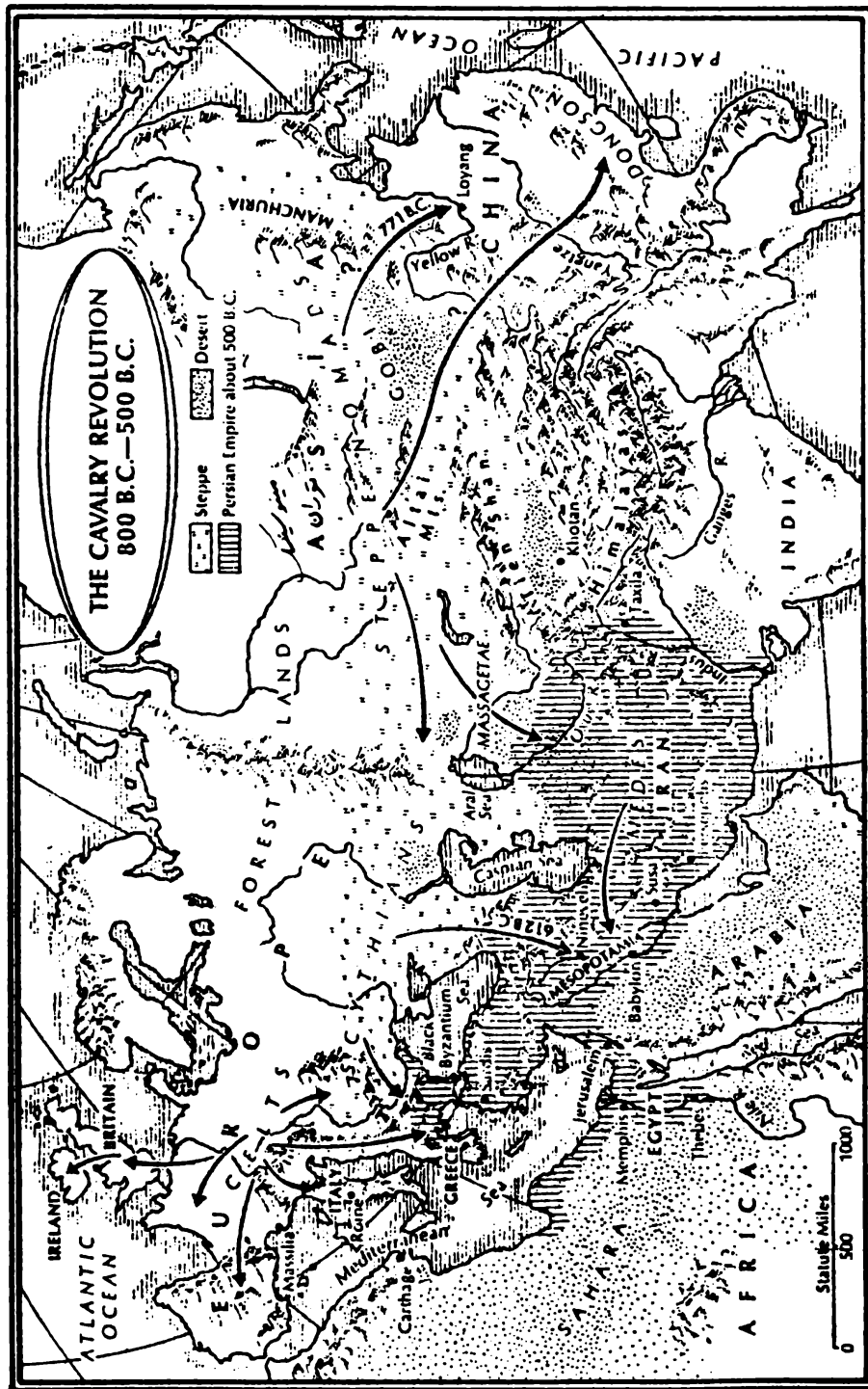
(۷) همان کتاب، ص ۲۲۶.

(۸) همان کتاب، ص ۲۲۷.

(۹) گیرشمن، همان کتاب ص ۱۱۰ — سکاکیان در جنوب دریاچه اورمیه مستقر شدند و پایتختشان Sakkas یا سقز نام گرفت.

تدوین یک زبان بین القبایل، که نه تنها در قلمرو خاص پادشاهی ماد بلکه در سراسر خاک کشور بسط یافت، کمک کرد: زبان ایرانی مادیها به قدری به زبان ایرانی اسکیتها نزدیک بود که تفاهم میان ساکنان پادشاهیهای اسکیت و ماد را مقدور می ساخت.»^(۱)

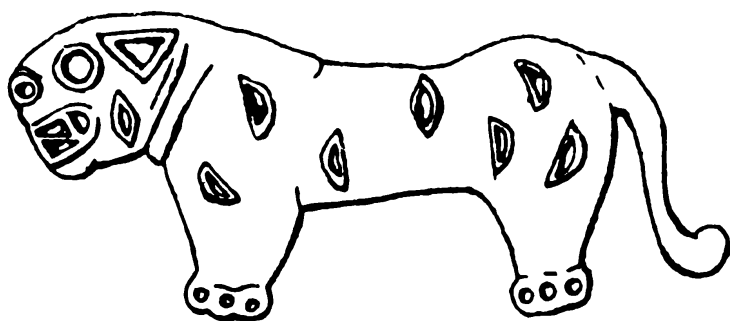
(۱) ا. م. دیاکونوف، همان کتاب، ص ۲۶۶.



آغازیستازی سیت‌ها و ماسازت‌ها از آلتایی و سبیره بسوی ایران شمالی و غربی و آسیای صغیر در قرن نهم قبل از میلاد و پیامدهای قومی آنها در قرون بعد.

«نقاط مینوسینسک و توران به اصل نقشه اضافه شده است.»

«به مطالب صفحات ۵۷ - ۵۸ کتاب حاضر رجوع فرمائید.»



فصل سوم

منشاء نژادی

هونها و گزیده‌هایی

از تاریخ هونها و تورانیان

منشاء نژادی هونها

اسکیتها یا سکیتها هر چند از نژاد ایرانی بودند، اما از نظر مادها بیگانه شمرده می شدند، همانطور که تورانیان هم‌نژاد آریا نیز دشمن ایرانیان محسوب می شدند. «در اوستا کلمه تور بصورت تورا^(۱) Tura آمده و از قبیله تور با صفت اسواسپه^(۲) Asu Aspa یعنی دارنده‌ی اسب تیزرو سخن رفته است. کشور توران در اوستا توری‌یانا^(۳) Turyana آمده است. محل قوم تور در اوستا در حوالی کنگهه Kangha (کنگ دژ) آمده است.»^(۴)

بعضی از دانشمندان معتقدند که تورانیان قدیم که در عصر اوستایی می زیسته‌اند، ترک زبان نبوده بلکه سکایی و آریان‌نژاد بوده‌اند. از طرف دیگر، می دانیم که ارجاسب پس از افراسیاب بزرگترین پادشاه تورانیان بوده و از قبیله^(۵) خیونی^(۶) ها محسوب می شده است. (خیونیها اقوامی بوده‌اند که در زمان یزدگرد دوم (۴۵۷-۴۳۸ میلادی) در شمال صحرای^(۷) مرو و بایانگردی می کردند و در عهد اوستا هی ثونه Hyauna نامیده می شدند).

(۱) در اطلس جغرافیا کلمه تورا Tura دقیقاً در قلب سیبری به چشم می خورد.

(۲) مادها و پارتها اسب را Aspa می نامیدند (نگارنده).

(۳) در اطلس National Geography صفحه ۱۴۰-AB-۱۲-۱۱- محلی بنام تورانا Turana در ماوراء شمال چین در خاک شوروی به چشم می خورد. همچنین در همان صفحه ۱۴۰ دو نقطه با مشخصات جغرافیائی B4 شمال مغولستان (جنوب غرب دریاچه بایکال) و A2 نزدیک قیزیل واقع در شوروی (جنوب سیبری) شمال غرب مغولستان، کلمه توران Turan به طور واضح به چشم می خورد. (نگارنده).

(۴) دکتر محمد جواد مشکور، همان کتاب، ص ۱۱۱.

(۵) همان کتاب، ص ۱۱۳.

(۶) کریستن سن، تاریخ کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، ص ۳۴.

(۷) رنه گروسه، همان کتاب، ص ۱۳۸.

زنه گروسه خيونيها را از قبایل هون می داند و هونها را شاخه ای از ترکان غربی هسیونگ—نومی شمرد. نگارنده با توجه به رویدادهای تاریخی، خیونی ها^(۱) را قبیله ای از بازماندگان قبایل یوئه—چی می داند. زرتشت در جهاد با همین قبیله ائی ئونه^(۲)، یا هیئ اُون، یا خیونه، و یا به عبارت دیگر، مردم «هیون»^(۳)، یا خیون و به دست یک تورانی آریایی به نام «توربرات اتروخش» کشته شد. خیونیها قبیله ای از قبایل تورانی بوده اند که بعدها از ماوراء سیحون به منطقه ماوراءالنهر و خراسان بزرگ کشیده شدند.

«بریتانیکا». در شرح تاریخ ترکستان غربی می نویسد:

«در قرن چهارم بعد از میلاد منطقه ترکستان غربی بوسیله هونها مورد تجاوز قرار گرفت این قبایل که احتمالاً شاخه شمالی اتحادیه های قبلی هسیونگ—نوبودند از ماوراء استپها بسوی سیردریا پیش تاختند. هونها با امواج حملات موفقیت آمیز خود سفد را فتح نمودند این اقوام عملاً از سه گروه مشخص تشکیل شده بودند که عبارت بوده اند از خیونی ها Chionites کیداریها Kidarites و هفتالیها Hephthalites و به مدت ۲۰۰ سال هونها مرزهای شرقی امپراطوری ساسانی را تهدید می کردند اما در سال ۵۵۹ میلادی بتوسط خسرو انوشیروان و ترکان غرب درهم خرد گردیدند.»^(۴)

زنه گروسه در کتاب «امپراطوری صحرانوردان» کیداریها را از یوچه هاما می داند.^(۵)

گوتشمید در «تاریخ ایران»، صفحات ۲۴۴ و ۲۴۵ در مورد کیداریان می نویسد: «آنها از بازماندگان کوشانیان کوچک هستند». [و منظور از کوشانیان کوچک، بازماندگان امپراطوری کوشانیان است. (نگارنده)].

دکتر محمد جواد مشکور در تاریخ «ایران در عهد باستان»، صفحه ۴۹۵ به کیداریان اشاره می کند و می نویسد: «حکومت کوشانیان کوچک را در باختر کیداریان می نامند...»

(۱) دکتر محمد جواد مشکور— همان کتاب، در صفحه ۴۲۴:

«... بنا بقول مارکوارت در کتاب ایران شهر، خیونان در ابتدا با اسم هون سفید خوانده می شدند، و این عنوان بعدها به هفتالیان اطلاق شده است». همان اثر صفحه ۴۹۶: «... و همین طور خیونی ها که آنان را از کوشانیان کوچک و یفتالی ها دانسته اند و در حوالی کابل مسکن داشتند.»

(۲) کریستن سن، همان کتاب، صفحات ۵۲ و ۱۴۲.

(۳) دکتر محمد جواد مشکور، همان کتاب صفحه ۶۶.

(۴) بریتانیکا، شماره ۱۸، سال ۱۹۸۴، ص ۷۹۲.

(۵) زنه گروسه، همان کتاب، صفحات ۱۳۹ و ۱۴۰.

«بریتانیکا» پس از شرحی که در مورد یوچه‌ها، یا یوئه — چی‌ها می‌دهد که ذکر آن رفت، می‌نویسد: «در سال ۴۰۰ میلادی حکومت کیدارها در قندهار بروی کارآمد و تا سال ۴۵۰ میلادی پا برجا بود و بدست هیاطله یا هفتال‌ها که خود قومی دیگر از قبایل یوئه — چی بودند سرنگون شد.»^(۱)

پروکوپوس (Procopius) در سده ششم میلادی درباره اقوام هیاطله می‌نویسد: «هیاطله مانند سایر طوایف «هون» چادر نشین و سیار نیستند و مدتهاست که در سرزمین حاصلخیزی اقامت دارند... در میان نژاد هون تنها این طایفه هستند که پوست سفید دارند و قیافه آنها زشت و بدمنظر نیست...»^(۲)

«تاریخ ایران کمبریج» درباره قومیت ایرانی هیاطله می‌نویسد: «... قومیت ایرانی هفتالیست‌ها اخیراً به توسط ر — گیرشمن R.Ghirshman تأیید و اثبات شده است...»^(۳)

تاریخ «ایران در عهد باستان» درباره هیاطله می‌نویسد: «یفتالیها مردمی سفیدپوست بودند و از اینرو بسیاری از دانشمندان آنانرا از یوئه چی‌ها شمرده با کوشانیها از یک نژاد می‌دانند. آنان بعد از مهاجرت از ایالت کانسوی چین بغرب آسیا، از برادران یوئه چی خود در آسیای مرکزی جدا شده مدتی در حوالی کوههای تبت سکونت نمودند...»^(۴)

همچنین «تاریخ ایران» تالیف تنی چند از دانشمندان شوروی درباره اقوام هیاطله چنین می‌نویسد:

«... هیاطله یا «هون‌های سفید» با یوئجی‌ها که نامشان در منابع چینی مذکور است خویشی داشتند... هیاطله پس از پیروزی بر کیداری‌ها بلاواسطه با ایرانیان همسایه شدند. نواحی سفد و خوارزم جزو کشور ایشان گشت و صاحب چاده ابریشم شدند و هندوستان شمالی را به تصرف درآوردند. کرانه خاوری دریای خزر و بخشی از خراسان نیز در دست ایشان بود...»

وقوع برخورد میان دستجات مختلف هون موجب حرکت و رفت و آمد ایشان می‌شد

(۱) بریتانیکا — سال ۱۹۸۴ فهرست X صفحه ۸۴۲.

(۲) پروکوپوس، جنگهای ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

(۳) تاریخ ایران کمبریج — جلد پنجم — صفحه ۴ — زیرنویس شماره یک.

(۴) دکتر محمد جواد مشکور، همان کتاب، ص ۴۹۷.

هون‌ها در طول کرانه دریای خزر به حرکت درآمده و می‌کوشیدند از معبر دربندعبور کنند ولی پادگان ایرانی آنجا راه ایشان را سد کرده بود. بدین سبب از طریق دیگر حرکت کردند و از ایبری (گرجستان) گذشته به قرای ارمنی هجوم آوردند...»^(۱)

دکتر جواد هیئت با استناد به منابع موثق در تألیف خویش پس از شرحی از مهاجرت سکاها (اسکیت‌ها) در ازمنه قبل از میلاد درباره هونها می‌نویسد: «مهاجرت‌های بعدی در قرن‌های چهارم و پنجم میلادی با آمدن هونها صورت گرفته است. در منابع ارمنی از هونها سفید بنام خیلندورک یا خیلنتورک یاد شده (مارکوارت ایران‌شهر ص ۹۶)^(۲).

ملاحظه می‌شود که هر سه قوم خیونی‌ها، کیداریها و هفتالیت‌ها از اقوام ایرانی و وابسته به یوئه چی‌ها و از نژاد سکاها، یا به عبارت دیگر، از شاخه تورانیان هستند که به واسطه ائتلاف احتمالی آنها با اقوام ترک شاخه شمالی هسیونگ - نوها به طور کلی در تاریخ به نام «هون سفید» نامیده شده‌اند - که از نظر نژادی اشتباه محض است. خیلنتورک‌ها یا اقوام ترک، کیداریها، خیونیا و هفتالیت‌ها همان یوچه‌ها و یا شاخه تورانیان «آلتایی - اورال» هستند که احتمالاً با صورتی چینی و با پوستی زرد (هفتالیت‌ها سفیدپوست بودند) و گاه حتی با لهجه‌های ترکی^(۳) در صحنه‌های تاریخی ایران باستان و در اشعار فردوسی به صورت ترکان و چینیان ظاهر می‌شوند. فردوسی جهت اهمیت دادن به نبردهای تاریخی، رهبر آنها را گاه فغفور چین می‌نامد و سپس به واسطه حس میهن دوستی و برای تحقیر دشمنان ایران زمین، فغفور چین و ترک و تورانی را در صحنه نبرد به خاک می‌نشانند:

چوخاقان^(۴) چنین این سخن‌ها شنید ز چین و ختن لشکری برگزید

(۱) پیگولوسکایا، یا کوبوسکی، پتروشفسکی...، تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز انتشارات پیام، ۱۳۶۳، ص ۹۲.

(۲) دکتر جواد هیئت، همان کتاب، صفحات ۱۶۸ و ۱۶۹.

(۳) ریچاردن. فرای، تاریخ بخارا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، سال ۱۳۶۵، صفحات ۲۷-۲۸: «هفتالیان که از شرق اقصی آمده بودند از زبان کوشانها که زبان ایرانی با کتربا بود اقتباس کردند... گرچه بعید نیست که عناصر ترک و التایی نیز در میان هفتالیان بوده باشند، اما بخش عمده مردم از نظر زبان ظاهراً و از نظر فرهنگ قطعاً ایرانی بوده‌اند.»

(۴) پروفیسور کاهن Cahen در کتاب «ترکیه قبل از عثمانی»، در صفحه ۳ می‌نویسد:

«خان یا خاقان عنوانی است که از تخارها گرفته شده است.» وی در صفحه ۲ همان کتاب انتساب اقوام اوغوز دوگر را به تخارها تأیید می‌کند.

پس آگاهی آمد به بهرامشاه
 بمرو اندر آورد خاقان سپاه
 چه خوابان چینی گرفتار شد
 بمرو اندر از چینیان کس نماند

که آمد ز چین اندر ایران سپاه
 جهان شد ز گرد سواران سپاه
 از آن خواب آنگاه بیدار شد
 بکشتند وز چینیان بس نماند

«... شاپور دوم در خلال جنگهای خویش با رومیان از طرف مرزهای شرقی کشور مواجه با حملات عشایر خیون گردید و پس از یک اردوگشی طولانی بر علیه آنها (۳۵۸-۳۵۳ میلادی) به مسوپوتامیا Mesopotamia بازگشت و با کمک عشایر خیونی شهر آمیدا (دیار بکر کنونی) را تصرف نمود...»^(۱) در اوایل سده پنجم بعد از میلاد، واحه های کشاورزی ماورای جیحون را کوچ نشینان خیون و افتالیت فتح کردند، و این زمان مصادف است با سلطنت یزدگرد اول (۴۲۰-۳۹۹ میلادی).

«قباد ساسانی نیز که بعد از هشت سال پادشاهی در سال ۴۹۶ میلادی زندانی و به «قصر فراموشی» سپرده شد به وسیله خواهر و یا زنش و جوانی بنام سیاوش که نسبت به او وفادار بود از زندان فرار کرد و به دربار پادشاه هپتالیان رفت و سالیانی چند در نزد آنان به عنوان گروگان بسربرد»^(۲).

«تاریخ ایران» درباره شاپور دوم و رابطه او با اقوام خیونی می نویسد:

«از خصایص شاپور دوم ذکاوت، شجاعت، بیرحمی، استعداد و نبوغ نظامی را - که لشکرکشیهای موفقیت آمیز وی خود شاهد آن است - می توان برشمرد. وی رجلی بود سیاسی به معنی و مقیاس وسیع و درباره شایستگی مقام شاهی خویش و قدرت حکومت و اهمیت زمامدار ایران یعنی شاهنشاه نظری بلند داشت... مرز شمال خاوری ایران نیازمند توجه خاص بود زیرا که قبایل «هون و هیونیت» به تاراج و غارت نواحی سرحدی پرداخته بودند. لشکریان شاپور هیونیت ها را دفع کردند.

طبق پیمان صلحی که منعقد شد هیونیت ها متحد ایرانیان گشتند و سکایان سکستان (= سیستان، نگارنده) که تقریباً از ایران جدا شده بودند نیز چنین کردند. پس از آنکه شاپور وضع خویش را بدین طریق در خاور استوار ساخت توانست مجدداً نیروهای خود را متوجه مغرب سازد... ایرانیان شهرآمد (دیاربکر) را محاصره کردند و در سال ۳۰۹ میلادی پس از مقاومت سختی که از طرف محصوران به عمل آمد آن را متصرف گشتند. شاپور به شخصه فرماندهی

(۱) بریتانیکا، شماره ۹، سال ۱۹۸۴، ص ۸۵۰.

(۲) دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، صفحات ۴۴۷-۴۴۶.

لشکریان را عهده دار بود». (۱)

متحدینی که به اتفاق وی وارد پیکار شدند عبارت بودند از گرومبات پادشاه هیونیت‌ها و پادشاه آلبان. آمین مارتسلین که شاهد وقایع و همراه و منشی ژولین امپراطور روم بوده و در شهر محصور اقامت داشته چنین می نویسد:

«شخص شاهنشاه سوار بر اسب، بلندتر از همه، پیشاپیش لشکریان خویش روان بود و تاج طلایی به شکل سر قوچ و مرصع به جواهر بر سر داشت. وی را مأموران ارشد و ملتزمان رکاب از قبایل مختلف احاطه کرده بودند... ایرانیان گرداگرد دیوارهای شهر را در میان گرفتند: بخش شرقی... به عهده هیونیت‌ها بود... و بخش شمالی را آلبان‌ها اشغال کرده و در مقابل دروازه‌های غربی سکستانی‌ها (مردم سکستان) که از تمام جنگجویان دلیرتر بودند مستقر گشته بودند». (۲)

تاریخ فوق‌الذکر پس از شرح حال فیروز و شکست او در برابر پادشاه هیاطله و شرح حال قباد می نویسد: «مبلغی که هیاطله مطالبه کرده بودند به قدری زیاد بود که پیروز نمی توانست یکباره بپردازد. مقدار پولی که پیروز پرداخت بیست کیسه بود و وی در مقابل ده کیسه باقی «فرزند خویش قباد را به رسم گروگان نزد هیاطله باقی گذاشت» و این واقعه در تاریخ زندگی قباد نقش مهمی بازی کرده». (۳)

فیروز پادشاه ساسانی عاقبت به دست اقوام هیتال کشته شد. رئیس این قوم اخشونوار یا اخشونواز بوده که ظاهراً این اسم از لغت سغدی خوشوان است و نامی آریایی است. فردوسی می فرماید:

نمانم به جایی پی خوشنواز به هیتال و ترک از نشیب و فراز
مناره برارم بشمشیر و گنج ز هیتال تا کس نباشد برنج
و بالاخره اشاره به این نکته نیز جالب است که ظل السلطان مسعودی در تاریخ خود به نام «تاریخ مسعودی» دربارهٔ ورود اتراک به کشور ایران اشاره دارد و می نویسد (۴): می توان اشکانیان را از ترکان ایران و هیتالها یا هیاطله را از ترکان توران محسوب داشت. اینکه چرا او اشکانیان را از ترکان تصور نموده اشاره‌ای نکرده است اما این موضوع می تواند جدا از این

(۱) پیگولوسکایا، یا کوبوسکی، بطروشفسکی...، همان کتاب، ص ۷۴.

(۲) همان کتاب، ص ۷۵.

(۳) همان کتاب، ص ۹۳.

(۴) مسعود میرزا ظل السلطان، «تاریخ مسعودی»، ص ۳۶۷.

گزیده‌هایی از تاریخ هونها و تورانیان

حال که به مبداء نژادی سه قبیلهٔ خیونیه‌ها، کیداریان و هفتالیان اشاره کردیم، لازم است که مجدداً نگاهی به سدهٔ دوم قبل از میلاد بیافکنیم و حوادث دهشت بار حملات یوئه چی‌ها به سرزمینهای غربی و ایران پارتیان را بررسی و دنبال کنیم.

گوتشمید حملهٔ بزرگ یوئه-چی‌ها (و بزعم او یوتشی‌ها) را توضیح داده و قبایل آنروز را با دیدی محققانه رایزنی و شناسایی کرده است. او می‌نویسد^(۱): چانگ-کین از طرف پادشاهی چین در سال ۱۲۹ قبل از میلاد به سفارت به نزد اقوام یوتشی (یوئه-چی = یوچه) گسیل گردید وی پس از گذشتن از سرزمین کانگ-کیو (در اواسط سیردریا) به نزد اقوام یوتشی رسید طبق توصیف این سفیر قبایل چادر نشین عبارت بودند از: یوتشی‌های کبیر که در سفد می زیسته‌اند قبایل کانگ-کیو (Khang—Kiu) (در کرانه اواسط سیردریا) بسر می‌برده‌اند و قبایل یین-تسائی Yen—Tsai در خوارزم بوده‌اند. رنه گروسه می‌نویسد: «در سال ۸۴ قبل از میلاد یک فرمانده چینی بنام پانچائو (Pan—Tch'ao) از پادشاه یوچه‌ها درخواست نمود که پادشاه سفدیان کانگ-کیو (K'ang—Kiu) را ملامت و توبیخ کند»^(۲). لذا ملاحظه می‌شود که حدود نیم قرن بعد، کانگ-کیوها از کرانه‌های سیردریا به نواحی غربی ترو به سفد رفته‌اند و رئیسشان نیز عنوان پادشاه سفد را پیدا کرده است.

چانگ-کین در ادامه گزارش‌های خود می‌نویسد: یوتشی‌ها در مواقع لزوم می‌توانسته‌اند تا دویست هزار تیرانداز فراهم آورند. یوتشی‌ها پس از تسخیر باختر «تا-هیا» به سرزمین پارتها روی آوردند. آن-سی (An—Si) یا پارت کشوری بسیار بزرگ توصیف شده و راه ورود به پارت از سرزمین پربرکت خراسان می‌گذشته است. «مردم این ناحیه از پوست حیوانات برای نوشتن استفاده می‌کرده و حروف را بصورت افقی می‌نوشته‌اند»^(۳). سرحد شرقی مملکت شهر مو-لو Mo—Lu نام داشته که همان مئورو Mouru در وندیداد و مرورود امروزی است.

یوچه‌ها در شمال آمودریا خیمه و خرگاه پادشاه خود را علم کردند. «اسم کشور

(۱) گوتشمید، همان کتاب، ص ۱۰۹ و بعد.

(۲) رنه گروسه، همان کتاب، ص ۷۶.

(۳) گوتشمید، همان کتاب، ص ۱۱۳.

یو-تشی های بزرگ، نکلی نام قدیمتر یعنی تا-هیا را از زیاده‌ها برد... اما بعد، این سرزمین به پنج شاهزاده‌نشین تقسیم شد که به هی-هو (به زبان ترکی ییغو «امپراطوری صحرانوردان» صفحه ۷۵) موسوم بود بدین‌قرار هی او-می [Hi—Eu—Mi] شوانگ-می [Shwang—Mi] کوای-شوانگ [که منظور حکومت کوشانهاست]، هی-تون [Hi—Tun] و کاو-فو [Kau—Fu] که منظور کابل است]... قوم کانگ-کیو که از یو-تشی های بزرگ در جنوب و هیونگ-نوها در مشرق در اثر وجود یک عده از حکومت های کوچک جدا بود، در طرفین ساحل میانه سیردریا در ناحیه فرغانه [یاوان بزرگ] و شمال آن باین سو آن سو در حرکت بود. (۱)

کانگ-کیوها به هنگام ضرورت می توانستند تا نود هزار تیرانداز برای جنگ بسیج کنند. چینی ها در سال ۴۴ قبل از میلاد به سرزمین کانگ-کیوها حمله کردند. گزارش این مهاجمان از اوضاع در مرزهای بین قبایل با گزارش هایی که از زمان چانگ-کین می رسد، فرق می کند. از حکومت های کوچکی که در حد واسط مرزهای شرقی و جنوبی کانگ-کیو بودند، دیگر اثری نبود، به طوری که کانگ-کیوها در این زمان همسایه بلاواسطه ترکان هسیونگ-نو و یوتشی ها شده بود. درباره رویدادهای سال ۴۴ قبل از میلاد رنه گروسه می نویسد: «... اولین تفرقه و جدایی در میان اقوام ترک هسیونگ-نو در سال ۴۴ قبل از میلاد روی داد. بدین ترتیب که یکی از سلاطین هسیونگ-نوموسوم به چه Tche—Tche را یکی از رقبای وی از سرزمین های اجدادی خود در مغولستان بیرون راند و او از سواحل «اورخون» مهاجرت نمود و به طرف «بالخاش» که جزء قزاقستان فعلی شوروی است رفت. به این صورت تجزیه و تفرق نخستین در این قبیله پدیدار گشت. هسیونگ-نوها شرقی در مغولستان ماندند و رقیب چین شدند. هسیونگ-نوها غربی در مرغزارهای بالخاش و آرال ماندند و بعدها بنام «هون ها» (۲) (اینها اجداد آتیلا می باشند)

(۱) همان کتاب، ص ۱۱۶.

(۲) بنا بر نوشته «بریتانیکا» تحت عنوان «Inner Asia, History of» صفحه ۵۹۷: عملیات نظامی و سیاسی برادران Chih—Chih (چه-چه) در قرن اول قبل از میلاد با شکست مواجه گردید و این گروه از هسیونگ-نوبه طرف غرب متواری شدند (و با مرگ chih-chih در سال ۳۶ قبل از میلاد) و از دیده تاریخ پنهان گشتند. بنا بر یک فرضیه هونها که در سال ۳۷۰ میلادی (یعنی ۴ قرن بعد) در استپ های جنوب روسیه پیدا شدند، از اعقاب آن گروه از هسیونگ نو هستند».

به عقیده نگارنده، این فرضیه که پایه و اساس تحریف بخشی از تاریخ تورانیان است و متأسفانه بسیاری از مورخین از آن پیروی کرده اند، کاملاً نادرست است و با حقایق موافقتی ندارد.

رقبای دنیای رم شدند...»^(۱) رنه گروسه در توضیح بیشتر این مطالب در مورد چه چه می‌افزاید: «... وی برای کسب ثروت و مال بسمت مغرب در ترکستان فعلی روس رفت (سال ۴۴ قبل از میلاد) و در حین عبور لشکریان «ووسون» را در ایلی دید و آنها را مغلوب نمود. قبایل «هوکی» Hou—Kie منطقه ایمل و قبایل کین - کو Kien—Kou را که در مرغزاران آرال بودند با خود مؤتلف کرد.»^(۲) ملاحظه می‌شود که در این زمان قبایل آریایی نژاد ایرانی «ووسون» که در این مقاله آنها را سرخ‌ها و چشم‌آبی‌ها از اجداد آن‌ها معرفی کردیم، چگونه با اقوام ترک هسیونگ - نو در استپهای ایلی برخورد کردند و مغلوب شدند، و به عنوان ایلی و قبیله مغلوب، تا مدتی تحت انقیاد و دست‌نشانده قبیله فاتح قرار گرفتند. آیا می‌توان تصور کرد که در این زمان اقوام ترک آلتایی و آریایی‌ها زبان یکدیگر را درک نمی‌کردند یا «ووسون‌ها» در منطقه‌ای که اغلب تحت تسلط بربرهای ترک و مغول بوده است، حداقل با زبان ترکی آشنایی نداشته‌اند یا با آن زبان بیگانه بوده‌اند؟

آتیلا، فاتح غرب

چانگ - کین در ادامه گزارش‌های خود می‌افزاید:

اقوام این تسائی در این زمان با جگزار اقوام کانگ - کیو بودند. باج آنها عبارت بود از پوست موش - رنه گروسه در شرح حال آتیلا و اقوام هون یا به عبارت او بازماندگان ترکان هسیونگ - نوی غربی می‌نویسد: از زمانی که چه‌چه پادشاه هسیونگ - نوه‌های غربی از مغولستان علیا به طرف مرغزاران شمالی آرال و بالکاش روی آورد و سپس به دست یک ستون اعزامی سربازان چینی کشته شد، دیگر اثری از هسیونگ - نوه‌های غربی نمی‌یابیم، تا قرن چهارم بعد از میلاد که آنها با دنیای روم تماس می‌گیرند. مرغزارهای روس از قرن سوم قبل از میلاد از طرف سارمات‌ها اشغال شدند و این اقوام جای سیت‌ها را گرفتند. قسمت بزرگی از سارمات مثل آلن^(۳) ها در منطقه تیرک Terek تا قوبان صحرا گردی می‌کردند و زندگی نسبتاً مستقلی را کسب نموده بودند. رنه گروسه می‌افزاید دلیل اینکه هسیونگ - نو استپهای آرال را ترک کرد، بر ما پوشیده است. بهرحال، آنها در حدود سنه ۳۷۴ میلادی

(۱) رنه گروسه، همان کتاب، ص ۱۱۸-۱۱۷.

(۲) همان کتاب، ص ۸۸.

(۳) الان‌ها از متحدان سارمات‌ها محسوب می‌شدند. نگارنده.

تحت ریاست فرمانده‌ای بنام «بالامیر» از ولگای سفلی گذشتند^(۱)، و آن‌ها را مغلوب کردند: آن‌های قوبان و تیرک موقتاً به اطاعت هونها درآمدند ولی بعدها در قرن دهم به دین مسیحیت بیزانس پیوستند. عده‌ای از آن‌ها نیز به طرف مغرب رفتند و با ژرمن‌های غربی در مهاجمات عظیم آنها مشارکت ورزیدند، و عده‌ای دیگر از آن‌ها نیز به اسپانیا رفتند.

هجوم هونها دنیای روم و ژرمانیک را به وحشت افکند. رنه گروسه از قول آمین مارسلن می‌نویسد: «... از حیث قساوت و شقاوت و وحشیگری از هر چه تصور کنید وحشی‌تر و شقی‌ترند، گونه‌های اولادشان را زخم می‌کنند و شکاف می‌دهند تا ریش آنها نروید. هیکل درشت و قامت کوتاه و بالا تنه ستر و سترگ و سری بی اندازه بزرگ به آنها هیبت و شکل دیو داده است. آنها مثل حیوانات زندگی می‌کنند. غذاهای خودشان را نمی‌پزند و بر آنها هیچ نوع چاشنی نمی‌زنند آنها از ریشه نباتات وحشی و گوشتی که در زیر زمین اسبان نرم و له شده است ارتزاق می‌کنند. از گاوآهن و خیش و خانه و مسکن ثابت و منزل معین خبری ندارند. همیشه وهمواره بیابان گردند و از خردسالی به سرما و گرسنگی و عطش عادت می‌کنند. در این سفرها و مهاجرت‌ها رمه و گله نیز با آنهاست و ارابه‌های هونها را که در آن خانواده آنها جای دارد گاوها و اسبها می‌کشند... در همان ارابه‌ها است که می‌زایند و تا سن ازدواج فرزندان خود را در آن نگاهداری می‌کنند از این انسانها پیرسید از کجا می‌آیند و یا کجا به دنیا آمده‌اند. هیچ نمی‌دانند. لباس آنها عبارت است از یک نیم تنه کتان و یک روپوش که از پوست موش بهم دوخته‌اند. نیم تنه تیره رنگ روی تنشان می‌پوسد. آنرا عوض نمی‌کنند مگر آنکه نیم تنه پاره پاره شود...»^(۲)

رنه گروسه می‌افزاید: «بی‌فایده نیست که این تصویر را با تصویری که وقایع نگاران چینی از هسیونگ-نوها رسم نموده‌اند مقایسه کنیم: روی آنها مانند خوی آنهاست. یعنی خلق و خلقشان یکسان است. همه چیز آنها به هم شباهت دارد. دنیای چین و دنیای مسیحیت نیز در قرن سیزدهم تصویری از مغولان باقی گذاشته که عیناً همان است که در سطور فوق نقل شد: می‌نویسند که هون، ترک و مغول و ساکنان مرغزاران جمجمه‌ای دارند

(۱) رنه گروسه دیگر به این موضوع اشاره ندارد که در طول چهارقرنی که از جدایی هسیونگ-نوها غربی گذشته بود، آنها در استپهای توران زمین با دیگر صحرانوردان استپهای شمالی به طبیعت حال درهم می‌آمیزند و نژادی که بوجود می‌آید، بطور مسلم سوی هسیونگ-نوها چهار قرن قبل بوده است، اصطلاح هون سفید نیز از امتزاج دیگر نژادها با هسیونگ-نوها حکایت دارد. (نگارنده)

(۲) همان کتاب، ص ۱۴۹.

که عرض و طولش یکی است. سر آنها بزرگ بالاته آنها سترگ و ساق‌های پایشان کوتاه است.»^(۱) در مورد آتِیلا^(۲) می‌نویسد: «سیرتاً و صورتاً او مظهر و نماینده هون‌هاست. قد او کوتاه و سینه‌اش فراخ و سرش درشت است. چشم‌هایش کوچک و فرورفته است دماغش پهن و رنگ چهره‌اش تیره و تقریباً سیاه می‌باشد. ریش ندارد. در موقع خشم و غضب مخوف است...»^(۳)

رنه گروسه می‌افزاید: «همچنان که امپراطوری چنگیزخان با درفش مغولی نه فقط تمام صحرانوردان مغولی بلکه تمام بیابان‌گردان ترک و تنگوی آسیای علیا را زیر پرچم خود مجتمع نمود شاهنشاهی آتِیلا نیز که اصلاً هون یعنی بدون شک ترک^(۴) بود، تمام بربرهای سارمات و آن و اوستروگوت و «ژپید» را که بین حیال اورال و شطرن متفرق بودند جمع‌آوری کرد...»^(۵).

بهرحال چانگ - کین در ادامه گزارشش می‌افزاید: تعداد کانگ - کیوها در این زمان به یکصد و بیست هزار افزایش یافته و جمعیت آنها را به حدود ششصد هزار تخمین می‌زنند. کانگ - کیوها از نقطه نظر آداب و عادات با یوتشی‌ها یکسان بوده و از نظر تشکیلات همسان. کانگ - کیوها به پنج شاهزاده‌نشین تقسیم شده بودند. شاهی که بر همه آن پنج شاهزاده‌نشین حکومت داشت بنام امیر سوهیایی Su—Hiai نامیده می‌شده و طبق اظهار سه - ماتسین مورخ چینی قشلاق او در مشرق فرغانه بنام (اولی - آتای امروز) سوهیایی بوده و ییلاق او در محلی بسیار دورتر بنام لو - یونی - نی Lo—Yuni—Ni.

اقوام ین تسایی و کانگ - کیوها از طرف مشرق اغلب تحت فشار اقوام هسیونگ - نو قرار

(۱) همان کتاب، ص ۱۵۱.

(۲) «دائرة المعارف فارسی» (مصاحب) در وصف توران می‌نویسد:

«حتی رود ولگا را نهر توران خوانده‌اند». می‌دانیم که نام قدیم رود ولگا، آتل بوده است و بشهادت کتاب «تطبیق لغات جغرافیائی قدیم و جدید ایران» تالیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه - از انتشارات امیرکبیر - سال ۱۳۶۳ صفحه ۱۱۲: «نام آتِیلا (پادشاه هونها) در اصل «آتلی» بوده است». همانطور که شرح داده شد کرانه‌های سفلی رود ولگا یا آتل در سنه ۳۷۴ میلادی تحت اشغال آلان‌ها بود. می‌دانیم که آلانها طایفه‌ای از طوایف تورانی بودند. لذا بهمین دلیل رود آتل را نهر توران خوانده و رهبر هونها را آتِیلا نامیده‌اند. نگارنده.

(۳) رنه گروسه، همان کتاب، ص ۱۵۳.

(۴) شاید یکی از علل انتساب قبایل - خیون، هفتالیته‌ها و کیدارها به هون‌ها بعضی لهجه‌های ترکی آن قبایل بوده است، البته اشتراک قبایل فوق را در اتحادیه‌ی عشایر ترک هسیونگ - نونباید فراموش کرد. (نگارنده).

(۵) همان کتاب، ص ۱۵۴.

داشتند و بیشتر به طرف مغرب رانده می شدند. اقوام این تسایی بالاخره در حدود حکومت رومی ها پراکنده گردیدند (حدود سال ۶۰ الی ۶۵ بعد از میلاد). منابع جدیدتر چینی اقوام این-تسایی^(۱) را الانها^(۲) نامیده اند.

بطلمیوس چهار قومی را که قبلاً در حمله به ماوراءالنهر ذکر کردیم، با نامهای، ساگاراوک ها، پازیک ها، یاتی ها و طخارها یاد می کند. او طخاری های را ملتی بزرگ می نامد: اوروزیوس Orosius با اشاره به جغرافیای آگریپا Agripa (متوفی در سال دوازدهم قبل از میلاد) از ساگاراوک ها نام می برد و مسکن آنها را کوهستان پارثا، بین دهه ها و پارتی ها، یعنی در محلی که چندان از دره رود اترک دور نیست، یاد می کند.

گوتشمید می نویسد: «... دیگر در اینکه طخاری ها و یوتشی - های بزرگ هر دو قوم واحدی بوده اند شک نمی توان کرد...»^(۳) و ادامه می دهد که اقوام آسیایی، آسی یی، یاتی (منظور همان یه-ته یا هفتا یا هپتالها است. نگارنده) و یوتشی همه کوششهایی برای ذکر اسم گروهی از طخاری ها هستند، به تعبیر دیگر، گوتشمید سعی می کند که طخاری های یوئه-چی یا تورانی اورال-آلتایی را با آن های ایزانی از یک خانواده بدانند، و آن خانواده بزرگ سکیت ها یا سکاها است.

گوتشمید می نویسد که یکسال قبل از مسافرت چانگ-کین به این نواحی، یعنی در سال ۱۲۸ قبل از میلاد، یک قسمت از سرزمین یونانیان - منظور همان تاهیا یا باختران = بلخ است - به تصرف و اشغال ساگاراوک ها درآمده بود، و استرابون در این زمینه می افزاید که همزمان با این وقایع قسمتی از باختر پس از غلبه بر سکاها بدست پارتی ها افتاد. در حقیقت در جنگ میان فرهاد^(۴) دوم اشکانی بر علیه سکاها و به زعم شاهنامه «جنگهای

(۱) گوتشمید، همان کتاب، ص ۱۱۹.

(۲) جهت اطلاع بیشتر از الانها به کتاب «ایران و ترکان در روزگار ساسانیان» تألیف عنایت الله رضا، صفحه ۹۰ مراجعه شود.

(۳) گوتشمید، همان کتاب، ص ۱۲۰.

(۴) دکتر محمدجواد مشکور، همان کتاب، ص ۳۳۶: فرهاد دوم پس از پدربخت نشست (۱۳۶ قبل از میلاد)... سکاها به مرزهای پارت تجاوز کردند و بنای قتل و غارت را گذاشتند. فرهاد مردانه بمقابل آنها شتافت ولی در اثر خیانت سپاهیان یونانیانی که با سکاها همدست شده بودند، فرهاد در ۱۲۷ قبل از میلاد بدست سکاها کشته شد... پس از فرهاد دوم عم او اردوان دوم جانشین وی گشت. وی در جنگ با مردم یوئه چی که از نژاد زرد بودند زخم برداشته، بمرد. این مردم را هونها بمسوی ایران رانده بودند و بر اثر فشار همین قوم بود که دولت باختر بهند منتقل گردید و کشور باختر بدست یوئه-چی ها افتاد.

ایران و توران» - ناحیه مرو به دست پارتی ها تسخیر شد. یکی از درهم های فرهاد دوم دارای عبارت مرگیان (مرو) است که خود سندی است بر این مدعا. همچنین است زندگی اردوان دوم که در جنگ با سکاها کشته شد، و مارکوارت^(۱) و نولدکه ثابت کرده اند که قسمتهایی از سرگذشت کیخسرو (پسر سیاوش در شاهنامه) داستانهایی است از زندگی اردوان دوم پادشاه اشکانی.

مقتدرترین قبایل ماوراء جیحون پس از ساگاراوک ها قبایل کانگ - کیو بودند که مانند ساگاراوک ها از آن سوی سیردریا آمده بودند. کانگ - کیوها در ازمنه مختلف با پارتها از طرف جنوب هم مرز شدند. در سال دوم قبل از میلاد، پادشاه کانگ - کیوها گروهی را به سفارت به چین فرستاد، اما از آن پس روابط آنها با کشور چین رو به خاموشی نهاد، به طوری که از آن زمان به بعد از کانگ - کیوها در منابع چینی اثری به چشم نمی خورد.

حدود و ثغور جغرافیایی «کنگ دژ»

گوتشمید می نویسد: «... تصور می رود که کانگ - کیواسم قوم نباشد، بلکه نام سرزمین باشد و همانست که در خرده اوستا از آن بنام کانگها و در شاهنامه فردوسی کنگ دز یاد شده است.»^(۲)

احتمال دارد که کنگ دز اوستا، محل اقامت سیاوش بی ارتباط با کانگ - کیو که گوتشمید نام می برد، نباشد.

«... از سیاوش مخصوصاً بنام بانی کنگ دز یاد شده است. دژ کنگ که همان کنگه در اوستاست... در جانب شمال و آنسوی دریاچه و وروکش میان کوههایی قرار دارد که یکی از آنها (سی چی داو) است. رود (پیداگ میان) یا (چترمیان)، (چهرمیان) از آن دز می گذرد.

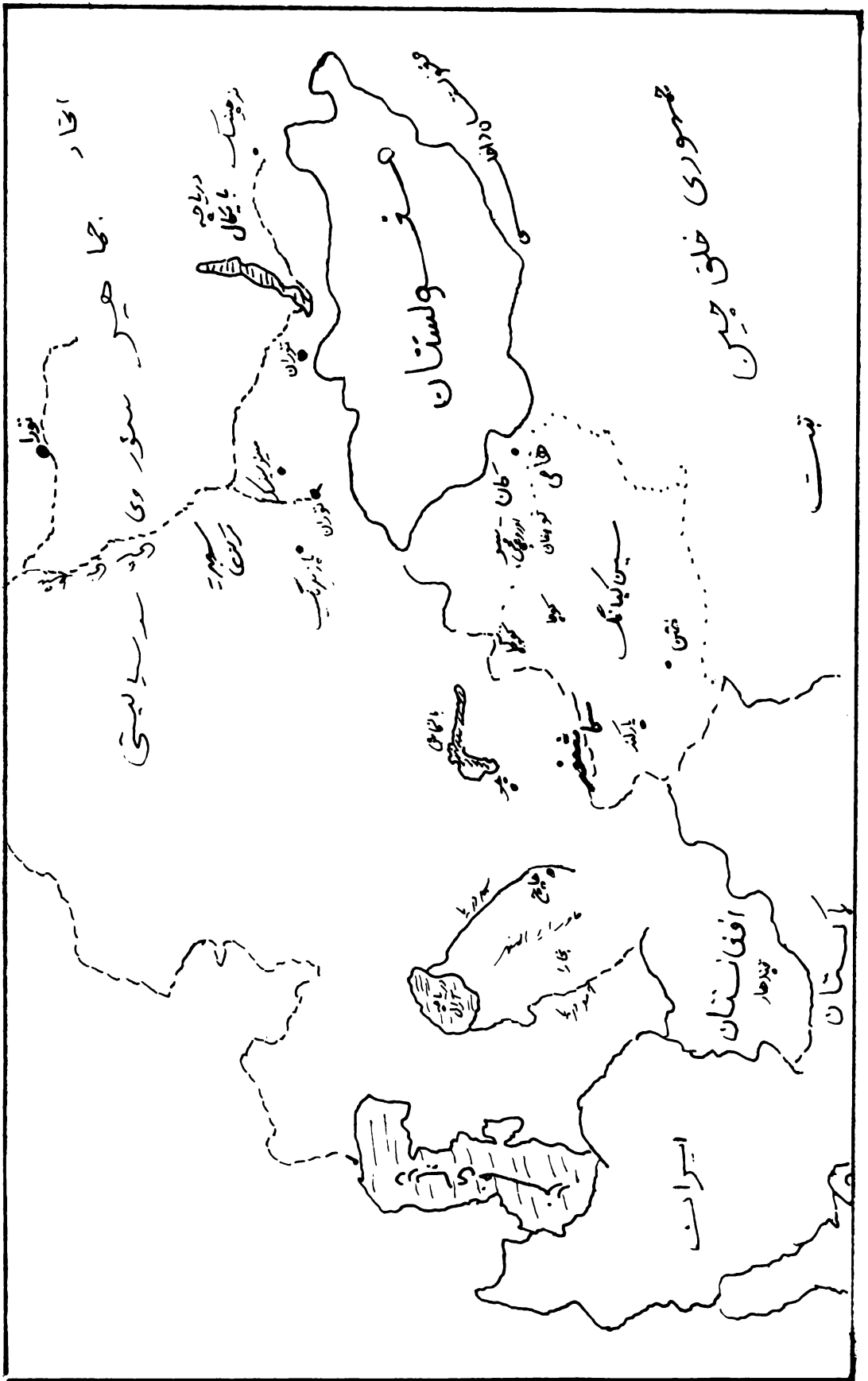
— از کنگ دژ است که رستاخیز شاهنشاهی ایران آغاز می شود...»^(۳)

گریستن سن می نویسد: «... کنگ دژ قلعه مشهوری است که سیاوش (سیاورشن) بنا کرد... سرزمین سااکوستان که قرائت آن غیر محقق است. معلوم نشده کجاست. چنانکه از بند ۱۳ بر می آید می توان این سرزمین را در اقصای شمال در سر راه ترکستان به چین دانست

(۱) گریستن سن، همان کتاب، ص ۱۸۵.

(۲) گوتشمید، همان کتاب، ۱۲۲.

(۳) گریستن سن، همان کتاب، ص ۱۲۳-۱۲۲.



یعنی در همان طرف که کنگ دژ را باید جست و جو کرد...»^(۱) عنایت‌الله رضا می‌نویسد: «... یوستی خاورشناس مشهور در مورد ناحیه مذکور [کنگ-دژ] چنین نوشته است: بنظر می‌رسد این محل که چینیان نیز در زیر عنون کنگ می‌شناخته‌اند و از دیدگاه ایرانیان گونه‌ای بهشت روی زمین محسوب می‌شد وسیله گروهی از ایرانیان در وسط خاک توران در شمال سیردریا (سیحون) بر پا شده بود.»^(۲)

هرگاه ساکواستان را که احتمالاً باید «سرزمین سکاها» باشد، در «سرا راه ترکستان به چین»، یعنی در ایالت سینکیانگ امروزی تصور کنیم، سرزمین کانگ-کیویا کنگ-دژ و عبارت دیگر، توران زمین عهد کیانیان را نیز باید در همین منطقه و تا حدود مرزهای کان-سو و مغولستان، یعنی در حوزه قدرت یوئه-چی‌ها بدانیم....

کریستن سن می‌نویسد: «... در سرزمینهای واقع در بین صحراهای مرکزی ایران و حوضه سند، قبایل آریایی که از شمال می‌آمدند تشکیل حکومت‌های استبدادی در زیر فرمان پادشاهانی می‌دادند که عنوان کوی داشتند. یکی از این کویان یعنی «اوسدن» [کیکوس] همه سرزمینهای آریایی را تحت اطاعت خود درآورد... وی دشمنی قوی داشت بنام فرنگرسین (افراسیاب)^(۳) که فرمانروای بزرگ قبایل تورانی بود و این قبایل تورانی خود ظاهراً از نژاد ایرانی بودند...»^(۴).

ملاحظه می‌شود که حوزه فرمانروایی افراسیاب تورانی در شمال شرقی ایران و بالاجبار شمال حوضه سند و شرق سیردریا، یعنی حدود مرزهای چین غربی از ختن تا کان-سو و بسجند یا به عبارت دیگر، در سرزمین طخارها و یوئه-چی‌ها بوده است.

(۱) همان کتاب، ص ۸۲.

(۲) عنایت‌الله رضا، همان کتاب، ص ۶۲.

(۳) دکتر جواد هیئت، همان کتاب، ص ۵۴:

«افراسیاب (به گفته بارتولد) مربوط به شش صد سال قبل از میلاد و نام اصلی وی آلپ ارتونقا و پایتختش کاشغر بوده».

(۴) کریستین سن، همان کتاب، ص ۴۹.

توران زمین در کرانه‌های رودخانهٔ ینی - سئی

منشاء هر قومی را باید در گذشته‌های دور آن جستجو کرد و علاوه بر پژوهش‌های علمی، نباید به سادگی از کنار داستانهای ملی و حماسی آن قوم گذشت. در افسانه‌ای از ترکان آمده است:

«... مردم «سو» به سبب نادانی خویش، نابود و منهدم شدند. تنها چهار نواده از ماده گرگ بجا ماند. نواده‌ی نخستین به قو بدل شد. نواده‌ی دوم در ناحیه‌ای میان دو رود «آبو» و «گیان-کم» (رود معروف ینی سئی در سیبری) که چینیان آنرا «سیگو» نامیده‌اند، سکنی گرفت. نواده‌ی سوم و چهارم در «چو-سی» واقع در جنوب آلتای، سکنی گزیدند.»^(۱)

این افسانه به وضوح از قبایل کوچ‌نشین ایرانی استیهای شمال نام می‌برد. همانطور که در صفحه ۷۵ کتاب حاضر توضیح داده شد (چینیان، سکاها را «سو» sseu می‌نامیدند.) آیا مختصات جغرافیایی صفحه ۸۷ کتاب حاضر با نقاط جغرافیایی در این افسانه مطابقت دارد؟ با مراجعه به اطلس جغرافیا^(۲) ملاحظه می‌شود که دو نقطهٔ توران با مختصات B4 و A2 در صفحه ۱۴۰ آن اطلس، در کرانهٔ رودخانهٔ ینی سئی قرار دارند، به خصوص نقطهٔ توران^(۳) با مختصات A2 که شط ینی سئی از کنار آن می‌گذرد. (در نقشه به صورت دایره بزرگ نشان داده شده) و در ایالت تووا قرار گرفته است.

(۱) عنایت‌الله رضا، همان کتاب، ص ۳۳.

(2) National Geography. Atlas of the world. Washington. D.C. 1975. Fourth Edition.

(۳) به ترجمه سنگ نبشته‌های ینی سئی در کتاب حاضر صفحه ۵۰ و ۵۱ رجوع کنید.

رود آبو که امروزه به نام Abakan^(۱) (آباکان) خوانده می شود، با مختصات جغرافیایی توران (A2) دقیقاً مطابقت دارد^(۲). این رود در نزدیکی مینوسینسک جاری است. (همان نقشه).

(Yenisey) یا شط ینی سئی نیز یکی از طولانی ترین رودخانه های آسیا است که بیش از ۴۱۰۰ کیلومتر طول دارد. این رودخانه از جنوب به طرف شمال جریان دارد و در مسیر خود از حدود مرزهای مغولستان و شوروی عبور می کند و پس از گذشتن از دشتهای سیبری به دریای سیاه یا قزاقستان واقع در اقیانوس منجمد شمالی می ریزد. رودخانه «آنگارای علیا» از کوههای «نرچینسک» Nertchinsk سرچشمه می گیرد و پس از طی پانصد کیلومتر داخل دریاچه بایکال میشود و بعداً از ساحل غربی این دریاچه بیرون می آید و بعد می شود آنگارای سفلی - شهر ایرکوتسک را مشروب می کند و بعد در شط ینی سئی می ریزد...»^(۳) نقطه توران با مختصات جغرافیایی B4 دقیقاً پس از شهر ایرکوت در مسیر همین رودخانه قرار دارد.

رابطه اقوام آریماسپ با دودمان کیانیان

پس از هردوت، رنه گروسه نیز راجع به اقوام باستانی این ناحیه می نویسد: ایسیدونها زیر فشار آریماسپ ها بودند و «آریماسپ ها بدون تردید در منطقه شرقی تر می زیسته اند در طرف شط ایرتیچ (ایرتیش)... و شط ینی سئی و نژاد آنها ظاهراً ایرانی است مانند سیت ها و نام آنها مؤید همین معنی است... لغت آریماسپ... [یعنی] آریام اسپا... که بمعنای «دوستانان اسب» می باشد»^(۴).

پاره ای از این اقوام ظاهراً از وابستگان سلسله کیانیان هستند، و تاریخ «ایران در عهد باستان» آنان را خاندان اسپه نام نهاده است و چنین اشاره دارد:

«این پادشاهان به آخر نامشان کلمه ی اسب افزوده شده است و آنان طبقه ی دوم از سلسله ی کیانی میباشند. چون اسب در زندگی آریاهای ایرانی و جنگ آوران شرقی در

(۱) عنایت الله رضا، ص ۳۳.

(۲) جهت اطلاع بیشتر به «بریتانیکا»، شماره ۱۷، سال ۱۹۸۴، صفحه ۳۲۲ (نقشه اتحاد جماهیر شوروی) و دیگر اطلسهای معتبر رجوع شود.

(۳) رنه گروسه، همان کتاب، پانویس ۴ از صفحه ۲۶.

(۴) همان کتاب، پانویس ۱ از صفحه ۳۷.

روزگار قدیم نقش بزرگی را بازی میکرد... از اینرو نامهای کسان بسیاری را می بینیم که بکلمه‌ی اسب ختم می شود، مانند: لهراسپه یا ائورت اسپه، گشتاسپه،... ارجت سپه و...»^(۱) و سپس در مورد نام گشتاسپه می افزاید: «... نام گشتاسب بیش از دیگر پادشاهان کیانی، در اوستا و متون پهلوی آمده است. نامش در اوستا ویشتاسپا Vishtaspa صاحب اسب رمنده آمده است. و در آن کتاب راجع به او چنین آمده: ویشتاسب بلند همت دارنده‌ی اسبان تندرو از خاندان نوزر، و دوست زرتشت پیغمبر شهریاری مزدپرست و دارای فر کیانی بود، و دین اهورایی را بمقامی بلند رسانید، و بر دشمنان خود غلبه کرد. و دختران خویش: هما و به آفرید را که اسیر حیوان (تورانیان) شده بودند، آزاد گردانید....»

بنا بروایت شاهنامه بعهد سلطنت او زرتشت آئین خداپرستی آورد. گشتاسب دین او را پذیرفت، اما ارجاسب تورانی بر سر اینکار با گشتاسب جنگ کرد. در این جنگ زیر برادر گشتاسب کشته شد. سپس ارجاسب به بلخ حمله کرد، شهر را گرفت و لهراسب [پدر گشتاسب] از انزوا بیرون آمد، و با مردم باختربجنگ ارجاسب بیرون شد، و در حین کارزار کشته شد...

زرتشت نیز در این جنگ کشته شد.^(۲)

تاریخ «ایران در عهد باستان»، تورانیان را بزرگترین دشمن ایران می داند و می نویسد توران نامی است برای تعیین سرزمینهایی که در شمال شرقی ایران قرار گرفته است.

با عنایت به جمیع توضیحات مربوط به تورانیان، می توان به اختصار چنین نظر داد:

پاره‌ای از اقوام تورانی آریایی که شاخه‌ای از ساکاها بودند در ازمئه بسیار دور در دشت‌ها و جنگلهای مرکزی و جنوبی سبیری^(۳) و در کرانه‌های رودخانه‌ی ینی سئی^(۴) Yenisey به صحراگردی روزگاری می‌گذراندند اما به واسطه‌ی ناسازگاری طبیعت و سرمای شدید، بخشی از آنها به سوی استپهای جنوبی تر مهاجرت کردند و در مغولستان و کان سوی

(۱) دکتر محمدجواد مشکور همان کتاب، ص ۹۶.

(۲) همان کتاب، صفحات ۹۹-۹۷.

(۳) به تمرکز اقوام سیت (ساکا) در ناحیه مینوسینسک و سبیره غربی در صفحه ۵۸ کتاب حاضر اشاره شده است.

(۴) در کتاب «اساطیر ایران»، تألیف مهرداد بهار از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران صفحه هفدهم آمده است:

«... هند و اروپائیان شرقی در حدود سه هزار سال پیش از مسیح، در بخشهای علیای رود ینی سئی، در بالای

منطقه جنگلهای می زیستند...»

غربی (در مجاورت دیگر قبایل زردنژاد ترک و مغول) مستقر شدند.

این اقوام، تورانیانی هستند که چینیان آنها را بعدها قبایل یوئه-چی نامیدند. در سده نهم قبل از میلاد^(۱)، این اقوام مورد هجوم قبایل ترک هسیونگ-نوقرار گرفتند و بناچار به طرف سرزمینهای غربی تر «رانده شدند». بدین ترتیب، ارتباط میان شاخه های شمالی و جنوبی تورانیان گسسته شد، و اقوامی از این قبایل که در مغولستان و سیبری ماندگار شده بودند، به تدریج و در طول سده ها با دیگر قبایل ترک و مغول درآمیختند. این فرضیه را تاریخ «ایران و ترکان در روزگار ساسانیان» تقویت می کند. چنانکه در شرح حال اقوام تورکیوت، عنایت الله رضا می افزاید: پس از اینکه مردم^(۲) «سو» به کوههای آلتایی پناه بردند به گروه قبایل آشینا که از امتزاج قبایل گونه گون پدید آمده بود، پیوستند و «تورک» یا تورکیوت نامیده شدند.

رنه گروسه می نویسد: «بعقیده آقای «پلیو» اسم چینی توکیو نماینده یک اسم جمعی است در زبان مغولی یعنی «تورکوت» [Türküt] که معنای تحت اللفظی آن «نیرومند و قوی است.»^(۳) استاد پوردادود نیز واژه تور را مطابق واژه سانسکریت، دلیر و پهلوان دانسته است.

عنایت الله رضا می افزاید: «... درباره توران به جرات می توان گفت که تورانیان همانند ایرانیان و سرمتها از اقوام آریایی بوده اند. ای. م. دیاکونوف اقوام تور را سکایی و سرزمین آنان را «ایران شرقی» و بدیگر سخن «سرزمین سکائیان آسیای میانه» دانسته است.»^(۴)

نظرات و گیگر درباره ایرانیان شرقی سده های باستان.

در این باره، نظر دکتر گیگر نیز شایان توجه است. دکتر و. گیگر W. Geiger مورخ و محقق معروف آلمانی (و شاگرد پروفیسور اشپیگل Spiegel) که در امور مطالعات مربوط به ایران، بخصوص درباره اوستا و پهلوی متحمل زحمات زیادی گردیده است، در یکی از پژوهشهای خود تحت عنوان «تمدن»^(۵) ایرانیان شرقی در عهد باستان» که از آلمانی به

(۱) به صفحه ۵۸ و ۵۹ کتاب حاضر رجوع شود.

(۲) تاریخ «ایران و ترکان در روزگار ساسانیان» این مردم را از قبیله هونها معرفی کرده.

(۳) رنه گروسه، همان کتاب، ص ۱۵۷.

(۴) عنایت الله رضا، همان کتاب، ص ۶۲.

5. Geiger, W., «Civilization of the Eastern Iranian in Ancient time», oxford, 1885.

انگلیسی برگردانده شده، به گونه‌ای جامع درباره تمدن و فرهنگ آریایی‌ها و دشمنان آنها، یعنی تورانیان، قلم‌فرسایی کرده و بسیاری از مطالب ودا و اوستا را یکصد سال پیش به زبان علمی تفسیر نموده است. پس از اشاره‌ای مختصر به روابط اقوام آریایی و تورانی، نظر این محقق آلمانی را به اختصار بیان می‌داریم. وی می‌نویسد:

«قلمرو اقوام عهد اوستا، به نام «سرزمین آریائیها» نامیده می‌شود و هرودوت می‌نویسد مادها در ابتدای ظهورشان به طور کلی آریانها Arians نامیده می‌شدند. با نگاهی مختصر به نژاد آریایی آسیای مرکزی در کرانه‌های آمودریا، سیردریا و افغانستان در عصر حاضر، پی می‌بریم که تاجیکها طبقه‌ای از مردم هستند که در افغانستان و ازبکستان و بلوچستان به سر می‌برند و از طریق کشاورزی و صنعت و تجارت امرار معاش می‌کنند و دهقان یا دهور نامیده می‌شوند. اسم سارت Sart نیز اشاره به طبقاتی از مردم است که در شهرها و روستاهای ازبکستان سکونت دارند و مغایر با قرقیزها هستند، آنچنانکه تاجیک‌ها نیز از نژاد آریایی‌ها بشمار می‌روند و مغایر با ترکها و تارتارها هستند. میان اقوام گوناگون منطقه دو بخش طبقاتی متقاطع، متمایز هستند. بخش اول ترکها و تاجیک‌ها هستند و بخش دوم عشایر و مردم اسکان یافته قرقیزها و سارته‌ها. سارته‌ها اقوامی هستند متشکل از تاجیک‌ها و بسیاری از رسوم و آداب اجتماعی و سیرتمدنشان شبیه به آریائیها است. در حالی که عشایر، بیشتر شبیه به تارتارها هستند. تاجیک‌ها جمعیت عمده کابل، قندهار، هرات و بلخ را تشکیل می‌دهند. در منطقه آمودریا و سیردریا سه طبقه ممتاز تاجیک به سر می‌برند: ایرانیان بومی، مستعمرات ایران و بالاخره اسیران ایرانی. و در این مورد ایرانیان بومی هستند که مورد نظرند. این تاجیکها بطور طبیعی دارای موها و محاسنی قهوه‌ای رنگ هستند، اما افرادی در میان آنان یافت می‌شوند که دارای موهای روشن (بور) و یا حنائی رنگ هستند. خانیکف دانشمند روسی، تاجیکها را مردمانی بلند با موهای مشکی، چشمانی سیاه و درشت، و بینی خوش‌فرم و دهانی نسبتاً فراخ و پیشانی پهن توصیف نموده است. Shaw¹ دانشمند معروف در وصف ساکنین پامیر درباره تاجیکها می‌نویسد: تاجیکها نژادی بسیار زیبا با پیشانی بلند، چشمانی رسا و با حالت که مژگانی سیاه بر آنها سایه افکنده، و بینی ظریف و بشره‌ای سرخ‌فام هستند. ریش آنها پر و بلند و قهوه‌ای و گاه حتی حنائی رنگ است. تاجیکهای کوهستان، گالچا Galcha نامیده می‌شوند. گالچاها در دره‌هایی سکونت دارند که فرغانه را دربر گرفته است. زبان گالچاها دارای چندین دیالوگ است که ارتباط نزدیکی با زبان قدیمی ایرانیان شرقی و بنابراین ارتباطی با زبان

اوستا دارد. طبق تحقیقات موشکتف Mushketoff گالچاهای ساکن یخچالهای طبیعی زرافشان، از بازماندگان مستقیم ایرانیهای باستان هستند. این اقوام در حالت بدوی بسر می‌برند و به کشاورزی اشتغالی ندارند. خانه‌هایشان سنگچین بدون ملاط است. تنها حیوان اهلی آنها ایشک Ishak است که نوعی الاغ وحشی محسوب می‌شود. اوستا، سرزمین اولیه ایرانیها را آریاناویج Aryana—Vaija نامیده که در سرزمینی کوهستانی و در آبگذر سیحون و زرافشان و آموواقع شده است. گالچاهای مقیم کوهستان را که در فوق نام بردیم، می‌توانیم از بازماندگان زرتشتیان آن عهد بدانیم.

اقوام عهد اوستا بطور مسلم دارای زندگانی پرصلح و صفایی نبوده‌اند، و در اوستا از جنگهای بین ایرانیان و غیرایرانیان سخن بسیار رفته است. (دشتهای نزدیک کرانه‌های خزر و دریاچه آرال و دریای سیاه در عهد باستان بوسیله گروه‌هایی از اقوام مهاجر اشغال شده بود که ما آنها را با اسم یونانی یعنی سیت‌ها می‌شناسیم. سیت‌ها اقوامی از نژاد ایرانی محسوب می‌شدند) و از نژادهای آریایی بودند. توماچک Tomashek آنها را از ایرانیان خالص محسوب می‌دارد که فقط به جهت زندگی عشیره‌ای از ایرانیان اسکان یافته شده و کشاورز متمایز بودند. سیت‌ها معرف اقوامی بودند که در استپها به صحراگردی و گله‌داری اشتغال داشتند، حال آنکه، سغدانیها، پارسها، مادها و باکتریهای آریایی اقوامی بودند که به زندگانی کشاورزی اشتغال داشتند و دارای مکان ثابت زندگی بودند. مورخین یونانی سیت‌ها را بدون در نظر گرفتن تشکل قومی، زبانی و خونی همه را یکدست سیت خوانده‌اند و این اسم در حدود و ثغور اصطلاح کلی تورانیان Turanians دور می‌زند، بنابراین و به طور کلی دلیلی وجود ندارد که اگر سیت‌ها به نژاد آریایی تعلق داشته و به زبان آریایی صحبت می‌کرده‌اند، اقوامی از نژادهای دیگر مانند نژاد تاتار در میان آنها وجود نداشته است.

با تکیه بر منابع چینی، خانات خیه و بخارا و خوقند و ترکستان شرقی، در زمانهای باستان به توسط آریاییها اشغال شده بوده است. همانطور که اقوام تاتارها و مغول در تاخت و تازهایشان در جهت اشغال آسیای مرکزی مواجه با اقوام آریایی بودند، همینطور اقوام آریایی به نوبه خود در مهاجرت‌های اولیه با قبایل بدوی از تاتارها مواجه بوده‌اند. بعنوان مثال بردگی اسرا در میان ایرانیان قدیم مرسوم بوده است. اسرا یا در جنگهای داخلی میان ایرانیان یا در جنگهای ایرانیان با نژاد غیر ایرانی اسیر می‌شده‌اند. مثل «زنهای داسا» Dasa—Women که در ریگ‌ودا از آنها نام برده شده است، و معلوم می‌گردد که به نژاد دیگری بجز آریا تعلق داشته‌اند. در اوستا مدارکی که حاکی از وجود قبایلی غیرایرانی در

میان ایرانیان باشد، وجود دارد و مستقیماً بدان اشاره شده است.

دشمنانی که صلح و امنیت اقوام عهد اوستا را مورد تهدید قرار می دادند، خواه آریایی و خواه غیرآریایی، گروه‌هایی از اسب سواران بودند که با اسبانی تیز پرواز و به طور ناگهانی به مناطق کشاورزی و دامداری شیخون می زده‌اند. یک چنین شرایطی، در شمال شرقی مرزهای ایران قدیم وجود داشت. در عهد باستان، اقوام اسکان یافته اوستا به طور ناگهانی مورد حمله قبایل شمالی قرار می‌گرفتند، مثل خراسان^(۱) عصر حاضر که مورد هجوم طوایف ترکان قرار می‌گیرد. در وندیداد آمده است که مردان پارسا، زنان و کودکان به اسارت به سرزمینهای شنی و بدون آب برده شده‌اند. اصطلاح Haena در این مورد با صفت هزار اسب سوار توصیف شده است که به طور ناگهانی شیخون می زده‌اند. در فروردین یشت فروهرهای سرزمینهای آریایی و سرزمینهای تورانیان و سئیریم و سانی و داهای مورد تقدیس قرار گرفته است. در عصر حاضر، اصطلاح «تورانیان» به تاتارهایی اطلاق می شود که آسیای مرکزی را اشغال کرده‌اند. (اسم تورا Tura که در اوستا و شاهنامه آمده است، اسمی همگانی است که اقوام استپها از دریای خزرالی سیحون و ماوراء سیحون یاد بر می‌گیرد.) تورا در گات‌ها نیز ذکر شده، و خانواده‌ای از این قبایل بنام فریانه^(۲) Fryana نام داشته که اسمی است ایرانی (سواران تورا با صفت اسواسپا Asu—Aspa توصیف شده‌اند و بیشتر بلاهایی که از این قوم بر سر ایرانیها نازل شده است، از طرف افراسیاب، شاه تورانیان بوده که بالاخره به توسط کیخسرو پادشاه ایرانیها از بین می رود. در اوستا به طور افسانه‌ای با افراسیاب و تورانیان برخورد شده است. یعنی زمانی که تحریر اوستا با تمام رسیده بود. بهرحال و بطور کلی می توان ابراز داشت که مفهوم تورا کلیت می یابد.

(در یشت از قبیله هیونو Hunu نیز به نام تورانیان یاد شده است... «...در جایی که طوس عازم جنگ است و از رب النوع آنها می خواهد که به او قدرت بدهد تا هیونوها مسلح را در سرزمینهای تورانیان در ویسکا^(۵) Vaiska نزدیک گذرگاه^(۳) خاشاثر و ساکا

منظور خاندان ویسه است که از قبایل مشهور تورانی بودند. نگارنده

(۱) باید توجه داشت که کتاب مورد بحث حدود ۱۰۱ سال پیش به چاپ رسیده است.

(۲) دکتر حمید نطقی واریلق، خرداد - تیر ۱۳۶۴، میثاق یزدانی صفحه ۱۲: شایان توجه آمدن نام فریانه است در زمانهای بسیار دیرتری (سده‌های پس از مسیح) به صورت اسکیتی فلی یانوس برای نام شخص نزد اسکیت‌های غربی در مستعمره یونان باستان به نام اولیا (استناد به مارکوارت).

(۳) با توضیحاتی که در تاریخ ایران، گوتشمید، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷ داده شده است، چنین به نظر می آید که

(Khshathro—Sauka که در کنگ دژ، عرش مقدس قرار گرفته، صدها و هزارها بکشد...»)
 در این قسمت از اوستا ملاحظه می شود که قبیله ای اسب سوار در استپهای شمال در کنار تورانیان هستند. قبیله ای که به سهولت می توان آنان را در قلمرو تاتارها یافت. هیونوها را می توان با اقوام هون Hunn که به مراتب متأخرتر از هیونهای اوستا هستند، مقایسه کرد. هیونوها حتی با هونهای سفید که هوگ Haug به آنها اشاره دارد و برای اولین بار در سده های آخر قبل از میلاد مسیح ظاهر شدند و اقوام استپهای شمال را به طرف جنوب راندند، قابل تطبیق هستند. (منظور اقوام یوئه چی هستند که نویسنده به نام هون سفید به آنها اشاره داشته. نگارنده)

از دیگر دشمنان اقوام عهد اوستا، هی ئونه ها Hyauna (یا قوم خیونها) Chionites هستند که به توسط کوی ویشتاسپا Kavi Vishtaspa مغلوب شدند. بقول یشتا، ارجات اسپا Arjat—Aspa یا ارجاسب تورانی متعلق به اقوام خیونی بود و این، اسم ایرانی خالص است. و این اقوام از نژادهای آریایی هستند.)

در خاتمه باید یادآور شد که اقوام غیر آریایی مانند هیونها Hunu که دارای نژاد تاتار بودند، در میان ایرانیان وجود داشتند و به صورت بومی می زیستند و همگام با فتح آریاییها به تدریج از بین رفتند...».

لازم به یادآوری است که دکتر گیگر عهد اوستا را قدیمی تر از تاریخ ماد دانسته و جایگاه اوستا را در مشرق ایران و حدود سیردریا معرفی کرده است.

لغت نامه دهخدا با بسیاری از مطالب کتاب حاضر در مورد تورانیان موافق است. این فرهنگ در باره تورانیان می نویسد: «کلیه مردم اورال - آلتایی که در آسیای مرکزی و شمالی و در شمال کشور ایران سکونت دارند و اقوام هن (Hun) و مجار و ترک از این قومند... این دسته^(*) مطابق تحقیقات علمی طوایفی بوده اند آریایی نژاد و از تیره «سکا» که

گذرگاه خاشاترو - ساکا، همان گذرگاه مینتا کا Mintaka در پامیر واقع در شمال شرقی افغانستان باشد. ختن (که بر پایی کنگ دژ در آن نسبت داده شده است) نزدیک این گذرگاه است، و می دانیم که ختن یکی از شهرهای ایالت سینکیانگ (یا ترکستان شرقی) است و در چین قرار دارد (نگارنده). در شرح حال افراسیاب آمده است: «سیاوش از افراسیاب اجازه سفر خواست و به ختن رفت و در آنجا قلعه استوار بنام کنگ دژ برآورد...» از «دائرة المعارف فارسی». جاده ابریشم از تنگه مینتا کا می گذشته و کاروانیان در مجاورت برجی سنگی در این گذرگاه کالاهای خود را مبادله می کردند. در این باره (رنه گروسه، همان کتاب، ص ۹۳).

• منظور «فرزندان تور» است.

زبان و آداب آنان ایرانی بوده است و تنها در کیش و تربیت اجتماعی با ایرانیان غربی و شمالی و جنوبی فرق داشته‌اند... این مردم دیرگاه در ترکستان شرقی با اقوام زردپوست همجوار، و مشغول جنگ و پیکار بودند و در عهد ساسانیان و خاصه انوشیروان با طوایفی از ترکان آلتایی آمیزش یافتند. مردم ماوراءالنهر تا حدود تبت همه از این جنس بوده و همواره در برابر فشار طوایف آلتایی و ساکنان مغولستان و تبت مقاومت می‌کردند و گاه بگاه نیز به ایرانیان و بنی اعمام خود فشار آورده و جنگهای خونین به راه می‌انداختند که از آن جمله حروب سلم و تور و ایرج و حرب افراسیاب و کیخسرو و حروب ارجاسب و گشتاسب است و... با ساسانیان هم بنام هون سفید و هپتال در زد و خورد بودند.»

فردوسی شاعر بلند پایه ایران به حق تورانیان را گاه طخارها و دیگر ترکان و چینیان و الخ نامیده است. این نامها همه در نژاد سکاها و سارمات‌های آسیا از دشتهای سبیری تا ماوراء سیحون و جیحون در سده‌های باستان خلاصه می‌شود. قبایلی از این اقوام به واسطه رویدادهای تاریخی در سرزمینهای چین غربی و مغولستان و جنوب سبیری با دیگر اقوام ترک و مغول در آمیختند، و به اعتبار اشعار شاعر و حماسه سرای قرون و اعصار فردوسی طوسی نام خود را به آن قبایل عرضه داشتند:

دگر تور را داد توران زمین و را کرد سالار ترکان و چین

پاسخ به یک پرسش: ترکمان یا ترکمانان از کدامین اقوام بودند؟

زمانی که تمدن یونانی - بودایی و تمدن ایرانی به آرامی نزد قبایل و مللی شکفته می‌شد که پیرامون واحه‌های تاریخیم مقیم بودند، قبایل ترک و مغول در استپهای شمالی، خون یکدیگر را می‌ریختند. ابتدا هسیونگ - نوها و سپس ژوان - ژوان‌ها، استپهای شمال مغولستان و بعد خود مغولستان را به تصرف درآوردند. در حدود سنه ۵۴۰ میلادی، امپراطوری استپها میان سه گروه عظیم تقسیم شده بود: ژوان - ژوان‌ها^(۱)، هیاطله و تورکیوت‌ها. تورکیوت‌ها در ابتدا قبیله‌ای از دست نشاندهگان ژوان - ژوان‌ها بودند که در جبال آلتایی به سر می‌بردند و به شغل آهنگری اشتغال داشتند. این ملت ترک بعدها نام خود را به همه مللی داد که به این زبان تکلم می‌کردند. از مجموعه این ملل اقوام ترکمان یا ترکمانان بحث برانگیزند. پرسش اینست: ترکمان یا ترکمانان از کدامین اقوام بودند؟ رشیدالدین فضل‌الله

(۱) پاره‌ای از مورخین هونها Huns را منسوب به این اقوام می‌دانند.

در جامع التواریخ جزء اول می‌گوید «ترکانی که با اغوز بهم بوده‌اند و با وی متفق این اقوام مذکورند و هر چند در اول نام او یغور بر مجموع آن اقوام که متفق شده بودند نهاد چون بعد از آن چند قوم از ایشان هر یک بسببی چنانکه شرح داده شد بنامی جدا مخصوص گشتند لفظ او یغور بر باقیان مقرر گشت و ایشان بدان اسم شهرت یافتند و از فرزندان او غوز بیست و چهار شعبه پدید آمد... و تمامت ترکمانانی اند که در عالم اند لفظ ترکمان در قدیم نبوده و همه اقوام صحرائین ترک شکل را ترک مطلق می‌گفته‌اند... در وقتی که اقوام اوغوز از ولایات خود ببلاد ماوراءالنهر و ایران زمین در آمدند و توالد و تناسل ایشان درین ولایت بود، بسبب اقتضاء آب و هوا شکل ایشان بتدریج مانند شکل تازی (تاجیک) گشت و چون تازیک مطلق نبودند اقوام تازیکی ایشان را ترکمان گفتند یعنی به ترک مانند...»^(۱) تاریخ، زمان آمدن این اقوام را به ماوراءالنهر روشن ساخته است. آنها از نظر نژادی بیش از دیگر اقوام ترک این استعداد را داشتند «که چون با ایرانیان درآمیختند شکل و منظرشان تغییر نمود و مانند تاجیک گشت».

لغت نامه دهخدا می‌نویسد: «ترکمان... می‌دانیم که غزان نخست در مغولستان سکونت داشتند و در کتیبه‌های ارخون Orkhon متعلق به قرن هشتم میلادی ذکر ایشان در مغولستان رفته... اُغزان مزبور را ترک محسوب داشته‌اند نه ترکمان، ترکمان را فقط در جانب مغرب یاد کرده‌اند. نخست، تلفظ تو-کو-مونگ Tö-Kü-Möng (می‌دانیم که چینیان مخرج (ر) ندارند، همانطور که اقوام تورکیوت را توکیو گفته‌اند، نگارنده) در دائرةالمعارف چینی قرن هشتم میلادی (تونگ تین) T'ung-Tien فصل ۱۹۳. بقول تونگ تین، کلمه توکومنگ نام دیگرست که بکشور سوک-تاک Suk-Tak یعنی کشور آلتان اطلاق شده و اینان در آغاز تاریخ میلادی در مشرق تا مسیر سفلی سیردریا مستقر بودند و آنجا در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) مقر اصلی غزان بود... بعلت مهاجرت های ترکمانان بسوی مغرب، زبان و قیافه آنان تعدیل شد بقسمی که بین ایشان و بقیه ترکمانان فقط شباهت مختصری ماند. سلسله‌های ترکمانان^(۲) که در ایران دوره اسلامی حکومت کرده‌اند:

(۱) رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، جزء اول از جلد اول، اداره انتشارات مسکو، ۱۹۶۵، ص ۱۰۹.
 (۲) با توجه به تعریفی که در اکثر ماخذ اسلامی و ایرانی از واژه ترکمن ابراز گردیده است، غالباً غزان اسلام آورده در اواخر قرن چهارم هجری/ قرن دهم میلادی را ترکمن یاد کرده‌اند. اما ملاحظه می‌شود که با توجه به وضعیت غزان که در قرن هشتم میلادی هنوز با اسلام آشنایی نداشته‌اند، تعریف واژه ترکمن چندان صحیح به نظر نمی‌رسد، و باید ریشه این لغت را در ارتباط با اقوام تورکوت و تورانیان جستجو کرد.

قراقویینلو^(۱) (۸۷۴-۷۸۰هـ)، آق قویینلو^(۲) (۹۸۰-۷۸۰هـ)، قاجاریه (۲۱۰-هـق-
۱۳۰۴هـش)...

ومی دانیم که کشور Suk-Tak^(۳) (سوک تاک)^(۴) در تاریخ قدیم همان سرزمین
«سکاها» و مردم آن تورانیان نام داشتند.

بهترین نمونه از طوایف ترکمانان مورد بحث، قبایل قرلق هستند که در این مورد با یاری
جستن از «دائرة المعارف فارسی» و «تاریخ بخارا» و بریتانیکا^(۵) به معرفی کوتاهی از آنها
می پردازیم:

قارلق Qarluq یا قرلق یا خرلخ یا خلخ و به زبان چینی کو-لو-لو (Kololu)، نام
قبیله ای از اتحادیه قبایل ترکان آسیای مرکزی بود که از میان آنها قراخانیان برخاستند. اصل
ومنشأ ترکمانان قرلق^(۶) هنوز مبهم است. قرلقان یا خلخیان^(۷) در حدود سنه ۷۴۵
میلادی از میان اجتماعات تورکوت ها Türküts یا به عبارت دیگر، توکیوت ها (ترکان) که
در منطقه از اتحادیه قبایل ممتاز به شمار می رفتند، قیام کردند و اتحادیه ای جدید با ترکان
اویغور و با سمیل به وجود آوردند. مقارن دوره بسط فتوحات اعراب در ترکستان، خلخها بر
چینی ها شوریدند (۱۳۳هـ.ق) و اعراب را یاری کردند و سبب پیروزی آنها شدند. شیوه
حکومتی قرلقان بر مبنای پادشاهی دوگانه بود. شاخه غربی در بلاساغون (در قرقیزستان
کنونی شوروی) حکومت می کرد و شاخه شرقی در کاشغر (در ایالت سینکیانگ اویغوری
چین امروز). طبری می گوید دسته ای از طوایف خلخ از سال ۱۱۹هـ.ق یا ۷۳۷ میلادی در
طخارستان بر مسیر علیای آمودریا می زیستند و امرای آنها عنوان بیغو داشتند. یعنی همان
عنوانی که در حکومت کوشانیان در طخارستان هی هونام داشت و در صفحات قبل اشاره

(۱)(۲) با توجه به پرچم ترکمانان قراقویینلو و آق قویینلو که مزین به سر گوسفند بوده و بدین مناسبت آنها را سلسله
سیاه گوسفند و یا سفید گوسفند نیز می خواندند، خاطر خوانندگان را به این نکته جلب می نماید که برخلاف آنچه
تا کنون تصور می شده است، تصویر سر گوسفند ربطی به نوع گله داری این ترکمانان نداشته، بلکه تصویر سر
گوسفند نشانه ای از فرکیان بوده است. جهت اطلاع بیشتر به کتاب «حماسه سرایی در ایران» تألیف دکتر
ذبیح الله صفا - سال ۱۳۶۳ - صفحه ۴۶۵ رجوع شود.

(۳)(۴) به زیرنویس (شماره ۲) صفحه ۷۱ کتاب حاضر رجوع کنید.

(۵) بریتانیکا - ۱۹۸۴ - فهرست VIII - صفحه ۳۳۰-۳۲۱.

(۶) عباس اقبال در تاریخ مغول این دسته از ترکان را با قامتی موزون و زیبا توصیف کرده است .

(۷) ریچارد. ن. فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ دوم. انتشارات سروش.

تهران - ۱۳۶۳، ص ۵۶:

گردید.

عنوان توتم شاخه غربی، ارسلان یا شیر، و عنوان توتم شاخه شرقی بغرا یا شتر بود. فرای مورخ تاریخ بخارا می نویسد در مذهب آنیمیزم Animism به شیئی مادی (معمولاً حیوان) با احترام فوق العاده می نگرند و رابطه نزدیک بین خود و آن حیوان یا شیئی که نماد توتم شمرده می شود، قایل هستند. متداولترین انواع توتمها، توتم قبیله ای است که همه افراد یک قبیله به یک طریق خود را به آن منسوب می دانند...

فرمانروایان این قبایل همانطور که اشاره شد، عنوان ییغو داشتند، و زبردستان آنها از عناوین ارسلان تگین، نیال تگین و غیره بهره مند بودند. بعد از سال ۸۴۰ میلادی (۲۲۵ یا ۲۲۶ هـ.ق) که قبایل اویغور به وسیله قرقیزها از مغولستان رانده شدند، خلخها از طرف شرق تحت فشار اویغورها قرار گرفتند و شاخه غربی در همان سده نهم میلادی با سامانیان در ماوراءالنهر به زد و خورد پرداخت و بالاخره در اواخر سده دهم زمام امور منطقه را به دست گرفت. از طوایف وابسته به ترکان خلخ، طوایف قراخانیان بودند که به نام ایلک خانیان یا آل افراسیاب نیز شهرت دارند. این سلسله از سده چهارم تا هفتم (ه.ق) در مجموع قریب ۲۳۰ سال در بلاد ترکستان و ماوراءالنهر حکومت کردند. این طایفه ظاهراً به سبب انتساب به افراسیاب تورانی^(۱) عنوان آل افراسیاب را داشت. فرای می نویسد: بر طبق روایات یکی از برادران امیر اسماعیل سامانی به ترکان کاشغر پناهنده شد و یکی از امیرزادگان خاندان حکومت را به دین اسلام درآورد. این خاندان در نزد نویسندگان عرب و ایرانی به ایلک خانیان یا آل افراسیاب و در نزد محققین اروپایی به قراخانیان معروف است.

از دیگر طوایف وابسته به قرققان، ترکان چگل (Cegel) نام داشتند که در ترکستان در حدود کاشغر و رود ایللی می زیستند. قبایل چگل غالباً زندگی بدوی داشتند و کمتر در شهرها زندگی می کرده اند. بعضی از این قبایل تا حدود سده چهارم (ه.ق) هنوز مظاهر



«... پس از ۵۵۷ (میلادی) یعنی یک قرن تمام پیش از هجوم عرب به ترکستان روس، ترکان در این پیرامون اگر چیره نشده بودند حضور داشتند و برخی هم به جنوب هندوکش راه جسته بودند. قبیله ترک اخیر خلج را گویند از تبار هپتالیان اند...».

(۱) دائرة المعارف اسلامی، جلد ۱، ص ۲۳۶، تحت عنوان افراسیاب:

«تورانیها و افراسیاب ترک شناخته شده اند و این مسئله بطور جدی در شاهنامه تاکید شده است و بهمین دلیل بسیاری از حکومتها و پادشاهان ترک نسبت خود را به افراسیاب می رسانند مانند قراخانیان که آل افراسیاب خوانده میشوند و سلجوقیان که خود را از اعقاب افراسیاب می دانستند...».

طبیعت، مخصوصاً آفتاب وستارگان را می پرستیدند؛ پادشاه آنها تکسین (=تکین؟) خوانده می شد. این قبایل در تیراندازی بسیار شهرت داشتند. لازم به یادآوری است که مورخین سرمنشاء قبایل قشقایی در فارس را ترکان خلخ یا قزلق می دانند. و جالب است که بویل Boyle مورخ انگلیسی در معرفی^(*) قبایل قشقایی، خلخ ها [خلج ها] را بر طبق یک منبع موثق قرن دهم میلادی از هفتالیته ها یا هونهای سفید می داند.

*The qashqai of Iran World of islam Festival, 1976, Whithworth Art Gallery
university of Manchester — page 7-8



برج بوران، بنای یادبود قرن یازدهم میلادی است که در هشت کیلومتری شهر تقماق یا تکماک Tokmak (به فاصله شصت کیلومتر از شهر فروزنه Frunze پایتخت فعلی قرقیزستان شوروی) واقع شده است.

با توجه به پژوهشهای باستانشناسی در این ناحیه آشکار شده است که زمانی در همان نقطه که بنای برج قرار گرفته، شهر محروس قبایل پر قدرت اوسون usun و قراخانیان Karakhanid قرار داشته است. این شهر به نام بلاساغون Balasagun خوانده می شده و زمانی پایتخت قلمرو وسیع قراخانیان محسوب می شده است.

اتحادیه توفوزاغوز و رستاخیز سلجوقیان

از دیگر قبایل مشهور و پر قدرت ترکمن باید از حضور اتحادیه تغز اغوز در پهنه تاریخ آسیای میانه سخن راند که تحت عناوین توفوزاغوز **Toquz Oghuz** (یا نه قبیله اغوز)، تغزغز، اغوز، غوز و غیره نامیده می شدند. این طوایف [را می توان از اخلاف تورانیانی دانست که] زمانی از شاخه های شرقی (۱) امپراطوری تورکیوت ها محسوب می شدند و در آسیای مرکزی به تاخت و تاز اشتغال داشتند. در دوران امپراطوری تورکیوتها، زبان ترکی به مرور بر دیگر زبانهای شرقی ایرانی میانه غالب آمد و حکومتهای ایرانی یکی پس از دیگری به تسلط ترکان گردن نهادند. در سده ۱۰ میلادی / ۴هـ و از آن به بعد، منطقه «سیردریا» زیر پر تو زرین فروغ اسلام قرار گرفت و دارالکفر به دارالاسلام پیوست و طوایف گوناگون اغوزها و بعد قپچاقها به اسلام روی آوردند. دولت های اسلامی سلاجقه بزرگ از همین منطقه سیردریا به سربازگیری می پرداختند، و حکومت خوارزمشاهیان نیز به شدت متکی به طوایف قپچاقها قنقلی ها و یمیک های مستقر در سیردریا بودند که از نیمه دوم سده ۱۱ میلادی / ۵هـ و به بعد، کنترل استپهای خوارزم را به دست گرفتند.

تاریخ ایران کمبریج می نویسد: در آغاز قرن ۱۱ میلادی / ۵هـ هنوز ایران شمالی و شرقی تا حدود منطقه ماوراءالنهر و بیش از آن ممتد بوده و مناطق خوارزم و فرغانه را در بر می گرفته است. (در سده های پیش از میلاد و در اوایل عصر میلادی، اقوام ماساژت **Massagetae**، ساکا **Sakae**، سیت ها **Scyths** سارماتها **Sarmatians** و الانها **Alans** که همگی از مردم هند و اروپایی محسوب می شدند، از جبال آلتایی تا اوکراین در روسیه فعلی را در اشغال خود داشتند) فشار مردم آلتایی و اوگری ها **Ugrians** از قلب آسیای مرکزی و سیبری به اقوام هند و اروپایی موجب رانده شدن آنها به طرف سرزمینهای جنوبی تر گردید.

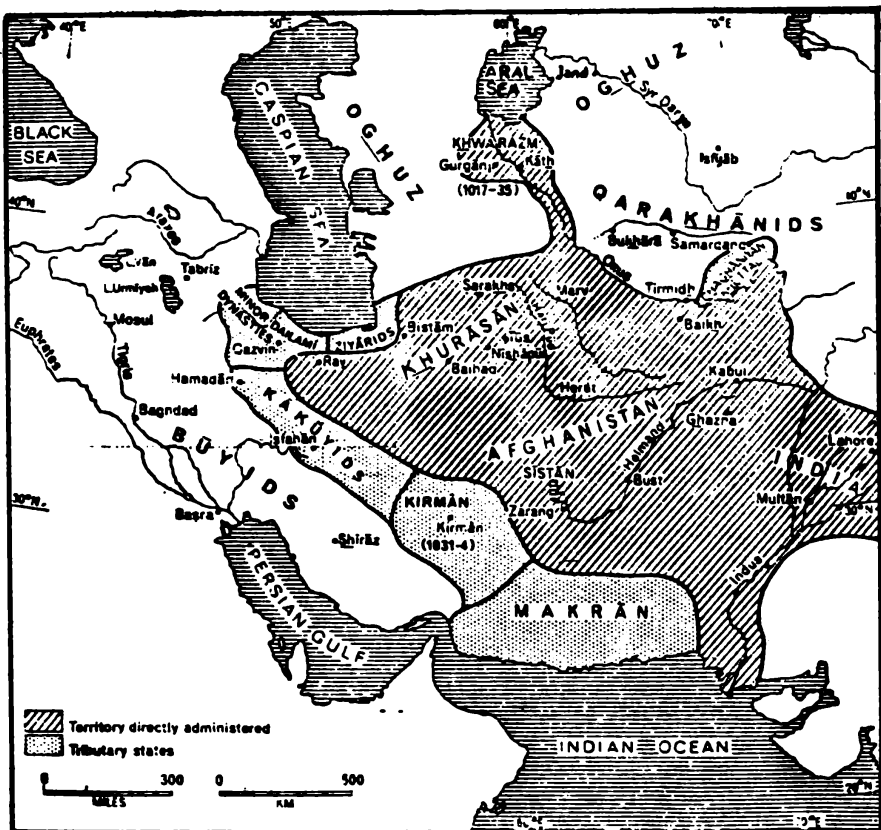
تا قرن ۱۰ میلادی / ۴هـ سرزمینهای کرانه آمویا جیحون و جنوب دریای آرال و کرانه های میانی و بالایی سیردریا تا شیب های جبال تین شان هنوز و بطور کلی به توسط شاهزادگان و حکومتهای ایرانی اداره می شد. ماوراءالنهر در ادوار مختلف تاریخ به منزله گذرگاهی بوده است که اقوام کوچ نشین استپها از آن می گذشته و به طرف سرزمینهای

(۱) در این مورد عقاید مختلف است. مثلاً بارتولد خاورشناس معروف، آنها را از شاخه های غربی تورکیوت ها می داند، و ج. بویل آنها را از شاخه های شرقی محسوب داشته است.

THE IRANIAN WORLD (A.D. 1000-1217)



THE RISE OF THE SALJUQS



مسکونی جنوب و غرب می رفته اند. علوم تاریخ و جغرافیا چنین می نمایانند که این اقوام و گروه‌ها هرگز از یک نژاد و یکدست نبوده‌اند هرگاه این امواج انسانی متوقف می شده یا جذب جمعیت موجود در منطقه می‌گردیده است، آثاری از فرهنگ قومی را به یادگار می‌گذاشته، و این چنین اثر فرهنگی، در افغانستان شرقی موجود است که بدون شک به عنصر ترک تعلق دارد.

در دورانهای اولیه پیشروی و نفوذ نیروهای اسلام در این منطقه، اغوزان Oghuz و خلیج‌ها Khaladj (=قرلقان، نگارنده) عشایری بودند که توانستند با حفظ وحدت قومی در سراسر دوره‌های غزنوی و غوری و خوارزمشاهی به بقای خود ادامه دهند. در این مورد مارکوارت J.Marquart بحثی حق به جانب داشته و می‌گوید که این ترکان از بازماندگان مردمی هستند که توسط اتحادیهٔ افتالیت‌ها Ephthalites یا هونهای سفید که رهبران شان ایرانی نژاد بوده‌اند، از شمال جیحون به این منطقه کشیده شده‌اند...^(۱)

اشاره شد که حکومت‌های سلاجقه بزرگ برای سربازگیری به منطقه سیردریا روی می‌آوردند. تاریخ ایران کمبریج با شرحی در این باره و با اشاره به اصل و منشاء سلجوقیان می‌نویسد: «سلجوق به غزان ترکی تعلق داشت که ظاهراً از طایفهٔ نه غزیا تغز اغوز Toghuz Oghuz بودند. این طوایف شاخهٔ شرقی تورکوت‌ها را تشکیل می‌دادند و در یادبودهای شاهی اتحادیهٔ غزان در کتیبه‌های ارخون Orkhon واقع در مغولستان خارجی که در سال هشتم میلادی / دوم هـ بر پا شد، اسم آنان (منظور تغزغزان است. نگارنده) نوشته شده است. با فروپاشی امپراطوری تورکوت‌های شرقی در سال ۷۴۱ میلادی / ۱۲۵ هـ اتحادیهٔ جدیدی از غزان تشکیل گردید و رهبر آنها عنوان یغوی «جناح راست قبیله» را گرفت.

در پایان قرن ۸ میلادی / ۲ هـ این اغوزها از طریق استپهای سیبری به طرف دریای آرال و ولگا و روسیه جنوبی کوچ کردند. (احتمال می‌رود که این اقوام همان تورانیانی باشند که برای اولین بار تونگ‌تین در دائرةالمعارف چینی قرن هشتم میلادی آنها را توکومنگ خوانده است. با توجه به اطلاعات فرهنگی چینیان در زمینهٔ شناخت اقوام مختلف سرحدات کشور خود و همسایگان نزدیک، این حدس می‌تواند بیشتر قریب به یقین باشد که لفظ ترکمان به اقوام صحرائشینی اطلاق می‌شده که اغلب در سرحدات کشور چین و همسایگان نزدیک دیده

(۱) تاریخ ایران کمبریج، جلد ۵، سال ۱۹۶۸، صفحات ۳ و ۴. در مقاله‌ای به قلم آقای دکتر حمید نطقی در مجله وارلیق خرداد-تیر ۱۳۶۴ صفحه ۹ می‌خوانیم که «تیپ سفیدپوست، تیپ غالب در میان اغوزها بوده است».

می شده‌اند و چینیان طبق لفظ قدیمی خود، آنها را «سوک» و یا «سو» و کشور آنها را «سوک تاک» می نامیده‌اند. می دانیم که «کشور سوک تاک» عملاً از ایالت کان سویعی منطقه مشرف به مرزهای مغولستان و سیبری مرکزی و جنوبی تا بستر سیحون ممتد بوده است. با توجه به تاریخ و گذشته تورانیان که در همین محدوده به ایلغاری و کوچ نشینی می پرداخته‌اند، می توان لفظ ترکمان را منسوب به اقوامی دانست که از بازماندگان^(۱) همان سیت ها و سکاها (تورانیان) بوده که با همان روشهای صحراگردی زندگی می کرده‌اند و بعدها در ادوار مختلف تاریخ و بخصوص در قرون هشتم و نهم و دهم در ماوراءالنهر با لسان ترکی در صحنه تاریخ حضور یافتند. نگارنده).

(۱) دائرةالمعارف اسلامی، تحت عنوان Ghuzz در صفحه ۱۰۷:

«... اظهار نظر شده است که نام قبیله اوغوزدوگر Doger بازمانده نام اقوام طخار است».

همان مرجع: تحت عنوان دوگر Döger: «دوگرها در فهرست نام اوغوزها ذکر شده‌اند... و گفته می شود که

بعضی از حکام برجسته (=بای =بیک) از فرمانروایان اوغوزها از این قبیله بوده‌اند...»

دکتر محمدعلی سجادیه در تالیف ارزشمند خود به نام «واژه های ایرانی در زبان انگلیسی»، انتشارات بنیاد

نیشابور سال ۱۳۶۴ صفحات ۳۰ و ۳۱ درباره واژه «بیک» یا «بک» و بای توضیحاتی داده و می نویسد: «بغ

در زبان ترکی به بک و بی (=بای. نگارنده) بدل شده که به مفهوم بزرگ و خان است.

بُغ در زبانهای اوستایی، پارسی باستان و پهلوی به مفاهیم متعدد و از جمله «بزرگ» به کار می رفته. ریشه

bog در زبان های روسی، اوکرائینی، بلوروسی، بلغاری، مقدونی... دیده می شود و در زبان مغولی (=منظور زبان

ترکی اوغوز است که مولف اشتباهاً آنرا مغولی خوانده است. نگارنده) به صورت بایات (نام خدا - نام ایل)

است.»

یکی از منابع و مآخذ مشهور قرن پنجم هجری (سنه ۴۶۶) نظریه فوق را کاملاً تأیید می کند. محمودبن الحسین

بن محمد الکاشفری ادیب ترک زبان و منسوب به قراخانیان مشرق در تالیف «دیوان لغات الترک» چاپ حلب،

مطبعة عامره، ۱۳۳۳، در جلد سوم صفحه ۱۲۸ درباره توصیف نام بیات چنین نوشته است:

«بیات: اسمی از اسماء خداوند در زبان آرغو

بیات: اسم قبیله ای از الغزیه».

لازم به توضیح است که آرغویکی از زبانهای وابسته به ترکی اویغوری است که در فرهنگ زبان اویغوری از

آن یاد شده است.

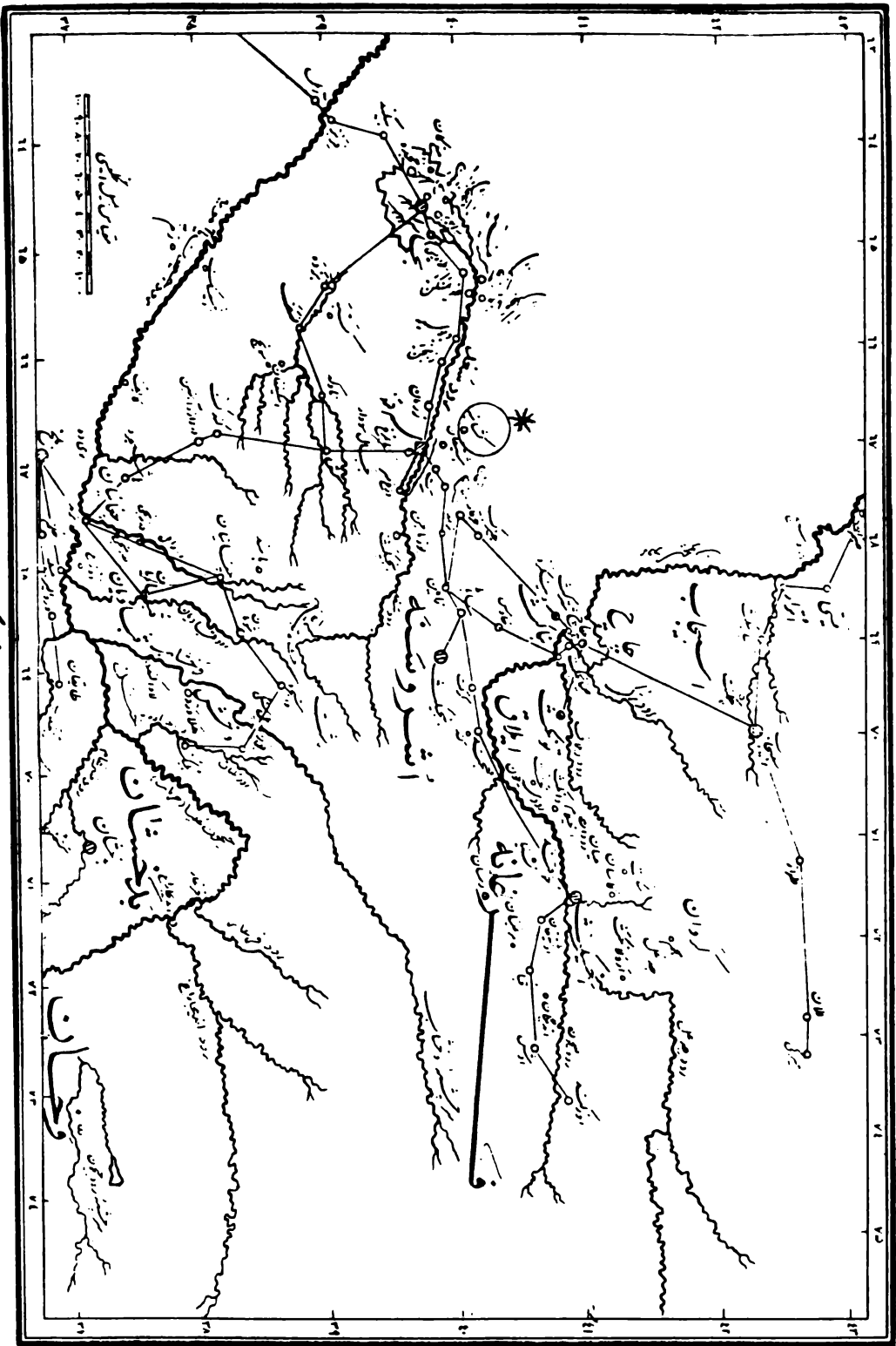
نام بیات یا بایات از دو بهر تشکیل شده است، بخش اول عبارتست از «بای» به معنای امیر، صاحب، بزرگ

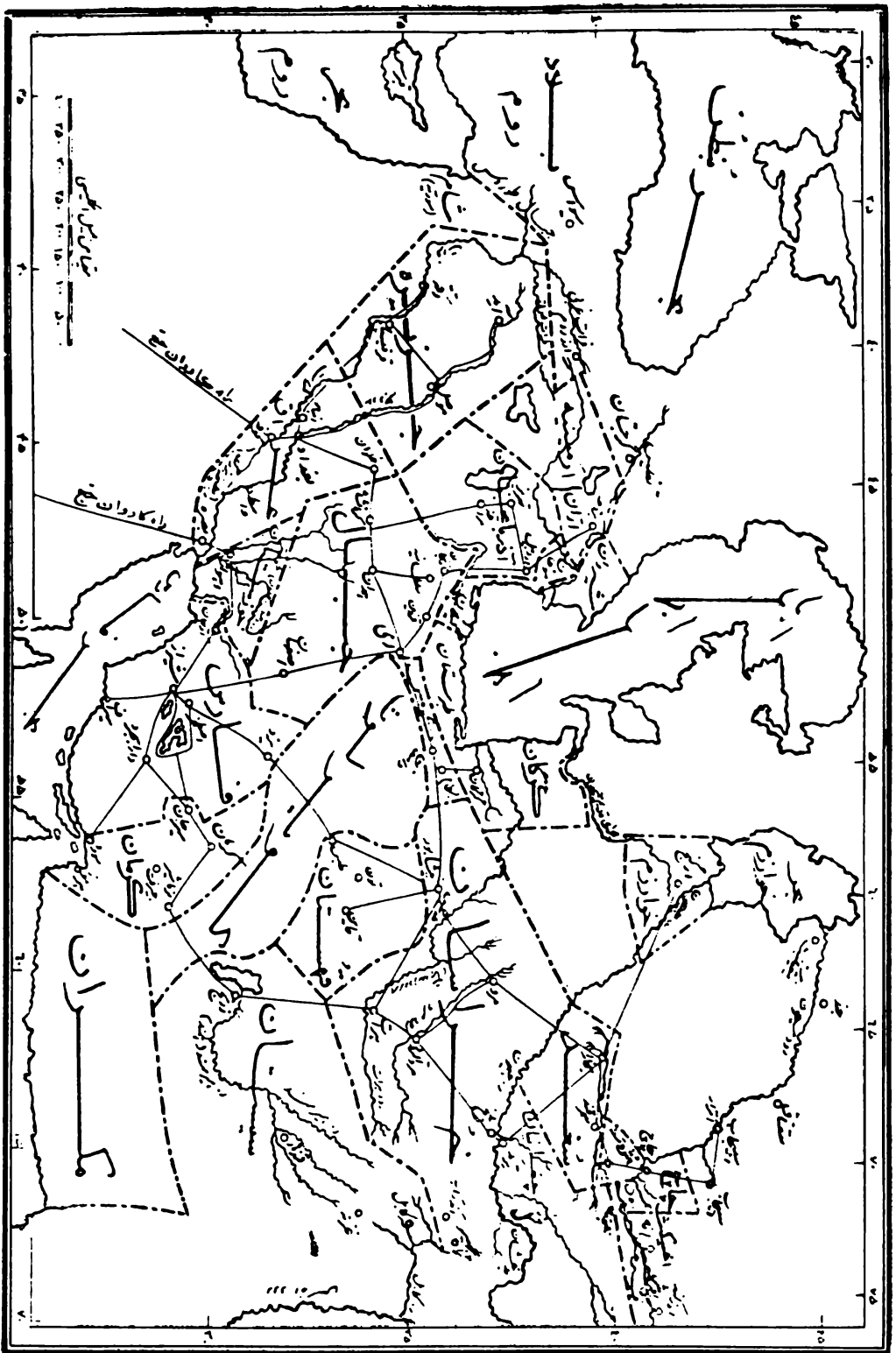
و بخش دوم «آت» که به زبان ترکی به معنای اسب است. بنابراین مفهوم نام بیات عبارتست از صاحب

اسب های فراوان و رشیدالدین فضل الله در تاریخ رشیدی نام بایات را به معنای ثروتمند و بزرگ توصیف نموده

است.

استان بجنان میمون





استان های خلافت عباسیان کنش همراهی تمدن رانش میسر به

در زمان خلافت المأمون (۳۳-۸۱۳ میلادی / ۲۱۸-۱۹ هـ) اغوزان با حملات خودبه اشروسنه عملاً به قلمرو نویسندگان اسلامی قدم نهادند. بعضی از این اغوزان به کرانه‌های رود اترک کوچ کردند، و گروه‌هایی دیگر در مصب سیردریاخیمه‌ها برپا داشتند. منابع اسلامی در سده ۱۰ میلادی / ۴ هـ از سه شهر آنها با نام جند Jand، خُورور Khuvar و ینگی کنت Yengi Kent به معنای «شهر جدید» نام برده‌اند. همچنین در همین سده ۱۰ میلادی / ۴ هـ است که برای اولین بار نام ترکمن Türkmén در منابع اسلامی ظاهر می‌شود. برای اولین بار مقدسی جغرافی دان معروف (۹۸۰ میلادی / ۳۷۰ هـ) از دو گروه در حوالی اسفیجاب سخن می‌گوید که خود را از «محافظین مرزها بر علیه ترکمن‌ها می‌دانند.»^(۱)

تاریخ ایران کمبریج از بحث فوق چنین نتیجه می‌گیرد:

«معلوم نیست که این واژه ترکمن جنبه سیاسی داشته یا جنبه قومی. اما در قرن ۱۱ میلادی / ۵ هـ و از آن به بعد، این واژه به ترکان جنوب غرب یعنی به اغوزها و قپچاق‌ها اطلاق می‌شده است...»^(۲)

از مستندات فوق می‌توان چنین استنباط کرد که به طور کلی قراخانیان و قرلقان از وابستگان به شاخه غربی تورکیوتها بوده و تغز اغوزان و قپچاقها از شاخه شرقی تورکیوتها محسوب می‌شده‌اند و در رویدادهای سرنوشت ساز تاریخی منطقه و ایران و آسیای صغیر نقشهای مهمی بر عهده داشته‌اند.

در مورد رستاخیز سلجوقیان یا سلجوقه، باید اشاره کرد که بنای امپراطوری سلجوقه بزرگ ایران، روم، عراق و شام، از پیامدهای تاریخ قومی ترکمانان سده ۱۰ میلادی / ۴ هـ در ماوراءالنهر جدا نبوده است. از رخدادها مهم منطقه‌ای، بخصوص باید از «پذیرش اسلام» از سوی اغوزان و تمایل خانواده سلجوق به پیوستن به مسلمانان سخن راند که ملاً به حاکمیت اسلام در پهنه تاریخ انجامید.

سلجوق پسر دقاق و از قبیله اغوز قنق Qiniq بود. دقاق به «تموریالیغ» یا سخت کمان نیز شهرت داشت. پس از آنکه سلجوق به سن بلوغ رسید، به واسطه اختلاف با بیغورهبیر ترکان (بیغوی ینی کنت^(۳)) به حوالی جند رفت و پس از ادای کلمه طیبه «لااله الاالله،

(۱) تاریخ ایران کمبریج، جلد پنجم، صفحات ۱۶ و ۱۷

(۲) همان کتاب، ص ۱۷.

(۳) همان کتاب، ص ۱۸: جانشین بیغوی فوق بعدها پسرش «مالک ابن علی» شد.

محمد رسول الله» در سلک اهل نجات قرار گرفت. پس از چندی ایلچی کفار برای خراجی که سالیانه از جند می ستاند، از سلجوق نیز طلب خراج کرد. سلجوق به والی جند پیغام فرستاد که در دین محمدی روا نیست که مسلمانان خراج و باج به کفار بپردازند. والی جند جواب داد که در دین ما نیز روا نیست، اما ما را طاقت مقاومت کفار نیست. لذا سلجوق پاسخ داد که مرا حق سبحانه و تعالی قوت مدافعت ایشان ارزانی داشته است. اهالی جند بلافاصله فرصت را غنیمت شمردند و سلجوق را به مال و لشکر مدد نموده و جمعی کثیر از ترکمانان یا غزان جند که میل به غذا داشتند به سلجوق ملحق شدند...^(۱)

بارتولد محقق و آکادمیسین شوروی می نویسد: «جنوب و جنوب غربی اسفنجاب و مراتع خرم مابین فاراب و کنجیده و شاش (= چاچ = تاشکند حالیه) تحت اشغال ترکان تازه اسلام آورده بود»^(۲).

سلجوق با کمک ترکمانان اسلام آورده مستقر در سیحون به جهاد اسلامی پرداخت و مصب رود سیحون در پایان قرن ۱۰ میلادی / ۴هـ به یاری سلجوق و ترکمانان فتح شد. در دهه های بعد اخلاف سلجوق که عبارت بودند از: سه پسر سلجوق بنامهای موسی Musa، میکائیل Mika'il و ارسلان اسرائیل Arsalan'isra'il به همراهی دو پسر میکائیل، یعنی طغرل بیک محمد و چغری بیک داود با هفت تا ده هزار خیمه از ترکمانان به رهبری طغرل، چغری و موسی ییغو (عنوان ییغو اینک از حکام جندوینی کنت سلب شده و سلجوقیان آنرا به خود اختصاص داده بودند). و ابراهیم ینال به طرف خوارزم به راه افتادند. در صحنه های تاریخی بعد، سلجوقیان در دندانقان، بر مسعود غزنوی پیروز شدند، و مرو در سال ۱۰۳۷ میلادی / ۴۲۸هـ و هرات و نیشابور در سال ۱۰۳۹ میلادی / ۴۳۱هـ فتح گردید و پایه های امپراطوری سلاجقه بزرگ در ایران بنا نهاده شد. سلجوقیان در امواج حملات بعدی و با مدد آلپ ارسلان سلجوقی آناتولی یا ترکیه فعلی را در نوردیدند و پایه های حکومت سلاجقه روم را استوار کردند (۴۶۳هـ / ۱۰۷۱ میلادی) و تا سال ۷۰۸هـ در آناتولی به فرمانروایی پرداختند.

در این رویدادها نقش قبیله بیات چنین تعریف شده است:

(۱) استاد سعید نفیسی، پیرامون تاریخ بیهقی.

(۲) بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، ص ۵۴۷.

بیات قبیله‌ای از اغوز

«بیات از قبیله اغوز (ترکمان) که در فتوحات سلجوقیان در آسیای صغیر شرکت داشتند، در قرن ۹ هجری قمری برابر با ۱۵ میلادی، مکانهای زیبای بنام بیات در غرب و مرکز ترکیه وجود داشته است که امروز کمتر، نشانی از آنها باقی است و بدون شک همه این مکانها متعلق به قبیله بیات‌ها بوده است که در فتوحات آناتولی، سلجوقیان را همراهی کرده بودند...»^(۱)

در رویدادهای بعدی تاریخ قومی، شاخه‌هایی از قبیله بیات جدا شدند که مهمترین آنها عبارتند از: آق‌بیات، شام‌بیات، بیاتی و اکثریت افراد قبیله نیز به همان اسم بیات باقی ماندند.

قبایل ترک زبان کیماک و قپچاق در استپهای خوارزم

هنوز زمانی چند از استقرار اغوزان در منطقه ماوراءالنهر نگذشته بود که منطقه زیر سم ستوران قبایل قپچاق که پاره‌ای دیگر از ترکان بودند، به لرزه درآمد. قپچاق‌ها طوایف اغوز را از منطقه راندند و خود از جانشینان بلا معارض استپهای خوارزم شدند.

ملتی که به نام قپچاق نامیده می‌شد، همان ملتی است که روس‌ها آنها را «پولووتسی» Polovtsi، و اهالی بیزانس «کومانوی»، و مورخ عرب ادریسی «قومانی»، و بالاخره مجارها «قون» نامیده‌اند. پولووتس^(۵) به معنای زردگون^(۲) و یا پریده‌رنگ است که از مشخصات ظاهری این قوم حکایت دارد. از قپچاقها با نامهای مختلف قپچاق، خفچاق و غیره در کتب مختلفه اسلامی نام برده شده است. اصل طوایف قپچاق به شهادت گردیزی^(۳) از طوایف کیماک بوده است و به قول مقدسی قسمتی از طوایف کیماک در

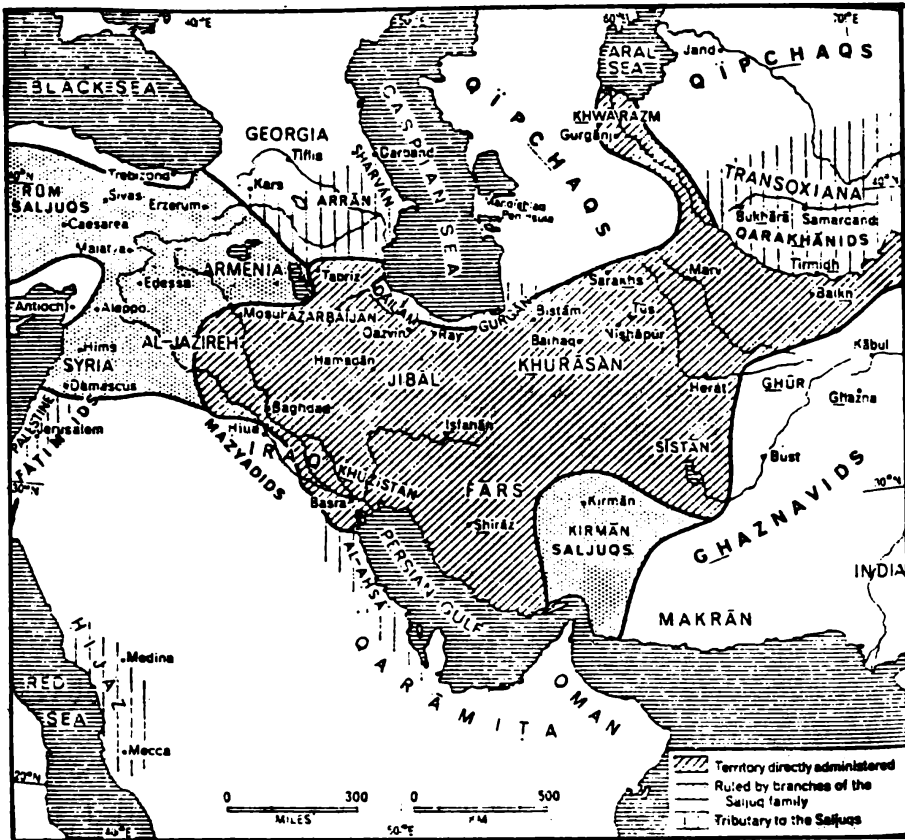
• دکتر جواد هیئت، همان کتاب صفحه ۸۲: «کلمه پولووتس و کومان به معنی زرد بوده و به مناسبت رنگ موی اقوام قپچاق به آنان اطلاق شده است». بنظر نگارنده این معنی کاملاً با حقیقت وفق می‌دهد. در غیر اینصورت همه اقوام زردگون باید پولووتسی نامیده شوند.

(۱) دائرة المعارف اسلامی، تحت عنوان Bayat

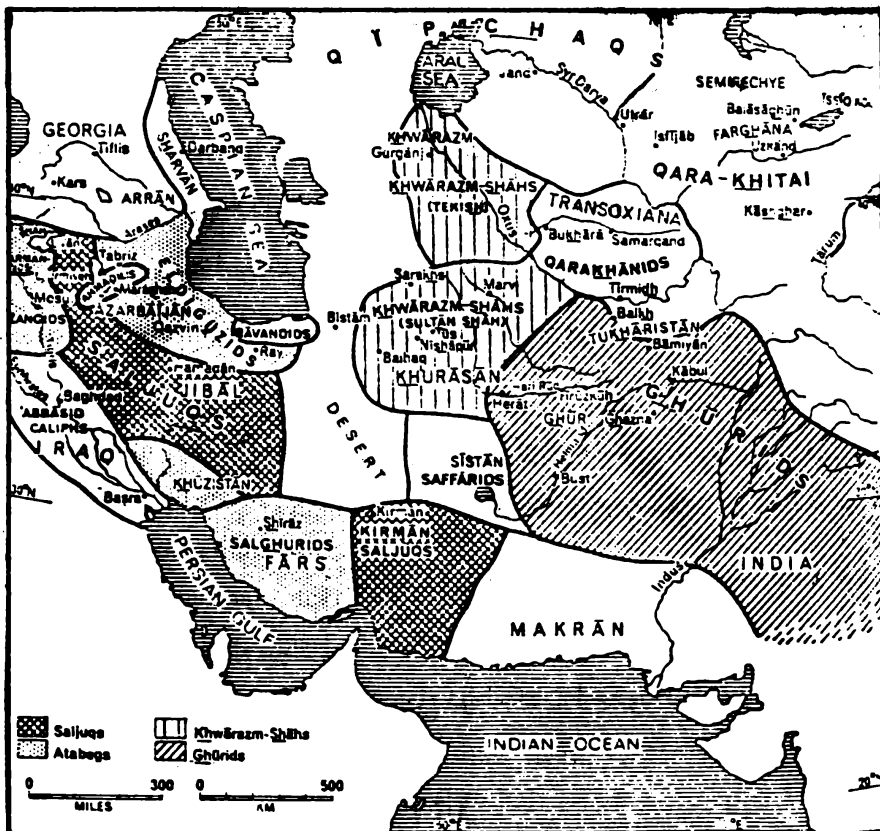
(۲) دائرة المعارف فارسی، تحت نام قپچاق.

(۳) رنه گروسه، همان کتاب، ص ۳۰۶؛ همچنین رجوع شود به کتاب «حدود العالم» به کوشش دکتر منوچهر ستوده.

THE IRANIAN WORLD (A.D. 1000-1217)



THE IRANIAN WORLD (A.D. 1000-1217)



اواخر قرن ۱۰ میلادی / ۴هـ در مجاورت سرزمینهای اسلامی در ترکستان زندگی می‌کرده‌اند. احتمال دارد که سرمنشاء^(۱) بعضی از قبایل اتحادیهٔ ترکان قپچاق نزدیک مرزهای چین بوده باشد که بعدها به طرف سیبری غربی کوچ کرده‌اند. علمای زبان‌شناسی اوغوزها را با کیماک‌ها یا «قیماق»‌هایی که از قدیم درینی سئی میانه می‌زیسته‌اند، با قپچاق‌های قدیم که بعداً به روسیه جنوبی مهاجرت کردند، و با قرقیزهای معاصر در یک ردیف مخصوص و در یک گروه مشترک جای داده‌اند^(۲). سرزمین قپچاق‌ها در حملهٔ مغولان به تصرف «باتوخان» درآمد (۱۲۳۷ میلادی)، معذک نام قپچاق باقی ماند و به خانان قپچاق و یا «اردوی زرین» معروف شد.

مردم خوارزم زمانی به زبان ترکی روی آوردند که قپچاقیان ترک زبان استپهای خوارزم را اشغال کردند^(۳). بنا بر نوشته ابوالفداء بیهقی، ترکان قپچاق Qipchaq کوجت Kujet، چاقراق Choghraq در سال ۱۰۳۰ میلادی / ۴۲۲هـ قمرغزاران خوارزم را در نوردیدند. در نیمهٔ دوم همین قرن استپهای خوارزم به کنترل کامل قبایل قپچاق، فنقلی Qanghli قون Oun و پچنگ^(۴) Pecheng درآمد بود^(۵).

در چنین اوضاعی، نوشتگین غرجه (۴۹۰ – ۴۷۰هـ) که طشت دار سلطان ملکشاہ سلجوقی بود، از طرف آن پادشاه قدرتمند ولایت خوارزم را که در آن زمان منال آن، حواله طشت خانه بود، یافت، و بدین ترتیب پایه‌های پادشاهی خوارزم نهاده شد. بعد از نوشتگین غرجه اخلافش نیز به پادشاهی رسیدند^(۶). سلسلهٔ خوارزمشاهیان، در اوایل، تابع سلسلهٔ سلجوقیان بودند، اما از زمان سلطان سنجر ابن ملکشاہ داعیهٔ استقلال سر دادند. این سلسله در دوران اتسز خوارزمشاه به اوج قدرت و شوکت یک امپراطوری رسید.

در اواخر قرن ۱۲ میلادی / ۶هـ ارتش اتسز خوارزمشاه (و بعد از او جانشینانش) به شدت

(۱) بریتانیکا، ۱۹۸۴، ص ۸۲۸، تحت عنوان Kipchak

(۲) زنه گروسه، همان کتاب، ص ۲۵۵.

(۳) تاریخ ایران کمبریج، جلد پنجم، ص ۸.

(۴) همان کتاب، ص ۱۴۱.

(۵) ظاهراً نام پچنگ و نام پشنگ هر دو یکی است. افراسیابی تورانی منسوب به قبیلهٔ پشنگ بود. نام پشنگ به صورت بچنگ و فشنگ نیز آمده است. نگارنده.

(۶) خوارزمشاهیان سلسله‌ای از سلاطین مسلمان خوارزم بودند که از سنهٔ ۴۷۰ هـ تا حدود ۶۳۸ هـ در مملکت خوارزم و متعلقات آن حکومت می‌کردند.

به طوایف قیچاقها، قنقلی ها و یمیک ها و دیگر طوایف وابسته به آنها متکی بود^(۱). از زمانی که این اقوام در جهت حفظ مرزهای امپراطوری خوارزمشاهیان به کار گمارده شدند، جمعیت نژاد ایرانیان قدیم در منطقه از طریق اختلاط های قومی و پیمانهای زناشویی بی رنگ تر شد. اما چنین تغییرات قومی و زبانی باعث تضعیف فرهنگی و کشوری نگردید، چه ایران، تحت نفوذ و قدرت اتسز خوارزمشاه برای اولین و آخرین بار در تاریخ خوارزمشاهیان، مرکز امپراطوری پر قدرتی شد که قسمتی عظیم از آسیای مرکزی و ایران را در بر می گرفت. چنانکه بعدها یاقوت جهانگرد و جغرافی دان معروف ۱۲۲۹ میلادی / ۶۲۶ هـ در آستانه حملات مغولان می نویسد: او هرگز چنان رفاه برخاسته از کشاورزی را در جایی دیگر ندیده است.

قرایات قبیله ای از کیماک ها

در دوران سلطنت سلطان علاءالدین تکش، ترکان یمیک به اعتبار و حیثیتی بیش از همیشه دست یافتند. در این دوران تکش^(۲) که به قلمرو شمالی امپراطوری خود علاقمند بود، سعی بر آن داشت که با ترکمانان مستقر در سیحون علیا و چند روابط و علائقی برقرار کند. برای نیل به چنین سیاستی ازدواج با دختر خان قدرتمند قیچاق می توانسته پربار باشد. لذا با نکاح ترکان خاتون از قبیله قنقلی یا بیات^(۳) یمیک^(۴)، دختر قیچاق خان به پاره ای از

نوشتکین غرجه	۴۹۱-۴۷۰ هـ
قطب الدین محمد	۵۲۱-۴۹۰ هـ
اتسز	۵۵۱-۵۲۱ هـ
ایل ارسلان	۵۶۸-۵۵۱
علاءالدین تکش	۵۹۶-۵۶۸
علاءالدین محمد	۶۱۷-۵۹۶
سلطان جلال الدین خوارزمشاه	۶۲۸-۶۱۷
سلطان شاه	۵۶۸

«دائرة المعارف فارسی»

(۱) تاریخ ایران کمبریج، جلد پنجم، ص ۱۴۲

(۲) تاریخ ایران کمبریج، جلد پنجم، ص ۱۹۱.

(۳) همان کتاب، ص ۱۹۱: در متن انگلیسی Baya'ut یا «بیاوت» آمده است. کما اینکه رشیدالدین فضل الله

سیاستهای خود جامعه عمل پوشاند.

تاریخ جهانگشای جوینی درباره اصل قوم ترکان خاتون می نویسد: «اصل او قبایل اتراکند که ایشان را قنقلی خوانند و ترکان، بسبب انتمای نسبت جانب ترکان رعایت نمودی

در «جامع التواریخ» این اسم را «بایات» نوشته. چنین بنظر می آید که «بیاوت» و «بایات» لفظ مغولی است که متأثر از دوران تسلط مغولان بر کوچ نشینان ترک است. بهرحال بیاوت و بایات جملگی ماخوذ از بایات Bayat هستند.

(۴) همچنین کتاب «سیرت جلال الدین مینکبرنی» تالیف شهاب الدین نسوی و با تصحیح مجتبی مینوی، چاپ ۱۳۶۵. صفحات ۳۸ - ۴۲ - ۶۲ - ۸۵ - ۳۲۹ - ۳۳۰: ترکان خاتون از قبیله بیاوت (از ملوک ترک) بود که از فروع قبیله یمک است. اسم قدیمی تر قبیله یمک، کیمک (= کیماک. نگارنده). بوده است. مورخ معروف John Andrew Boyle در ترجمه کتاب «جهانگشای عظاملک جوینی» از زبان پارسی به زبان انگلیسی تحت عنوان

The History of the world conqueror

جلد دوم، سال ۱۹۵۸، حواشی صفحه ۳۷۱ پیرامون واژه کیماک می نویسد: قیماق Qimaq یا کیماک Kimach در حقیقت Ho—mi—ch'èng یا شهرهای Ho—mi است و آنطور که پروفیسور کلیوز Cleaves معتقد است واژه قامیل Qamīl همان کامول Camul در سفرنامه مارکوپولو، و شهر قومول Qomul (هامی فعلی) در ایالت سینکیانگ چین است. (مشرف به مرزهای جنوب غربی مغولستان. نگارنده).
جامع التواریخ رشیدی (جلد اول)، به کوشش دکتر بهمن کریمی، چاپ اقبال، سال ۱۳۶۲، در صفحه ۱۳۶ درباره «بیاوت» یا بایاوت چنین می نویسد:

«این قوم چند شعبه اند ولیکن دو شعبه معروف اند یکی راجدی بایاوت گویند و دیگر را کهرون بایاوت — و جدی رودخانه ایست در مغولستان — چون مقام ایشان آنجا بوده بدانموضع منسوب گشته اند و اسم علم ایشان شده و آنچه در صحرا می نشینند، ایشان را کهرون بایاوت می گویند».

«فقه اللغة ایرانی» رودخانه جدی را جتی سونام نهاده و در صفحه ۱۵۴ چنین توضیح می دهد:
«هفت آب (جتی سو) — ناحیه ای است در جنوب شرقی کازاخستان کنونی شوروی، میان دریاچه بالخاش و جبال چونگار آلتائو و شمال تیان شان. این نام به مناسبت هفت رودی است که در آن ناحیه جاری می باشد، به شرح زیر:

ایلی، قره تال، بیمن، آق سو، بسقان، سرکند، لپسا».

ملاحظه می شود که بایاوت های قبل از اسلام و بایاوت های دوران تکش خوارزمشاه (قرن ششم هجری) و قریبایات های دوران شاه عباس (قرن یازدهم هجری) که در چند صفحه بعد به آنها اشاره شده است، جملگی از ترکمانانی هستند که اصل و منشاء آنها در زمانهای باستان پیرامون دریاچه بالخاش تا شمال تیان شان و احتمالاً جنوب سیبری بوده و به تدریج و در طی قرون از مناطق فوق الذکر به آسیای میانه و سپس به ایران کوچ کرده اند.

و در عهد او مستولی بودند و ایشان را اعجمیان خواندندی»^(۱). در صفحه ۳۲۶ تاریخ جهانگشای جوینی آمده است:
«اعجمیان^(۲)، شعبه ای از اتراک قنقلی».

همچنین سلطان جلال الدین خوارزمشاه نیز با این طایفه وصلت کرد. چنانکه در تاریخ جهانگشای جوینی و در توصیف یمین (خان ملک) آمده است:
«... وی (خان ملک) رئیس قبایل اتراک قنقلی و خال زاده سلطان جلال الدین و دختر وی در حباله سلطان بود و ابتدا از جانب سلطان محمد خوارزمشاه حکومت هرات بوی مفوض بود و بعد از او بخدمت سلطان جلال الدین متصل گشت و از سرداران معتبر وی گردید و بالاخره در وقت عبور سلطان جلال الدین از آب سند در حدود سنه ۶۱۸ در پشاور بدست لشکر مغول کشته شد...»^(۳).

در زمان سلطان محمد خوارزمشاه فتنه چنگیزخان مغول آغاز شد و بنا به نوشته‌ی تاریخ حبیب السیر^(۴)، به دستور سلطان محمد خوارزمشاه، حاکم شهر اتراک تجار چنگیزخان را که برای تجارت به ایران روی آورده بودند، به قتل رساند. این امر موجب خشم چنگیزخان شد. خان مغول به مدت سه روز به بلندی کوهی رفت و به نیایش پرداخت.

آنکه به لوح زبانها حرف اول نام اوست آن همی گوید آله آن ایزد و آن تنگری
در حوادث دهشت بار حمله چنگیزخان مغول به ایران، سلطان محمد خوارزمشاه از سپاهیان مغول به سختی شکست خورد و در جزیره آبسکون دارفانی را وداع گفت. اما فرزند شجاع او، سلطان جلال الدین مینکبرنی^(۵) در مقابل سپاهیان جرار چنگیزخان مردانه قد علم کرد و سعی بر آن داشت که به قول تاریخ حبیب السیر «غبار فتنه را که از ستم ستور بیگانه

(۱) «تاریخ جهانگشای محمد جوینی»، به سعی و اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی، ص ۱۹۸.

(۲) در حاشیه صفحه ۳۰۵ «تاریخ جهانگشا» ترجمه بویل پیرامون اعجمیان چنین آمده است: a'jamiyan که به مفهوم یونانی معادل واژه بربر Barbarian (و مسلمان زائیده نشده) تعبیر شده است.

(۳) «تاریخ جهانگشای محمد جوینی»، به سعی و اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی، ص ۱۹۲.

(۴) تاریخ حبیب السیر، تالیف خواندمیر، جلد دوم، چاپ ۱۳۶۲، ص ۶۴۸.

(۵) شهاب الدین نسوی منشی سلطان و مورخ کتاب «سیرت جلال الدین مینکبرنی» در توصیف سلطان جلال الدین (صفحه ۲۸۱) می نویسد: «مردی اسمر (گندمگون) کوتاه بالا، ترک شکلی ترکی گوی بود، احیاناً «پارسی هم گفتی»

در هیجان آمده به آبیاری شمشیر تیز فرو نشانند». تاریخ حبیب السیر می نویسد: «در این زمان حدود نود هزار نفر از سپاهیان قنقلیان در خوارزم ساکن بودند.»^(۱)

پس از فرو نشستن گرد و غبار ایلغار چنگیزخان، بسیاری از طوایف قپچاق و یمیک به تابعیت مغولان گردن نهادند، و بعدها شاخه‌هایی از آنان به خانات قپچاق و جغتای^(۲) ملحق شدند.

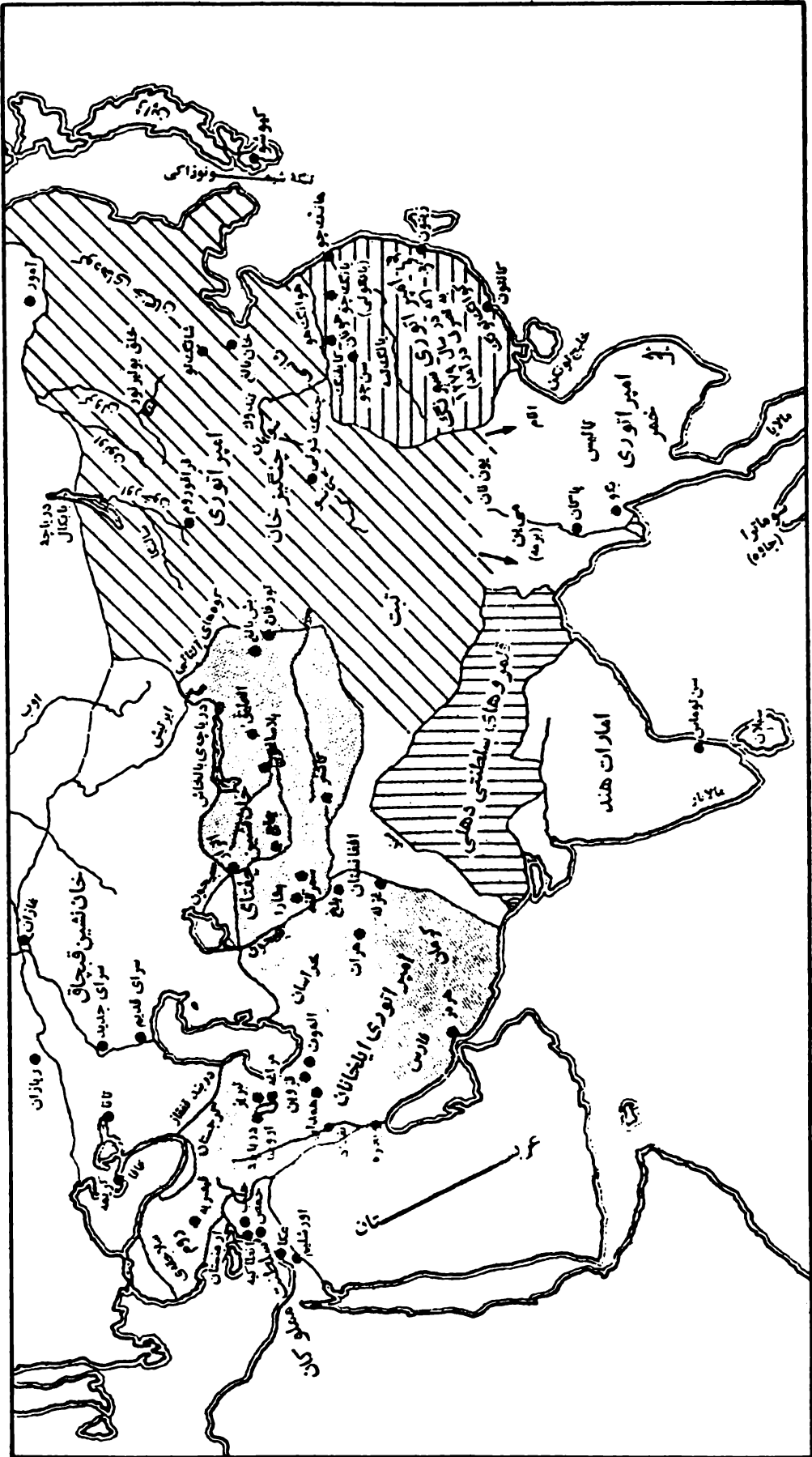
در زمان سلطان محمد خدابنده صفوی ۹۸۵-۱۵۷۸ میلادی / ۹۹۶-۱۵۸۷ میلادی که بسیاری از ترکمانان به ایران کوچ می‌کردند، شاخه‌ای از قریبات‌ها، وابسته به خانات جغتای، یقه ترکمان صاین خانی که در اصل از طوایف قنقلی یا بیات یمیک قپچاق بودند، از راه رود اترک به خراسان کوچ کردند و در سبزوار و سپس در نیشابور اسکان یافتند و در دوران سلطنت شاه عباس کبیر و پس از پیوستن به ارتش قزلباش، از طرف آن پادشاه در

(۱) تاریخ حبیب السیر، جلد دوم، ص ۶۵۶.

(۲) ساندرز همان کتاب، صفحات ۱۷۰-۱۶۹:

«چنگیزخان از همان آغاز کار خود، آن دسته از قبایل ترکی را که می‌توانست به وفاداری ایشان اعتماد کند... وارد لشکرهای خویش ساخت... کرائیتها، نایمان‌ها اویراتها و او و یغورها... سربفرمان او نهادند... و همچنان که قدرت مغول بسوی باختر پخش می‌شد، کارلوکها (=قرلقان نگارنده)، کنگلیها (=قنقلی‌ها نگارنده)، بلغارها و قپچاق‌ها هم از آنان پیروی کردند...». — و صفحه ۱۵۳: (بعد از مرگ چنگیزخان) «... و کوششهای ایشان (خانهای مغول) برای گرفتن روم سلجوقیان از دست رقیبان ایلخان خود به جایی نرسید و خیلی زود خوارزم و اترار را نیز به خاندان جغتای باختند.» — و صفحه ۱۶۵:

«... قلمرو موروثی جغتای در اصل شامل حوضه ایلی می‌شد و از کاشغر در مشرق تا ماوراءالنهر در مغرب گسترش می‌یافت و اراضی شمالی آن نیز به مرزهای جنوبی اردوی سپید سبیری می‌پیوست. برخلاف دولتهای دیگر مغولی به دریا دسترسی نداشت و جمعیتش که بیشتر به ترکی سخن می‌گفتند، اغلب بیابانگرد بودند و بیابانگرد نیز باقی ماندند. شهرهای بزرگی نداشت که مراکز فرهنگ و آموزش و پرورش و حکومت بشمار روند ولی جاده مشهور ابریشم از آن ناحیه می‌گذشت و خانهای جغتای درآمدهای اساسی و حیاتی خویش را از آبادانی‌هایی که حکم بازار را داشتند و همچنین از شهرهای بازرگانی مانند بش‌بالیغ، آملیق‌تامین می‌کردند. طبقه حاکمه مغول در آنجا راهی برای زندگی اختیار کرده بودند که شباهت زیادی به طریقه زندگی در زادگاه قدیمی ایشان داشت. زیرا جغتای نیز، مانند قپچاق، یک جامعه متمرکز قدیمی و سنتی مثل ایران و چین نبود که به دست مدیران کشوری حرفه‌ای اداره شده باشد. زندگی سیاسی جغتای میان دو نقطه در نوسان بود. خانهایی که در استپ در دره ایلی بسر می‌بردند عموماً پیروان محافظه‌کار سنت مغول بودند و اغلب نسبت به مسیحیت یا بودائیزم علاقه و همدردی نشان می‌دادند. ولی آنها که به ماوراءالنهر مهاجرت می‌کردند در زیر نفوذ شهرهای ایرانی قرار می‌گرفتند که زبانشان فارسی و دینشان اسلام بود، از این رو به رد «یاسا» و قبول «اسلام» تن در می‌دادند...».



«پهش امپراتوری مغول پس از مرگ منگوقاآن به سال ۱۲۵۹ میلادی.»

سبزوار و نیشابور به حکومت رسیدند.

اسکندر بیک ترکمان با اشاره به این امر و دربارهٔ وقایع دارالملک استرآباد می نویسد: «دارالملک استرآباد در ازمنه سابقه حکومتگاه ولایت جرجان و طبرستان بوده و مردم آنجا اگر چه اکثر اهل صلاح و متقی و پرهیزگارند اما خالی از وسوسه و سودا و شورش دماغ نیستند... جمعی خود را سیاهپوش^(۱) نام نهاده اراده بغی و طغیان دماغ ایشان را فاسد و متاع عافیت را کاسد دارد و فوجی دیگر از شوریده بختان آن سرزمین جمعی قبایل صابین خانی اند که بین الجمهور به یقه ترکمان مشهور و به سلاطین خوارزم متعلق بوده اند و از ترمذ و سرکشی خود را به صحرای وسیع و دشت فسیح استرآباد کشانیده در مابین آب گرگان و اترک رحل اقامت انداخته...»^(۲)، و همین تاریخ عالم آرای عباسی در وصف حال مشاهیر دوران شاه عباس از طایفه جغتای می نویسد:

«و میران اویماق یقه ترکمان صابین خانی و غیره خراسان که داخل جغتایند: بیرامعلی سلطان قرابیات حاکم نیشابور اولاد بابا الیاس...»^(۳).

«بابا الیاس اباً عن جد مقدم و ریش سفید ایل قرابیات خراسان بوده که از قبایل جغتای است...»^(۴).

طوایفی از بیات های وابسته به خانان قپچاق نیز بعدها نامشان به بیاض و بیاضی تغییر یافت و اکثراً به طرف دشت پولووتس (قپچاق) و گرجستان کوچ کردند. عده ای دیگر از بیات های شاخه یمیک در افغانستان باقی ماندند. بیات های امروز در افغانستان بیشتر از نسل آنها هستند.

پایان

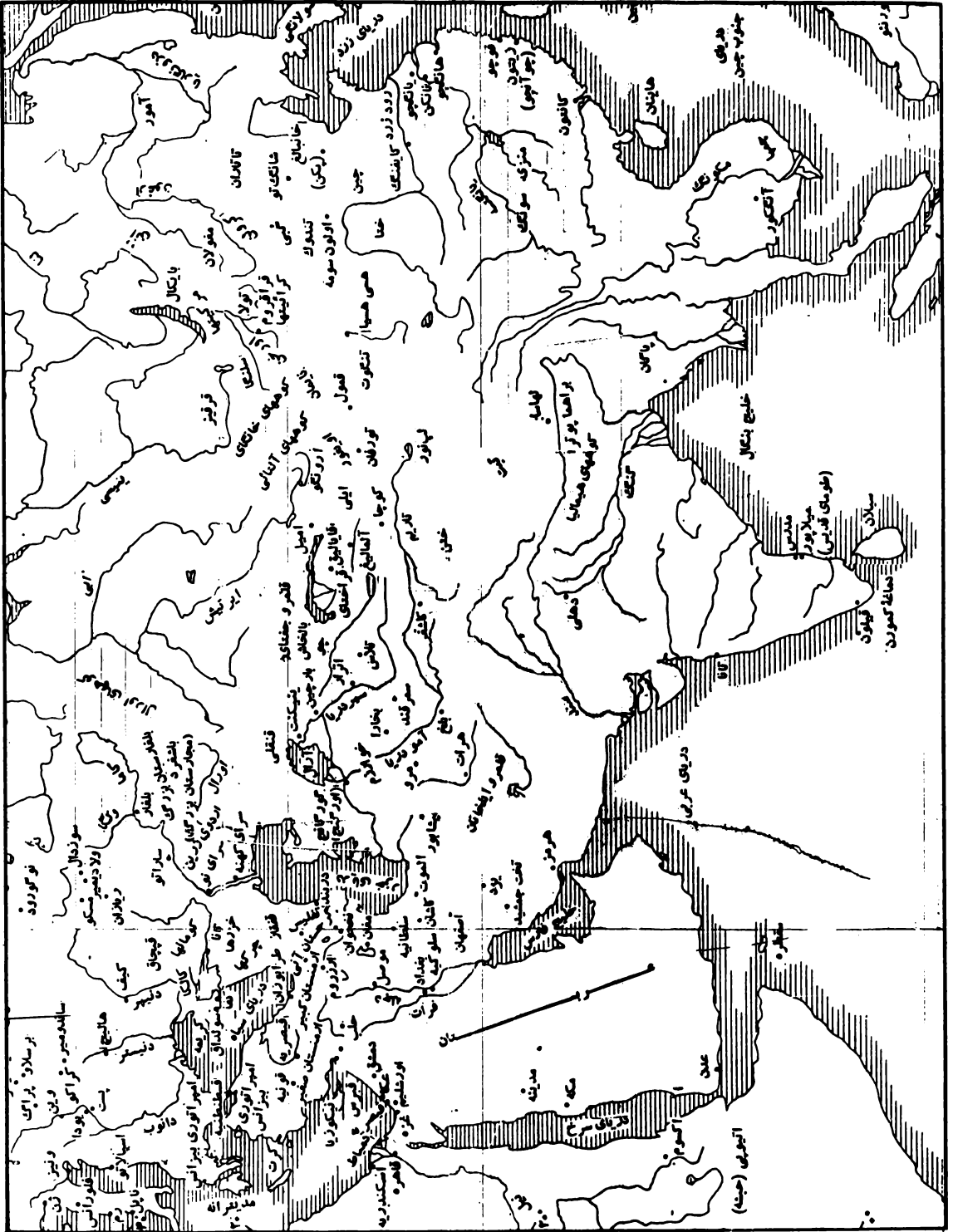
۲۵ دی ماه، ۱۳۶۵

(۱) سیاه پوشیدن قبایل کوچ نشین و صحراگرد رسمی است که ریشه های تاریخی داشته و هردوت نیز قبیله ای از قبایل سکاها را سیاهپوشان نامیده است. به تاریخ ایران باستان تالیف مرحوم مشیرالدوله رجوع شود.

(۲) تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندربیک ترکمان، ص ۱۰۶، تحت عنوان «شرح وقایع استرآباد».

(۳) همان کتاب، ص ۱۰۸۷.

(۴) همان کتاب، ص ۸۲۷.



کتابنامه

- ۱- رنه گروسه. امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- ۲- ر. گریشمن، تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹.
- ۳- آلفرد فن گوتمسید. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه کیکاووس جهانداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم با تجدیدنظر کامل، تهران، ۲۵۳۶.
- ۴- م. دیاکونوف. تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی اربابی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶.
- ۵- حسن پیرنیا (مشیرالدوله). تاریخ ایران باستان، کتاب هشتم (سلوکیها)، سازمان کتاب های جیبی، چاپ سوم، قطع جیبی، تهران، ۲۳۴۲.
- ۶- دکتر محمدجواد مشکور. ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام)، سازمان انتشارات اشرفی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۳.
- ۷- عنایت الله رضا. ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵.
- ۸- جی. سی. کویاجی. آیینها و افسانه های ایران و چین باستان، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران، ۱۳۵۳- سازمان کتابهای جیبی.
- ۹- ا. م. دیاکونوف. تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۷.

۱۰- کریستین سن. کیانیان (تاریخ ایران)، ترجمه ذبیح الله صفا. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.

۱۱- ریچارد. ن. فرای. بخارا، ترجمه محمود محمودی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵.

۱۲- مسعود میرزا ظلّ السلطان. تاریخ مسعودی، انتشارات یساولی.

۱۳- لغت نامه دهخدا.

۱۴- رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، جزء اول از جلد اول، اداره انتشارات مسکو، ۱۹۶۵.

(۱۵- مهرداد بهار. اساطیر ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)

۱۶- ج. ج. ساندرز. تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.

۱۷- عباس اقبال. تاریخ مغول، جلد اول، مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۱.

(۱۸- دائرة المعارف فارسی. به سرپرستی غلامحسین مصاحب.)

۱۹- ذبیح الله صفا. حماسه سرایی در ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.

۲۰- بارتولد. ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز.

۲۱- سعید نفیسی. پیرامون تاریخ بیهقی.

۲۲- تاریخ جهانگشای جوینی. به سعی و اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی.

۲۳- خواندمیر. تاریخ حبیب السیر، جلد دوم، تهران، ۱۳۶۳.

۲۴- شهاب الدین نسوی. سیرت جلال الدین مینکرنی، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران،

۱۳۶۵.

۲۵- اسکندربیک ترکمان. عالم آرای عباسی.

۲۶- پروکوپوس. جنگهای ایران و روم، ترجمه محمدسعیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵.

(۲۷- محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، به

تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.)

۲۸- سیدمحمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، جلد ۱۳.

۲۹- دکتر جواد هیئت. سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۵.

۳۰- یسنا - (جلد اول) جزوی ازنامه مینوی اوستا، گزارش پورداود، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶.

۳۱- ای. م. اُرانسکی. مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۸.

۳۲- رشیدالدین فضل الله. جامع التواریخ، به کوشش دکتر بهمن کریمی، جلد اول، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۲.

۳۳- ریچارد، ن. فرای. عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات سروش، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳.

۳۴- دکتر محمد علی سجادیه. واژه های ایرانی در زبان انگلیسی، انتشارات بنیاد نیشابور، ۱۳۶۲.

۳۵- محمود بن الحسین بن محمد الکاشری. دیوان لغات الترك، چاپ حلب، مطبعة عامره ۱۳۳۳، جلد سوم.

۳۶- بریتانیکا، جلد ۹، ۱۵، ۱۸، فهرست VIII و X، سال ۱۹۸۴.

۳۷-Natinal Geography, Atlas of the World, Washington, D.C. 1975, 4th ed.

۳۸-Geiger / W./ Civilization of the Eastern Iranian in Ancient Time, 1885 / oxford.

۳۹-Boyle, J.A., the Cambridge History of Iran, Vol, 5/ 1968.

۴۰-Boyl, J.A., the History of the World Conqueror, 2Vol., 1958.

۴۱-The Encyclopaedia of Islam new edition/ Vol. 1. A-B. 1960.

۴۲-Cahen, Claude, Pre - Othoman tutkey , Paris, 1968.

۴۳- بایاتیلار، به کوشش م.ع. فرزانه، ۱۳۶۲-۱۳۵۷ (ادبیات شفاهی آذربایجان مربوط به قبیله بیات ترک)..

۴۴- دکتر حمید نطفی، میثاق یزدانی، مجله وارلیق، خرداد - تیر ۱۳۶۴.

فهرست اعلام

آسنا، ۱۲	آثریانا، ۱۱
آسی — آسیان، ۶۸ — ۹۸	آثریا ناوئه جا، ۱۱ — ۱۱۱
آسیانها، ۶۸	آباکان، ۴۸ — ۵۱ — ۱۰۷
آسیای صغیر، ۱۲۷	آبل رمیوزا، ۶۸
آسیای مرکزی، ۱۴ — ۲۰ — ۳۵ —	آت، ۱۲۲
۳۶ — ۴۲ و سایر صفحات	آتل، ۹۷
آسیای میانه، ۲۰ — ۲۱ — ۳۷ — ۴۰ —	آتیس، ۶۵
۴۱ — و سایر صفحات	آتیلا آتلی، ۹۷
آشور، ۳۱	آذربایجان، ۴۸ — ۵۰
آفریدون، ۱۹ — ۲۰	آرال، ۳۱
آق بیات، ۱۲۷	آرشی، ۳۹
آق سو، ۴۱	آریانا، ۳۹
آق قوینلو، ۱۱۶	آریاورته، ۱۱
آگریا، ۹۸	آریماسپ، ۱۰۷
آل افراسیاب، ۱۱۷	آرین، ۸۰
آلان، ۳۹ — ۴۹ — ۶۴ — ۸۲ — ۹۸ —	آزی اوآ، ۷۵ — ۷۷
۱۱۹	آزیوی، ۷۴ — ۷۵
آلبانها، ۹۲	آزی یانوا، ۷۵ — ۷۷
آلپ ارتونقا، ۱۰۷	آسپه، ۱۲ — ۱۰۷

ادریسی، ۱۲۷	آلتایی، ۱۱-۱۲-۲۰-۳۱-۳۳-
اردوان دوم، ۹۹	۵۷ و سایر صفحات
اردوی زرین، ۱۲۹	آلمیق، ۱۳۴
اردوس، ۳۳	آمودریا، ۳۷
اردوی سپید سبیری، ۱۳۴	آمیان مارتسلین، ۳۹-۹۲-۹۶
ارسلان اسرائیل، ۱۲۶	آمیدا (دیار بکر کنونی)، ۹۱
ارسلان تگین، ۱۱۷	آناثو، ۳۷
ارمنستان، ۵۹	آناطولی، ۱۲۶-۱۲۷
ارمیا، ۸۱	آن سی، ۷۵-۹۳
اروزیوس، ۹۸	آناهیتا، ۱۱۲
ارومچی، ۶۹	آنگارا، ۳۰-۱۰۷
اریا - زنتو، ۸۲	
اریرانتیان، ۸۲	الف
اسپیتامن، ۷۹	ائونت، ۱۹
اسپیجاب، ۱۶-۴۴-۱۲۵-۱۲۶	ائورت اسپه، ۱۰۸
استپهای یوراشیا، ۶۴	ائی ئونه، ۸۸
استرآباد، ۱۳۶	ابراهیم ینال، ۱۲۶
استرابون، ۴۰-۶۶-۷۵-۹۸	ابوالنداء بیهقی، ۱۲۹
استروخاتیان، ۸۲	اخشونوار، ۹۲
اسفندیار، ۱۲	اتحادیه افتالیت ها، ۱۲۹
اسکات، ۴۷	اُترار، ۱۳۴
اسکندر، ۴۸-۵۹-۷۹	اترک قنقلی، ۱۳۳
اسکندریک ترکمان، ۱۳۶	اتسز خوارزمشاه، ۱۲۹-۱۳۰
اسکندر مقدونی، ۵۹-۶۶	اراتوسفن، ۴۰
اسکندر کبیر، ۵۹-۷۷	ارتش قزلباش، ۱۳۴
اسکندریه اقصی، ۶۶	ارجاسب، ۱۲-۸۷-۱۰۸-۱۱۳-
اسکیتی فلی یانوس، ۱۱۲	۱۱۴
اسکیت، ۳۵-۳۸-۳۹ و سایر صفحات	ارجه تاسپه، ۱۲

اورال، ۱۳-۶۴	اسواسپه، ۸۷-۱۱۲
اورازی، ۲۹	اسینتوداته، ۱۲
اوارنوی، ۷۵	اشروسنه، ۱۲۵
اورقون، ۱۵	اشکانیان، ۴۸-۶۰-۹۲
اوزبکی، ۴۸	اشکوازی، ۳۰
اوزون، ۷۲-۷۴	اشکیدا، ۸۲
اوزئی، ۱۵	اعجمیان، ۱۳۳
اوزیگین آلپ توران، ۵۱	اغوزقنق، ۱۲۵
اوستا، ۱۱-۱۲-۱۹-۲۹-۳۴-	افراسیاب، ۷-۸۷-۱۱۳
۳۷ و سایر صفحات	افراسیاب تورانی، ۷-۴۱-۱۱۷
اوسدن (کیکاوس)، ۱۰۱	اقوام آریماسپ، ۱۰۷
اوسون، ۷۴-۱۱۸	اقوام اسکیت و سرمت، ۵۷
اورخون، ۱۳-۱۴-۱۵-۴۸-۵۰-	اقوام اغوزاوگر، ۹۰-۱۱۵-۱۲۲
۹۴-۱۱۵-۱۲۱	اقوام اوگری، ۴۹
اوکرانی، ۳۰	اقوام کیمری (سیمری)، ۵۸-۵۹
اوکراین، ۱۹-۱۲۲	اقوام هن، ۱۱۳
اوغوز، ۱۴-۵۰-۵۱-۱۱۹-	اقوام هیاطله، ۴۹
۱۲۱-۱۲۵-۱۲۷	اقوام یاجوج و ماجوج، ۸۱
اوغوزخان، ۵۱-۵۲	اقوام ین تسائی، ۹۷
اوغوز قرمز، ۵۱	اقوام یوئه-چی، ۵۷-۶۶-۱۱۳
اوگری، ۴۹-۱۱۹	الغ بلیک، ۵۳
اوگلاکتی، ۳۱	المأمون، ۱۳۵
اولبیا، ۵۷-۱۱۲	امیر اسماعیل سامانی، ۱۱۷
اون اوک، ۵۰	امیر توہیایی، ۹۱
اون اوغوز، ۱۴-۱۵	انثولیت، ۳۷
اونگین، ۵۰	انگرہ مثنیو (اھریمن)، ۴۰
اویغوز، ۱۳-۱۴-۱۵-۴۰-۴۸-	انوری ابیوردی، ۱۶
۵۰-۵۱-۵۴	انوشیروان، ۵۰، ۱۱۴

بایات، ۱۲۲-۱۳۱	اویغورستان، ۱۵
بایاتی، ۷	اویرات، ۱۳۴
بایاتیلار، ۷	ایبری، ۵۹-۹۰
بخارا، ۱۱-۱۴-۴۲	ایتون، ۱۹
بربرهای استروگوت، ۹۷	ایدون، ۱۹
بربرهای ژپید، ۹۷	ایران ویج، ۲۰
بروسه، ۷۷-۹۸	ایرج، ۱۲-۱۹-۲۰-۸۰-۱۱۴
برج بوران، ۱۱۸	ایرکوتسک، ۳۰
بسمیل (باسمیل)، ۱۳-۱۱۶	ایستامی، ۱۳
بطلیموس، ۷۵	ایستمی، ۴۹-۵۰
بقراط، ۶۱	ایسیدونها، ۱۰۷
بخ، ۱۲۲	ایل ارسلان، ۱۳۰
بلاساغون، ۴۴-۱۱۶-۱۱۸	ایل شش اوغوز، ۵۱
بلغار، ۴۸-۱۲۲-۱۳۴	ایلی، ۷۵-۷۷
بلغارستان سفلی، ۶۵	ایلک خانیان، ۱۱۷
بودا، ۴۱-۴۴-۵۲-۷۹	ایلیتریش، ۷۵
بودیان، ۸۲	

ب

بش بالیغ، ۱۳۴	بابا الیاس، ۱۳۶
بومن، ۴۹-۵۰	باتوخان، ۱۲۹
بومین، ۴۹	باختر (باکتریا)، ۴۰-۷۵-۷۹-۹۳
بوندهش، ۴۲	بالامیر، ۹۶
بویل، ۱۱۸-۱۱۹-۱۳۱-۱۳۳	بارتولد، ۱۵-۵۴-۱۱۹-۱۲۶
به آفرید، ۱۰۸	بالخاش، ۹۴
بهرامشاه، ۹۱	باکتریا (بلخ)، ۴۲-۴۳-۶۶-۶۸-۷۲-۹۰-۹۸-۱۰۸
بیات، ۷-۲۱-۱۲۲-۱۲۷-۱۳۶	بای بیک، ۱۲۲
بیات پمیک، ۱۳۰-۱۳۴	
بیاض، ۱۳۶	

پلا تیوس سیلوانوس، ۶۵	بیاوت، ۱۳۱
پلیبو، ۱۰۹	برامعلی سلطان قرابیات، ۱۳۶
پنجاب، ۷۱	بیلگه خاقان، ۵۰
پنجی کنت، ۴۱	بین النهرین، ۳۸
پوردادو، ۱۰۹	
پولووتس (قچاق)، ۱۲۷-۱۳۶	پ
پومیی تروگ، ۶۸	پاراب (فاریاب)، ۱۶
په ای - تینگ (بیش بالیق)، ۱۵	پارت، ۵۹-۶۰-۶۶-۷۵-۹۳
	۹۹
	پارتاتوا، ۵۹
	پارتاکنیان، ۸۲
	پارثاوا، ۹۸
	پارس، ۳۰-۳۹-۸۲
	پازیانوی، ۷۵
	پازیریک، ۵۱-۵۷-۶۲
	پازیک، ۶۴-۹۸
	پاسیانها، ۶۸
	پامیر، ۱۳-۲۰-۱۰۹-۱۱۳
	پانچائو، ۹۳
	پچنگ، ۱۲۹
	پچه نک، ۴۸
	پرشاور، ۱۳۳
	پروتوتورک، ۴۸
	پروخوروف، ۶۵
	پشنگ، ۱۲۹
	پروفوسور اشپیگل، ۱۰۹
	پروفوسور کلیوز، ۱۳۱
	پروکوپوس، ۵۹-۸۹
ت	
تاجیک، ۳۳-۱۰۹-۱۱۵	
تاکزیلا، ۱۳	
تاشکند، ۴۴-۷۴	
تالگرن، ۳۰	
تانگ، ۳۳-۵۳	
تاهیا، ۷۵-۹۳-۹۴-۹۸	
تخار (= توخار، طخاری)، ۳۶-۴۱-	
۴۹-۵۳-۶۸-۶۹-وسایر	
صفحات	
تیرک، ۹۵-۹۶	
تُرک، ۱۲-۱۳-۱۵-۳۳-۴۴ و	
سایر صفحات	
ترکان، ۱۲-۱۳-۱۴-۱۹	
ترکان جگل، ۱۱۷	
ترکان چاقراق، ۱۲۹	
ترکان خاتون، ۱۳۰-۱۳۱	
ترکان غز، ۱۳	
ترکان قچاق، ۱۲۹	

تورانا، ۸۸	ترکان کوجت، ۱۲۹
تورانیاں، ۱۱-۱۲-۱۶-۲۰-	ترکان یمیک، ۱۳۰
۲۱-۲۵-۲۶ وسایر صفحات	ترکی عثمانی، ۴۸
تورانیاں آلتائی - اورال، ۲۴	ترورون. ک، ۶۸
تورکوت، ۱۰۹-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۱	تیروگ بومیہ، ۷۵
تورفان، ۳۶-۵۳-۶۹	تسانگ - لون، ۷۲
تورکیوت، ۳۱-۴۸-۴۹-۵۰-۵۴	تغز - اویغوز، ۱۵
وسایر صفحات	تغز غر، ۱۵
تورگیش، ۱۴	تغز غز (= توغوز اوغوز)، ۱۳-۱۴-
توری براتروخش، ۱۲-۸۸	۵۴-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۵
توریہ، ۶۱	تفسیر المیزان، ۵۹
توری یانا، ۷۸	تقماق، ۱۱۸
توس، ۶	تکسین (= تکین)، ۱۱۸
تو - کو - مونگ، ۱۱۵-۱۲۱	تکش، ۱۳۰-۱۳۱
توکیو، ۱۲-۳۱-۱۱۵	تکماک، ۱۱۸
تولستوف س. پ.، ۶۸	تلس، ۱۴
توماچک، ۱۱۱	تمور بالغ، ۱۲۵
تومشاق، ۳۵-۳۶	تنگ - لی - مٹیو، ۵۳
تومن، ۱۳	تنگوت، ۱۴-۹۷
تونگ - تین، ۱۱۵-۱۲۱	توبا، ۱۲
تون - ہوانگ، ۷۲	توفیریانا، ۱۱
تی ٹہ - لو، ۱۴	تورا، ۸۸-۱۱۲
تیا نشان، ۱۵-۲۰-۶۹-۷۱-	تورات، ۳۰-۳۸-۴۸
۱۱۹-۱۳۱	توچوٹہ، ۱۲-۱۳-۱۴-۱۵
	تور، ۱۲-۱۶-۲۰-۸۰-۸۷-
	۱۱۴
ج	
جادہ ابریشم، ۳۶-۸۹-۱۱۳-	توران، ۱۹-۲۱-۲۷-۲۹-۵۰-
۱۳۴	۸۷-۱۰۱-۱۰۳-۱۰۵-۱۰۷
۱۴۸	

جامع التواریخ رشیدی، ۵۱-۱۱۵-

۱۳۱

ح

حبقوق، ۸۱

حزقیان، ۸۱

حوضه ایلی، ۱۳۴

حوضه تاریم، ۳۶

جامع التواریخ غازانی، ۱۵

جبال چونگار و آلاتائو، ۱۳۱

جتی سو، ۱۳۱

جری بایاوت، ۱۳۱

جرجان، ۱۳۶

جزیره آبسکون، ۱۳۳

ج. ساندرز، ۴۹

جلال آباد، ۱۳

جلگه توران، ۲۰

جُند، ۱۲۵-۱۲۶

جوان - جوان، ۴۸

جوج، ۴۸

جو- جوانها، ۴۸-۴۹

جوج و مأجوج، ۸۱

جیحون، ۳۷

خ

خاقان، ۱۳-۱۵-۴۹-۹۰-۹۱

خاقانات ترک، ۴۳-۴۴

خاقان اوینور، ۵۳

خاقان هون، ۵۱

خان اوغوز، ۵۱

خانات جفتای، ۱۳۴

خانات قیچاق، ۱۲۹-۱۳۴

خاندان نوذر، ۱۰۸

خاندان ویسه، ۱۱۲

خان هون - نو، ۷۱

خانیکیف، ۱۱۰

خُتن، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۴۴، ۶۹، ۱۱۳

خُجند، ۶۶

خرخیز (قرقیز)، ۱۳

خرده اوستا، ۹۹

خرلخ (قرلوق، خُلخُ)، ۱۳-۱۶-۱۱۶

خسرو انوشیروان، ۱۳-۴۹-۵۹-

۷۴

خُقند، ۷۵-۱۱۱

خواجه رشیدالدین فضل الله، ۱۵

چ

چاکا، ۳۰-۷۱-۷۵

چانگ - کین، ۷۵-۹۳-۹۴-

۹۵-۹۷

چفتایی، ۴۸-۱۳۴

چغدی بیک داود، ۱۲۶

چمکنت، ۴۴

چنگیزخان مغول، ۲۱-۱۳۳-۱۳۴

چو- سی، ۱۰۵

چه چه، ۹۴-۹۵

خوارزم، ۱۶-۳۵-۳۶-۳۷-۳۹-	دریاچه بالخاش، ۱۳-۱۳۱
۴۰-۸۹-۹۳ و سایر صفحات	دریاچه بار کول، ۱۵
خوارزمشاه تکش، ۴۴	دریاچه بایکال، ۵۰-۱۰۷
خوشنواز، ۹۲	دریاچه وُروگش، ۹۹
خونیرت، ۱۲	دژکنگ، ۹۹
خُور، ۱۲۵	دستگُند، ۱۶
خیلنتورک، ۸۹	دشت توران، ۷۴
خیلندورک، ۸۹	دقاق، ۱۲۵
خیون، ۱۲-۴۱-۸۷-۸۸-۹۰-	دن، ۳۹
۹۱-۹۳-۹۷-۱۰۸-۱۱۳	دنتیس، ۳۹
خیوه، ۳۶-۱۱۱	دندانقان، ۱۲۶
	دنیپر، ۳۹
	دنیستر، ۳۹
د	دودمان کیانیان، ۱۰۷
داریوش هخامنشی (بزرگ)، ۵۹-	دورکو، ۱۲
۶۳-۷۹	دوقوزاوغوز (= نه اوغوز)، ۵۰
دانو، ۳۹	دوگر، ۱۲۲
درنگیانه، ۴۳	دونای (= دانوب)، ۳۹
دروازه خزر، ۵۹	دهاک، ۸۱
دره ایلی، ۷۲-۱۳۴	دهه ها، ۹۸
دره چو، ۱۴	دیاکونف، ۳۴-۳۵-۳۶-۶۰-
دره ذونگاری، ۲۰	۶۶-۷۹-۸۱-۸۳-۱۰۹
دره زرافشان، ۴۴	دیوار چین، ۱۶-۷۲
دره سند، ۳۸	دیوان کاشغری، ۷
دره قوبان، ۶۴	دیودوروس سیکولوس، ۶۴
دریای آروف، ۳۹	دیون کاسیوس، ۸۰
دریای سیاه، ۳۹-۶۵	
دریاچه آرال، ۱۶-۲۰	
دریاچه ارومیه، ۵۹	

رود سیگو، ۱۰۵	ر
رود قره‌تان، ۱۳۱	راسک، ۴۷
رود کم، ۵۱	رُذَنکُو، ۵۷
رود گیان — کم (= رودینی سئی)، ۱۰۵	رشیدالدین فضل‌الله، ۱۱۴ — ۱۲۲
رود ولگا، ۹۷	روخشنا، ۳۹
رنه گروسه، ۴۹ — ۵۳ — ۵۴ — ۶۹ — ۷۱ و سایر صفحات	رود آباکان، ۱۰۷
روکسولانوی، ۳۹ — ۶۴ — ۶۵	رود آق‌سر، ۱۳۱
روم، ۱۲ — ۱۹	رود آبو، ۱۰۵ — ۱۰۷
ریختگوفن. آ.، ۶۸	رود اترک، ۹۸ — ۱۲۵ — ۱۳۴
ریگ ودا، ۱۱ — ۳۷ — ۳۸	رود اورال، ۱۶ — ۴۰
	رود ایرتیش، ۱۶
	رود ایلی، ۱۳۱
	رود بارلیق (= وارلیق)، ۵۱
	رود بستقان، ۱۳۱
	رود بیمن، ۱۳۱
	رود پیداگ میان (= چترمیان)
	(= چهرمیان)، ۹۹
	رود تاریم، ۴۱
	رود جیحون، ۱۱
	رودخانها آنگارا، ۱۰۷
	رودخانه جدی (= هفت آب)، ۱۳۱
	رودخانه ینی سئی، ۴۸ — ۵۰ — ۱۰۵ — ۱۰۸
	رود دن، ۶۳ — ۶۴
	رود سیحون، ۱۶ — ۲۰ — ۵۰ — ۵۲ — ۶۶ و سایر صفحات
	رود سرکند، ۱۳۱
	رود سند، ۱۱
ز	
زبان آست (= آستیان)، ۴۹	
زبان اوستیک کهن، ۳۵	
زبان ارغو، ۱۲۲	
زبان اودمورتی، ۴۰	
زبان اوگر، ۴۷	
زبان ایرانی میانه، ۵۷	
زبان باکتریایی، ۳۵ — ۳۶	
زبان تخاری، ۳۶	
زبان زند، ۷۵	
زبان سغدی، ۳۵ — ۳۶	
زبان کومی (= زیریانی)، ۴۰	
زبانهای اسکیت، ۴۷	
زبانهای ایرانی، ۳۸ — ۴۳	
زبانهای اورال — آلتائیک، ۴۷	

زبانهای تاتای، ۴۷	ساکائیه، ۷۱
زبانهای فینو- اویغوری، ۴۹	ساکاتارا درایا، ۳۰
زبانهای هندی، ۳۷-۳۸	ساکاتیگرخوود، ۳۰
زرتشت، ۱۲-۲۰-۳۱-۳۵	ساکاراتوک، ۶۸-۹۸-۹۹
۸۸-۱۰۸	ساکاهای پادشاهی، ۶۱
زگوجا، ۶۹	ساکارولی، ۷۵
زنان آمازون، ۶۵	ساکاهوماوارکا، ۲۹
زنهای داسا، ۱۱۱	سامانیان، ۱۱۷
	سانسکریت، ۱۰۹
	سپهریم، ۸۰
	سبزوار، ۱۳۴
	سرجهانگیر کورجی کوباجی، ۸۱
	سرزمین سااکوستان، ۹۹-۱۰۱
	سرزمین کانگ - کیو، ۱۰۱
	سرم، ۸۰
	سرمت، ۲۷-۲۹-۳۹ و سایر
	صفحات
	سغد، ۳۶-۳۹-۴۰-۴۱-۴۴ و
	سایر صفحات
	سغداک، ۴۴
	سقز، ۵۹-۸۲
	سکا، ۳۰-۳۳-۳۴-۳۵ و سایر
	صفحات
	سارماتیه، ۶۳
	ساسانی (= ساسانیان)، ۱۳-۴۲-
	۴۹-۵۰
	ساک، ۶۶
	ساکا، ۲۹-۳۰-۳۵-۳۶ و سایر
	صفحات
	سلاجه بزرگ، ۱۱۹

- شاه عباس، ۱۳۱، ۱۳۴
شاهنامه، ۸۱-۹۸-۹۹-۱۰۸
۱۱۲-۱۱۷
شاهنامه فردوسی، ۱۳-۱۹-۷۴-۹۹
شط ابرتیج (ایرتیش)، ۱۰۷
شط رن، ۹۷
شط ینی شی، ۱۰۷
شکیدا، ۸۲
شن - یو، ۷۴
شوانگ - می، ۹۴
شهاب الدین نسوی، ۱۳۱
شهر ایرکوتسک، ۱۰۷
شهر فروززه، ۱۱۸
شهر لویانگ، ۵۳
شهر مو- لو، ۹۳
شهر هامی، ۱۳۱
شیبک خان ازبک، ۷۲
شیراز، ۲۱
- طخارستان، ۱۳
طخار - طخاری، ۴۲-۴۳-۴۸-
۴۹-۷۹ و سایر صفحات
طغرل بیک محمد، ۱۲۶
طوایف قنقلی، ۱۱۹-۱۳۴
طوایف یمیک، ۱۱۹
طوس، ۱۱۲-۱۱۴
- ظ
ظل السلطان مسعودی، ۹۲
- ع
عباس اقبال، ۵۲
عرب، ۱۴
عشق آباد، ۳۷
عظاملک جوینی، ۱۳۱
علاءالدین تکش، ۱۳۰
علاءالدین محمد، ۱۳۰
- غ
غُز (= اوغوز)، ۱۳-۱۵-۱۶
غزان، ۱۱۵-۱۲۱
غزنویان، ۱۶-۱۲۱
- ف
فاراب، ۱۲۶
فرکیان، ۱۱۶
فریانه، ۱۱۲
- ص
صحرای تاکلامکان، ۳۶
صحرای گوبی، ۴۸-۷۲
صحرای مرو، ۸۷-۸۸
- ط
طبرستان، ۱۳۶
طبری، ۱۳-۵۰-۸۰-۱۱۶

سیاوش، ۴۱-۹۱-۹۹-۱۱۳	سلاجقه روم، ۱۲۶
سیبری، ۱۲-۱۹-۲۱-۲۹-۳۰	سلجوق، ۱۲۱-۱۲۵-۱۲۶
۳۱-۳۳ و سایر صفحات	سلجوقیان، ۱۶-۴۴-۴۸-۱۱۷-
سیت، ۲۵-۲۹-۳۰-۳۱-۳۴	۱۱۹-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-
۳۵ و سایر صفحات	۱۲۹
سیت های رویال، ۶۱	سلطان جلال الدین خوارزمشاه،
سیت های کریمه، ۶۵	۱۳۰-۱۳۳
سی چی داو، ۹۹	سلطان سنجر ابن ملکشاه، ۱۲۹
سیحون، ۱۱	سلطان شاه، ۱۳۰
سیردریا (= رود سیحون) ۱۳-۱۶-	سلطان محمد خوارزمشاه، ۱۳۳
۳۱-۳۷-۳۹ و سایر صفحات	سلطان ملک شاه، ۱۲۹
سیستان، ۹۱	سلم، ۱۲-۱۹-۶۳-۸۰-۱۱۴
سیلزی بول، ۱۳	سلو، ۱۴
سیمرچی، ۱۳	سمرقند، ۱۱-۴۱-۷۷
سین جیپو، ۱۳	سمیونوف . آ. آ.، ۴۴
سین بیغو، ۱۳	سنجی بو، ۱۳
سینکیانگ، ۲۰-۳۶-۶۹-۱۱۳-	سندی، ۱۱
۱۱۶-۱۳۱.	سو، ۷۱-۷۵-۱۰۵-۱۲۱
	سوبونور، ۷۷
	سوربُن، ۴۹
	سوره کھف، ۵۹
	سوریه، ۳۸-۸۱
	سوک، ۷۱-۱۲۱
	سولو، ۱۴
	سو-ماتسین، ۷۵-۹۷
	سویاب، ۱۴
	سد ذوالقرنین، ۵۹
	سیاورشان، ۴۱
ش	
شاپور دوم، ۹۲-۹۱-۴۲	
شا-تو، ۱۵	
شا-چو، ۷۲	
شار پانتیه، ۷۴	
شاش (چاچ)، ۱۴-۴۴-۱۲۶	
شام بیات، ۱۲۷	
شاو، ۱۱۰	
شاه اسماعیل اول صفوی، ۷۲	

ق

۱۱۸-۱۲۲-۱۲۵	قآن، ۱۵
قرادریا (واقع در اقیانوس منجمد	قاپقان، ۵۰
شمالی)، ۱۰۷	قاجاریه، ۱۱۶
قراقوروم، ۱۵	قارداش، ۶۸-۷۷
قراقوینلو، ۱۱۶	قامیل، ۱۳۱
قرقیز (= خرخیز)، ۱۴-۳۳-۳۴-	قباد اول، ۵۹-۹۱
۵۰-۵۱	قبایل آشینا، ۱۰۹
قُرق - خُلخ، ۱۳-۱۴-۱۱۶-	قبایل چگل، ۱۱۷
۱۱۸-۱۲۱	قبایل داهی، ۶۰
قزل ایرماق، ۵۹	قبایل ژرمانیک، ۶۵
قطب‌الدین محمد، ۱۳۰	قبایل قشقای، ۱۱۸
قفقاز، ۱۳	قبایل کانگ - کیو، ۹۹
قندوز، ۱۳	قبایل کیمری، ۸۲
قندهار، ۷۱-۸۹	قبایل کین کو، ۹۵
قنقلی، ۱۲۹-۱۳۱-۱۳۴	قبایل گوتیک، ۶۵
قوبان، ۹۶	قبایل هوکی، ۹۵
قوت طاق، ۱۵	قبایل یوئه چی، ۵۲-۶۶-۱۰۹
قوتلوق، ۵۰	قبایل ین تسایی، ۹۳
قومانی، ۱۲۷	قبیله بیات، ۱۲۶-۱۲۷
قومول، ۱۳۱	قبیله قنقلی، ۱۳۰
قوم یهود، ۸۱	قپچاقها، ۱۱۹-۱۲۵-۱۲۷-
قون، ۱۲۷-۱۲۹	۱۲۹-۱۳۰-۱۳۴
قیرغواوغوز، ۵۱	قرآن مجید، ۵۹
قیزیل، ۸۷	قرابیات (قبیله ای از کیماک)،
قیطاها، ۵۰	۱۳۰-۱۳۱-۱۳۴-۱۳۶
	قرابلقاسون، ۵۳
	قراخابیان، ۴۴-۱۱۶-۱۱۷-

ک

کابل، ۸۸

کاپیا، ۱۳	کوچا، ۳۶-۵۴-۷۱
کارتاسیس، ۶۸-۷۷	کوشانیان، ۴۱-۴۲-۷۱-۷۴-
کارلوکها (= قرفان)، ۱۳۴	۷۹-۸۹-۹۰
کاسترن، ۴۷	کورش کبیر، ۶۶-۷۹
کاشغر، ۲۵-۳۱-۴۱-۵۱-۶۹-	کول تکین، ۵۰
۷۱-۷۴-۱۱۶-۱۱۷-۱۳۴	کو-لو-لو، ۱۱۶
کامول، ۱۳۱	کومانوی، ۱۲۷
کانگ-کیو، ۹۳-۹۴-۹۵-	کوه تیانشان، ۱۴
۹۷-۹۹	کوههای سرچیسک، ۱۰۷
کانگها، ۹۹	کوی ویشتاب، ۱۱۳
کانسو، ۱۴-۳۶-۶۹-۷۱-۷۲-	کهرون بایاوت، ۱۳۱
۸۹-۱۰۱-۱۲۲	کهنگ، ۱۱
کاو-فو (= کابل)، ۹۴	کهنگ دژ: ۱۱-۸۷-۹۹-۱۰۱-
کاهن، ۴۸-۴۹-۵۱-۹۰	۱۱۳
کرائیتها، ۱۳۴	کیانی، ۱۲
کشکه دریا، ۴۴	کیخسرو، ۹۹-۱۱۴
کشمیر، ۴۲	کیداریها، ۸۸-۸۹-۹۰-۹۳-۹۷
کشور توران، ۸۷	کیکائوس، ۱۰۱
کشور سرک-تاک، ۱۱۵-۱۱۶-	کی-لین-شان، ۷۲
۱۲۲	کیماک، ۱۳-۱۲۷-۱۲۹-۱۳۱-
کشور سرم، ۸۰	
کلاپروت، ۶۸	
کنجیده، ۱۲۶	
کنگه، ۸۷-۹۹	
کنگلیها (= قنقلی ها)، ۱۳۴	
کن-مو، ۷۲-۷۴	
کنگها، ۱۱	
کواي-شوانگ (= کوشانها)، ۹۴	

گی

گاتها، ۳۴	
گالچا، ۱۱۰-۱۱۱	
گبی، ۵۳	
گذرگاه خاشائرو-ساکا، ۱۱۲-	
۱۱۳	

ماد، ۳۴-۳۵-۳۹-۵۹-	گذرگاه مینا کا، ۱۱۳
۶۰-۸۱-۸۲-۸۷-۱۱۳	گرجستان، ۱۳۶
مادیس، ۵۹	گردنه دربند، ۵۹
مارالباشی، ۳۵-۴۱	گردیزی، ۳۳-۵۴
مارکوارت، ۱۱-۱۵-۵۴-۸۸-	گرگان، ۱۶
۸۹-۹۹-۱۲۱	گرومبات، ۹۲
ماساژت، ۵۸-۶۶-۶۸	گشتاسب، ۱۲-۱۱۴
مارکوپولو، ۱۳۱	گشتاسبه، ۱۰۸
ماکس مولر، ۴۷	گیکر.و، ۱۰۹-۱۱۳
مانوی، ۳۵-۵۲-۷۹	گیرشمن. ر، ۸۹
مارنی، ۳۵-۵۳-۵۴	گریازنف، ۵۷
ماوراءالنهر، ۱۳-۱۴-۱۶-	گریگوریو، ۱۵
۷۴-۷۷-۷۹-۱۱۴-۱۱۵-	گوت تی، ۶۸
۱۱۷-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۵-۱۲۷-	گوتشمید، ۴۸-۶۸-۷۲-۷۵-۸۸
۱۳۴	گوری تس، ۶۱
ماوراء بالکان، ۶۴	گوک تورک، ۴۸
مته خان، ۵۱	
مجارستان، ۶۱-۶۳	ل
محمود کاشغری، ۴۴-۱۲۲	لائو- شانگ، ۷۲
مذهب آنیمیسیم، ۱۱۷	لعمان، ۱۳
مرت، ۴۰	لوپ نور، ۳۶
مردم سکستان، ۹۲	لو- یونی - نی، ۹۷
مردم «سو»، ۱۰۵-۱۰۹	لهراسپه، ۱۰۸
مردم هیون، ۸۸	لیدی، ۵۹
مرغیان، ۴۰	
مرکند، ۷۷	م
مزدایی، ۵۳	منورو، ۹۳
مزدیسنا، ۳۱	ماجوج، ۶۱

ن

مژ، ۴۰

نثولیت، ۳۷	مرگیان (= مرو)، ۹۹
نایمانها، ۱۳۴	مرو، ۹۹ — ۱۲۶
نرشخی، ۴۱	مرو رود، ۹۳
نستوری، ۷۹	مساگت، ۳۹ — ۷۹
نوشتکین غرجه، ۱۲۹ — ۱۳۰	مسوبوتامیا، ۹۱
نولدکه، ۷۷ — ۹۹	مسعود غزنوی، ۱۲۶
نهر ایرتیش، ۴۸	مسعودی، ۵۴
نهر تاریم، ۱۷ — ۴۱ — ۵۳	مش، ۴۰
نهر توران، ۹۷	مشیرالدوله پیرنیا، ۶۱ — ۶۴ — ۱۳۶
نیال تگین، ۱۱۷	مصر، ۳۸ — ۵۹
نیشابور، ۱۲۶	معبردر بند، ۸۹
	مُغ، ۵۳ — ۸۲
	مُغک، ۵۳

و

وان بزرگ، ۷۴ — ۷۵ — ۹۴	مغولستان، ۱۲ — ۱۳ — ۳۱ — ۳۳ و
ودا، ۱۱ — ۳۷	سایر صفحات
ورمه، ۷۵	مقدسی، ۱۲۵ — ۱۲۷
ولگا، ۱۶ — ۴۰ — ۶۴ — ۹۶ — ۱۲۱	ممالک مرکزی آریایی، ۱۲
وندیداد، ۷۵ — ۹۳	موجو، ۵۳
ووسون، ۷۲ — ۷۴ — ۷۷ — ۹۵	مورت، ۴۰
ویسکا، ۱۱۲	موسی ^۱ ، ۱۲۶
ویشتاسپ، ۱۲ — ۱۰۸ — ۱۱۳	موسی ^۱ یبغو، ۱۲۶
	موشکتف، ۱۱۱
	موهان، ۱۳

ه

هالیس، ۵۹	مهرداد اشکانی، ۶۳
هپتا، ۷۱	مینوسینسک، ۲۹ — ۳۱ — ۳۳ — ۳۴
هپتالیان، ۴۲ — ۴۳ — ۱۱۷	۵۱ — ۷۱ — ۱۰۷ — ۱۰۸
هرات، ۱۲۶ — ۱۳۳	می یر، ۸۱

هی تونه، ۸۸-۱۱۳	هرتسفلد.ا.، ۶۸
هیاتله، ۴۱-۴۲-۴۳-۴۹-۸۹	هرودت، ۳۴-۳۸-۵۷-۶۳-
وسایر صفحات	۶۴-۶۵-۶۶-۷۹-۱۰۷
هی او-می، ۹۴	هسوان-ونگ، ۵۸
هی اُون، ۸۸	هسیونگ-نو، ۳۱-۳۳-
هیپوکرات، ۶۳	۴۷-۴۸-۵۸-۶۸-۶۹-۷۲ و
هی-تون، ۹۴	سایر صفحات
هیوانگ نو، ۱۲	هفت آب، ۴۴-۱۳۱
هیونو، ۱۱۲-۱۱۳	هفتا، ۷۱
هیونی، ۴۱-۴۲-۴۳	هفتالیت، ۸۸-۱۱۸
هیونیت، ۴۲-۹۱-۹۲-۱۱۳	هفتالیان (= هیاطله)، ۱۳-۸۸-۸۹
هی-هو، ۹۴-۱۱۶	وسایر صفحات
	هما، ۱۰۸
ی	هند، ۱۱
یاجوج و مأجوج، ۳۵	هند و آریایی، ۳۴
یادگار زریران، ۴۲	هند و اروپایی، ۲۵-۳۱-۳۴-
یارکند، ۴۱-۶۹	۳۶-۷۱-۱۰۸-۱۱۹
یاسا، ۱۳۴	هند و ایرانی، ۳۴-۴۳
یافشا بن نوح، ۶۱	هندی، ۱۱-۳۰
یاقوت، ۵۴-۱۳۰	هو، ۲۰-۷۹
یاکسارت، ۳۷	هوخشتره، ۶۰
یاگزارش (= یاکسارت)، ۷۵	هوگ، ۱۱۲
یبغو، ۱۳-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۱-	هون، ۱۲-۳۱-۳۴-۳۹-
۱۲۵	۴۸-۵۱-۶۶-۸۵-۸۸ و سایر
یبغوی بینی کنت، ۱۲۵	صفحات
یزدگرد اول، ۹۱	هون سفید، ۸۸-۸۹-۹۰-۱۱۳-
یزدگرد دوم، ۸۷	۱۱۸-۱۲۱
یشتا، ۱۱۳	هون-نو، ۷۹

یونان — یونان، ۴۸ — ۴۹	یفتالیان (هیاطله)، ۱۳ — ۸۸ — ۸۹
یوتشی، ۷۲ — ۹۳ — ۹۴ — ۹۸	یمیکها، ۱۳۰ — ۱۳۱ — ۱۳۴
یوچه‌ها، ۶۸ — ۶۹ — ۷۱ — ۷۲ و سایر	یمین (خان ملک)، ۱۳۳
صفحات	ینغی کنت، ۱۲۵ — ۱۲۶
یوچه‌های صغیر، ۷۲	ینی سئی، ۳۳ — ۳۴ — ۵۰ — ۵۱ — ۱۲۹
یوستی، ۱۰۱	یوئتی، ۷۱
یوسوئن، ۷۵	یونہ چزی، ۶۸
یہ‌تہ، ۷۱ — ۹۸	یونہ — چی، ۶۶ — ۶۸ — ۶۹ — ۸۸



به مناسبت دوّمین نمایشگاه بین المللی کتاب پیشکش می شود.

«شناخت اقوام صحراگرد ایرانی زبان استپهای آسیای مرکزی در عهد باستان،
چگونگی ارتباط آنها با قبایل ترک زبان، و بررسی پیامدهای قومی آنها در سده های
میانۀ تا سده دوازدهم میلادی یا ششم هجری قمری»